



- الگوهای سوسياليسم مشارکتی
- آرتور میلر، جاودانه‌ی جادو شکن
- نوسان‌های اقتصاد جهانی
- و تاثیر آن بر رونق، رکود و...
- جنبش کارگری و کذار به دموکراسی
- بازخوانی کاپیتال (۳)
- پیرامون غایت
- سفرنامه‌ی استرالیا
- (علی اشرف درویشیان)

با مطالبی از:

فریبرز ریس دانا	غلام رضا آذر هوشنگ
کیمی سلامی	نوشین احمدی خراسانی
سعید سلطانی طارمی	مهدی اخوان لنگرودی
سیامک طاهری	حسین اکبری
محمود عبادیان	فرزاد امینی
افروز عباس پور	پرویز بابایی
سمیرا کلهر	علی رضائی
مریم محسنی	علی رضا جباری
اعظم محقق	حسین حضرتی
رضامرادی اسپلی	مریوان حلبچه‌ای
حسن مرتضوی	احمد حیدر بیکی
اقبال معتقدی	رضاخندان (مهابادی)
رضوان مقدم	علی اشرف درویشیان
سعید مقدم	البرز دماوندی
بخشعلی یزدانی	میثم روایی دیلمی

۹

- رابین رایت
- شیا رُنتاو
- آرتور میلر

- فکرت آدم
- جیمز آسول
- شیرکو بی کس
- پات دوین



احمد شاملو

مجموعه آثار

دفتر یکم: شعرها ۱۳۷۸ - ۱۳۲۲



سیمین بهبهانی

مجموعه اشعار

پنجم
دویست و هشتاد و چهارم



سید علی صالحی

مجموعه اشعار

دفتر یکم



به نام خداوند جان و خرد

۶



طرح روی جلد از: سمیرا قاسمی

ماهنه‌می اقتصادی، سیاسی، فرهنگی
او دی بهشت و خرداد ۱۳۸۴ صفحه ۱۰۰ تومان

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
دکتر رحیم رحیم زاده اسکویی

زیر نظر شورای مشاوران:
مریم محسنی - دکتر فریبهر رئیس دانای
دکتر رحیم رحیم زاده اسکویی - علی رضانقوی
بابک پاکزاده - سیامک طاهری
حسین حضرتی - رضا مرادی اسپلی

بخش فرهنگی:
رضا مرادی اسپلی

گرافیست:
سمیرا قاسمی

مدیر داخلی:
سیامک طاهری

مدیر تولید:
حسین حضرتی

صفحه‌آرا:
شایا شهوق

امور چاپ:
ایران چاپ

نمونه‌خوان:
کتابخانه رحیم زاده اسکویی، آزاده فرقانی

آدرس: تهران - میدان هفت تیر - خیابان بختیار
شماره ۳ طبقه همکف.

صندوق پستی: ۱۳۳۴۵-۱۴۹

E-mail : naghdeno_83@yahoo.com

تلفن: ۸۸۴۷۵۸۵

شماره حساب: بانک ملت شعبه جام جم
جاری شماره ۲۴۶۹ رحیم زاده اسکویی

در این شماره می خوانید:

سرمقاله ۴

میزگرد

جنیش‌های کارگری و گذار به دموکراسی ۶

مریم محسنی، پرویز بابایی، حسین اکبری، حسین حضرتی، سعید مقدم، علی رضانقوی

سیاسی

برندگان انتخابات عراق، متعددان ایران ۱۰

علی رضانقوی (آذرنگ)

آمریکا و جهان در گذار به ۱۲۸۴

سیامک طاهری

اندیشه

الگوهای سوسیالیسم مشارکتی ۱۵

بات دوین و فکرت آمن / البرز دماوندی

بازخوانی کاپیتال (۲) ۲۰

گیتی سلامی

پیروامون غایت (۲) ۲۳

شیا زناشو / دکتر محمود عبادیان

بررسی‌های اقتصادی

نوسان‌های اقتصاد جهانی و تاثیر آن بر رونق، رکود و بحران در ایران ۲۸

دکتر فریبهر رئیس دانا

اجتماعی

جنیش کارگری در آمریکا ۳۳

جرج نیهی و لئی کیرکلن / علی رضانقوی

رتوس منشور مردمی بهداشت ۳۶

رضوان مقدم

سیاست‌های لیبرالی در جنبش زنان ایران ۳۹

نوشین احمدی خراصی

فرهنگی

آرتوور میلو، جاودانه‌ی جادو شکن ۴۲

رضا مرادی اسپلی

چرا ساخته سوزان را نوشتم ۴۳

آرتوور میلو / افروز عباس پور

سفرنامه:

سفر به استرالیا ۴۶

علی اشرف درویشیان

دانستان:

ترجمی می دهم بهیرم ۴۸

جیمز اسول / غلام رضا آذر هوشنگ

نقده دانستان:

اختناق زبان‌ها را الکن می کند ۵۲

رضا خندان (مهابادی)

شعر:

مهدی اخوان لنگرودی، اقبال معتقد‌ی، میثم روانی دیلمی، فرزاد امینی، اعظم

مححقق، بخششعلی بزدانی، احمد حیدر بیگی، شیرکوبی کس (برگدان مریوان

حلبچه‌ای) ۵۴

خدمتگزار باعث آتش (نگاهی دیگر به آرش کمانگیر و سیاوس کسرایی) ۵۸

سعید سلطانی طارمی

نقد و معرفی کتاب:

فضای قهوه‌ای در «بوی شکلاتی» ۶۱

سمیرا کله‌ر

اراده‌ی بشر گم شده است ۶۲

حسن مرتضوی

معرفی کتاب ۶۵

سمیرا

بیانیه‌ی سیب ۶۶

• مطالب نقدنو نمودار ازای نویسنده کان آن است.

• نقل مطالب نقدنو با ذکر مأخذ مجاز است.

• نقدنو از بازگرداندن مطالب رسمیه و مذکور است.

• نقدنو از چاپ مطالبی که انجصاراً ابرای این ماهنامه ارسال نشده باشد مذکور است.

• نواعتندن است طایب خود را متن المقدور تایپ شده و با خط خوانان درشت، با فاصله و یک روی کاغذ ۴/۸ بنویسید.

• مقالات طولانی را در دو یا چند قسمت تقطیع کنید.

• اگر مقالات طولانی عکس، نمودار و گراف است آنها را شمیمه مقاله ارسال کنید.

• نمودار مقالات ترجمه شده، کمی اصل منبع مقاله را نیز ارسال کنید.

سنديکاليم و سنديكاليم

صاحبان زر و زور و ستمگران و بهره کشان، برای گسترش جامعه‌ی مدنی، و در هسته‌ی آن دموکراسی به اضافه‌ی عدالت اجتماعی به کار افتداد، در بر دارندۀ توان‌ها و هزینه‌های فراوان جانی و مالی بوده است. در جریان تلاش و تکالیوی پیگیر و سازمان یافته برای تشکیل جامعه‌ی مدنی، استقرار دموکراسی مشارکتی، برقراری عدالت اجتماعی ماندگار و بیوا و مرتبط با رشد هم‌جانبی مادی و فرهنگی جامعه، طبقه‌ی کارگر نقش ویژه و مهمی دارد. و به همین دلیل است که فراموش کردن این نقش و کوشش برای سر به لای درون فروکشاندن تشکل‌های کارگری و در واقع تقلیل گرایی و تنگ‌نظری صنفی به جای آگاهی غنی و مبارزات مطالباتی کارگری، کار این تشکل‌ها را از زرفا و گستردن لازم دور می‌کند. نهایت این راه و روش، ازدواج سکتاریسم و شکست در برابر تمثیلهای روزافزون بورژوازی دولتی و خصوصی است که در جهان کم توسعه بهویژه در ایران بر ستم‌های چندگانه، رانت‌خواری، انحصار‌جویی، فربیکاری، نفاق‌افکنی و تبلیغ لایه‌به‌لایه‌ی و جدان‌های دروغین استوار است.

مهم‌ترین و جوهزی‌ترین توانمندی (گاه می‌گویند سرمایه) درونی تشکل‌های کارگری، همان‌استقلال این تشکل‌هاست. دو جریان موسوم به کارگری دولتی که سال‌هast در خدمت قدرت عملکرد ضدکارگری یا کارهای سطحی بر عهده داشته، مانع رشد آگاهی‌ها و استقلال شده‌اند؛ آخر کارشان به بریدن زبان رهبران سندیکاهای تازه تشکیل شده کشید. از سوی دیگر تشکل‌هایی که جز در راستا و قالب‌بندی حزبی، آن‌هم کهنسال و نخ‌نمای شده نمی‌اندیشند از هر نوع ابتکار و فعلایت و رشد مستقلانه جلو می‌گیرند. این رانیز تجریه کرده‌اند. هر دوی این وابستگی‌ها - اولی بسیار خط‌ناک و دومی بسیار مضر - رابطه‌ی اجتماعی و فرهنگی تشکل‌های کارگری را خدشه دار می‌سازند.

کارگران ایران، چنان که همه‌ی ما فعالان اجتماعی و طرفداران روش‌های ریشه‌یابانه به نفع محروم‌ان و برای رهایی همگان دیده‌ایم، وقتی پایی به عرصه‌ی تشکل‌ها می‌گذارند موجی از درخواست و توقع از نظریه‌پردازان آگاه و رادیکال و روشن‌فکران متهد را ارسال می‌کنند. کارگاهی به جایی می‌کشد که آنان درخواست‌ها و هم‌کنشی‌های کردگرایانه و هم‌آندیشی را به طلب‌کاری و نشان دادن چهره‌ی خشم‌آگین به روشن‌فکرانی که درست خود را در اختیار اتحادیه‌ی محدود و کم‌کار قرار نداده‌اند می‌کشانند. اما هم اینان نه خودشان سرسوزنی در مبارزات دموکراتیک و آزادیخواهان جامعه شرکت می‌کنند و نه اساساً در بررسی نهایی

یکی از امشاسپندان در جهان مینوی «اردیبهشت» نام دارد. او نماینده‌ی پاکی و پرهیزگاری است. اماده جهان گیتوی او نگهبان آتش است و نماینده برازی سومین روز از هر ماه که همان روز اردیبهشت نام دارد. اما ماه دوم از تقویم خورشیدی جلالی نیز به نام این فرشته‌ی نگهبان نام‌گذاری شده است. این ماه در کنار اسفند و فروردین، در ایران یکی از دلخیزترین و در مناطق شمالی به‌واقع دل‌انگیزترین است. ایرانیان جشن اردیبهشتگان را در هم‌سازی دو مناسبت بریا می‌کردند و بدین سان در سومین روز ماه اردیبهشت به تکریم پاکی و پرهیز و زیبایی می‌نشستند. این جشن فراموش شده است.

اما چهار روز جهانی و یک روز مردمی ایران در اردیبهشت جای دارد. نخست روز اول ماه مه برابر با ۱۸ اردیبهشت که به‌واقع و بی‌هیچ تردید مهم‌ترین روز یا یکی از سه چهار مهم‌ترین روز همه‌ی جهان است. این روز، روز کارگر است که شرح نام‌گذاری و شکل‌گیری آن را که به کشتار توطنه‌ی جویانه و سازمان یافته‌ی کارگران اعتصابی در اول ماه مه ۱۸۰۰ (آخرین روز ضرب‌الاجل کارگران برای ثبت ۸ ساعت کار در روز و جلوگیری از سقوط دستمزدها در شهر شیکاگو) انجامیده مه می‌دانند.

دوم، روز جهانی توسعه‌ی فرهنگی مصادف با ۳۱ اردیبهشت است. سوم، ۱۵ اردیبهشت مصادف با روز جهانی مامایست، چهارم روز جهانی آزادی مطبوعات است مصادف با ۱۴ اردیبهشت. همه‌ی این روزها مناسبت‌هایی دارد اما برای ما در این جا در کنار روز معلم، ۱۲ اردیبهشت، این مناسبت‌ها معنای خاصی می‌یابند. روز معلم به مناسبت سالگرد قیام و اعتضاد معلمان سراسر کشور در ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۰ و کشته شدن معلم شهید و مبارز دکتر خانعلی در میدان بهارستان در جریان این اعتضاد به دست پلیس وقت نام‌گذاری شده است.

نام‌گذاری نمادین این پنج روز در ماه پاکیزگی، اردیبهشت دل‌اویز، ما را به یک نیاز اساسی فرهنگی و اجتماعی رهنمون می‌شود که در واقع بخشی از رسالت ماهنامه‌ی نقدونیز به حساب می‌آید. این نیاز هم‌سانز شدن مبارزات خاص کارگری با تلاش‌های همه‌جانبی فرهنگی و اجتماعی و سیاسی بخش‌های مختلف جامعه است که به‌واقع و به دور از ریاکاری



حرکت هم الیته به این و آن متحدد پریدن و دکان گزش باز کردن نیست و صد البته ماجراجویی نیز نیست. سکوت و احتیاط ویژه، یکی از ابزارهای متعلق به یکی از برده هاست که باز هم تشخیص موقعیت های آن در گروی پراکسیس است و نه قوطی سازی سندیکایی.

برون آمدن از منافع تقلیل گرایانه و پیوند خوردن با آگاهی های جمعی الیته از طریق ایجاد تشكل های فرهنگی کم مایه و ترس محتمب خورد نیز میسر نیست. ندیده ایم که این تشكل های فرهنگی کارگری دست کم در کشور ما که گویا هر یازده ماه یک انتخابات در آن برپا می شود اما روزبه روز بر مشقت همه می انواع نیروی کاری افزوده می گردد به آموزش، شناخت نظریه ها، بحث و بررسی و موضع گیری اساسی که بتواند در میراث جنبش کارگری جای بگیرد، پیرامون دموکراسی، حقوق کارگری و نیروی کار و انتخابات دست بزند. اما هم فرهنگی ها و هم سندیکایی ها وقتی پای صحبت روش نفکران چپ و رادیکال دموکرات می نشینند چنان موضع می گیرند گویا فقط خودشان می دانند اوضاع چیست و گنج و الکن بودن این گونه روش نفکران است.

تجربه های روش نفکران متهده و مسوول در شمار زیادی از کشورهای جهان و در میهن خودمان نیز نشان می دهد که نباید به هیچ روی از تلاش برای بیشتر و محکم تر کردن بافت پیوندی جنبش متقدی و رادیکال با جریان های صنفی، سندیکایی و انجمن های کارگری و همه می گروه های کاری دست بشویم. اما همان قدر هم درست است که تقدس گرایانی کارگری، تسلیم شدن به سندیکایها و انجمن های فرهنگی محدود بین وقت را می کشد و کارگر روش نفکر مسوول و آگاه را تنها و کم ثمر می سازد. وقتی مستقیم با کارگران آگاه و مستقل از انجمن ها و سندیکاهای محدود گرای و شده ایم وقتی با آنان که در جست و جوی تاسیس و پیگیری تشكل های ژرف بین و گسترده نگر رابطه ای اندیشگی برقرار کرده ایم با دست پر باز گشته ایم.

با کمال تأسف خبر گرفتیم که در فاصله انتشار نقدنو شماره ۵ و این شماره، آندره گوندر فرانک، اقتصاددان رادیکال، تحلیل گر جنبه هایی از اصیریالیسم و عقب ماندگی، محقق و نویسندهی نامدار در عرصه ای اقتصاد سیاسی در گذشت، گرچه آرای او مورد نقد و بررسی شماری از اندیشمندان چپ بود، اما او به عنوان یک اقتصاددان رادیکال و چپ گرادر راستای مبارزات و کاوش در مسائل اجتماعی و اقتصادی جهان کم توسعه، نام خود را به ثبت رساند و داشت اقتصاد متقدی و مذرن را مدیون خود کرد. ضمن تسلیت به همه می اقتصاددانان آزاداندیش، سعی می کنیم در شماره ای بعد مطلبی در باب آشنایی با او به چاپ برسانیم.

خود تفاوتی بین نظریه پردازان راست گرای افراطی و واپسیه به نظام سرمایه ای جهانی و سوداگران داخلی با نظریه پردازان چپ و دموکرات رادیکال قابل می شوند. اگر این جا و آن جا چند دانشجوی خام برای احراز هویتی نداشته یا چند روش نفکری عمل برای پوشاندن بی عملی خود پیدامی شوند که به عوض هر کار آگاهی بخش به میراث ارزش های مبارزاتی حمله ور می شوند و فعالان از ادیخواه را آماج حرف های سست و نخ نما قرار می دهند، باکی نیست. آنها قطره های جوهر بر خزر می فشانند. اما کارگرانی که از جنبش کارگری، یعنی همان جنبش به واقع ناموجود، صحبت می کنند اما از کوچک ترین هم دلی با فرهنگ و مطبوعات و روش نفکری و اساسا عمل دموکراتیک می هر استند و پرهیز می کنند، باید از این پس که جامعه به سطح درخواست های آگاهانه و جدی برای دموکراسی و عدالت رسیده است، حواسشان جمع باشد که در معرض داوری های سخت گیرانه قرار می گیرند.

این سرمهقاله جای نقل قول از فیلسوفان سیاسی، رهبران انقلابی، نظریه پردازان مطرح و اساسا جای دفاع از این نظریه منطقی و مستدل نیست که مبارزات دموکراتیک برای ایجاد هسته ها و تشكل های مردمی، رادیکال و آگاه مربوط به نیروی کار و در راس آن برای سمت و سوادن به انتخابات و دموکراسی به نفع دموکراسی مشارکتی و عدالت جویانه و نیز رشد و توسعه های همگانی، به اعلا درجه برای رهایی کار ضروری است. هدف های مربوط به این ضرورت قابل دستیابی نیستند، مگر آن که فعالان کارگری که به تجربه های مذفون شده قرن نوزدهمی و اوایل قرن بیستم سندیکایی دل خوش کرده، همه می وقت خود را حرف چانه زنی های بی ثمر می کنند جای خود را به فعالان روش های نوین در تشكل های کارگری بدھند. این روش ها و مجریان آن الیته که می دانند، خود آگاهی، خود اندکایی، شناخت منافع و مطالبات و تضادها و حد های آن چیست و بر توانمندی کمی و کیفی سازمانی آگاهند. قرار نیست درخواست های اقتصادی و فعالیت های اصلی سندیکایی متوقف شود اما قعال کردن ساز و کارها یعنی تلاش و آگاهی پویا با تکیه بر روش های منسخ ساز مانده نامیسر است.

مطالبات ویژه کارگری الیته جدا از تلاش های هم پیوندی و دموکراتیک اجتماعی است. برخی فعالیت های نیز در وضعیت بینایین قرار دارند (که بیشتر به درخواست های عام کارگری مربوط اند)، اما بین همه می آنها پیوندهای سیستمی برقرار است که اگر کارکرد نداشته باشد کار را به توقف و شکست می کشانند، گرفتاری در این است که متوقف کردن کارگران در دسته های قوطی مانند سندیکایی کم خون و بی تحرک، آسیب پذیری آنان را نیز بیشتر می کند که مانند همان جهل، ام المصالیب جنبش اجتماعی است. اما معنای

جنبش‌های کارگری

گذار به دموکراسی (۱)



اتحادیه‌ای و سندیکایی دیده تا آن که به حقوق خود آشنا شوند. از طرفی طبق قوانین بین‌المللی کارگران حق دارند اتحادیه و سندیکا و یا هر نوع تشکلی را که لازم داشته باشند بدون اجازه از نهادهای مسؤول تشکیل دهند و هیچ کس حق ندارد مانع کار آنها شود.

ثقفى: با تشکر از آقای بابایی که وضعیت کلی جنبش کارگری را به صورت مختصر بیان فرمودند چون بحث در این زمینه مفصل است من تقاضا می‌کنم در صورت امکان هر کدام از دولستان به بخش خاصی از وضعیت فعلی جنبش پردازند و وظایفی را که در شرایط حاضر برای آن در پیش رو می‌بینند بیان بفرمایند تا آن که کارگران و این که اساساً کارگران چگونه می‌توانند تشکل‌های مستقل خود را به وجود آورند!

مریم محسنی: من برای این که وضعیت جنبش کارگری را در حال حاضر توضیح بدهم؛ بر می‌گردم به سال ۶۸. بعد از اتمام جنگ ایران و عراق، برنامه‌ی تعديل اقتصادی به اجرا گذاشته شد و خصوصی‌سازی‌ها شروع شد. خصوصی‌سازی‌ها در ابتدا با تعديل نیروی گسترش داده شدند در کارخانه‌ها همراه بود. شیوه‌ی پیشبرد طرح تعديل نیرو در کارخانه‌ها در سال‌های ابتدای دهه ۷۰، این گونه بود: بازخرید کردن - اخراج مستقیم - عدم تمدید قرارداد کارگران قراردادی - و در بعضی کارخانه‌های دادن بعضی از محصولات کارخانه به جای پرداخت مبلغ بازخریدی. در کارخانه‌ها خصوصی‌سازی شده هم، بالا بردن سرعت دستگاه‌ها، کترانی کردن کارها، استخدام کارگران قراردادی و حذف نیروی کار ثابت رسمی، افزایش ساعت کار، جریمه و اخراج و کاهش مزایای رفاهی، روش‌هایی بود که از جانب کارفرمایان برای سودآوری بیشتر، به کار گرفته شد. ولی الان چند سالی است که ما با تعطیلی کارخانه‌ها مواجه هستیم و کلا تهاجم سرمایه به نیروی کار شدت گرفته. هر روز بخشی از کارگران را از شمول قانون کار بیرون می‌آورند. شرکت‌های پیمانکاری بیداد می‌کنند. قراردادهای موقت کار دارد کارگران را از هستی ساقط می‌کند. تا وقتی قراردادهای موقت و سفیدامضا وجود دارد و مقرراتی بین کارگر و کارفرما به رسمیت

ضممن تشکر از شرکت کنندگان در این میزگرد که به مناسبت اول ماه مه
برگزار می‌شود، ابتدا به معرفی شرکت کنندگان می‌پردازیم:

۱- خانم مریم محسنی، فعال کارگری، عضو انجمن فرهنگی حمایتی کارگران

۲- آقای حسین اکبری، فعال کارگری، عضو هیات موسس سندیکاها

۳- آقای پرویز بابایی، مترجم، نویسنده، عضو کانون نویسنندگان و فعال

کارگری در دهه‌های ۴۰ و ۵۰

۴- آقای علیرضا ثقفی نویسنده و مترجم

۵- آقای حسین حضرتی، کارگر و نویسنده، عضو کانون نویسنندگان

۶- آقای سعید مقدم، فعال اجتماعی، و صاحب نظر در امور کارگری

ثقفى: از شرکت کنندگان عزیز تقاضا دارم به علت آن که امروزه وضعیت جنبش کارگری در ایران بسیار حساس است و هم‌چنین مسائل کارگری رابطه‌ای نزدیک با سایر فعالیت‌های اجتماعی و از جمله با گسترش دموکراسی در سطح جامعه دارد، به دو مساله پرداخته شود، ابتدا به وضعیت جنبش کارگری در ایران و وظایف کنونی آن از نظر شرکت کنندگان در این میزگرد و سپس به مساله بعدی که رابطه‌ی جنبش کارگری و گسترش دموکراسی در جامعه است می‌پردازیم.
از جناب آقای پرویز بابایی به عنوان پیش‌کسوت تقاضا می‌شود بحث را آغاز بفرمایید:

پرویز بابایی: وضعیت فعلی جنبش کارگری را باید با بررسی تاریخی آن مورد ارزیابی قرار داد به طور کلی فعالیت اتحادیه‌ای و سندیکایی در ایران سابقه‌ای طولانی دارد و به حدود نود سال پیش می‌رسد که اولین هسته‌های صنعتی در ایران ایجاد شد، اما در اوایل گسترش چندانی نداشت ولی به تدریج با گسترش اتحادیه‌های چاپخانه و کفاشان و نانوایان گسترشی یافت تا آن که مبارزات کارگران شرکت نفت در زمان رضاشاه گسترش چشمگیری داشت، در زمان رضاشاه سرکوب کارگران و اتحادیه‌های کارگری شدید بود و بسیاری از فعالان آن در زندان‌های رضاشاه قرار داشتند اما با سرنگونی رضاشاه دویاره جنبش کارگری اوج گرفت، به طور کلی می‌توان گفت جنبش کارگری به طور مستقیم در این یکصد ساله‌ی اخیر بستگی به وضعیت اجتماعی و سیاسی داشته است. هر گاه دولت‌ها از فشار و سرکوب کارگران دست برداشته‌اند جنبشی کارگری شکوفا شده و رشد کرده است. وضعیت کنونی آن نیز نمی‌تواند جدا از سایر مسائل اجتماعی بررسی شود، کارگران باید امکان تشکل و اظهار نظر در مورد مسائل کارگری را داشته باشند در غیر این صورت جنبش

اتحادیه‌ای و سندیکایی نمی‌تواند رشد کند. بدون تشکل‌های کارگری حقوق کارگران ضایع شده و جامعه در حال تنش و ناآرامی قرار خواهد گرفت، کارگران به مقاومت منفی دست زده و صنایع بازدهی نخواهند داشت. وضعیت کنونی جنبش کارگری در حال شکل‌گیری جدید است. و در این زمینه کارگران باید آموزش

منجر به تصویب یک قانون کاری با حداقل‌ها گردید و در آن قانون، زمینه‌ی به درازا کشیده شدن جنبش سندیکایی با اعمال نظر در فصل ششم قانون فراهم آمد و امروز ما شاهد پراکندگی و انفعال و عدم شناخت بخش عظیمی از کارگران به ویژه کارگران جوان از چگونگی مبارزه‌ی صنفی - طبقاتی هستیم.

قطعه دوم از سال ۷۶ به بعد به برکت «نه» بزرگی بود که مردم به سیستم بسته و غیردمکراتیک جناح مسلط دادند. طی آن زمینه‌های لازم برای ظهور و بروز حرکت‌های حق طلبانه‌ی کارگران هم فراهم آمد و قبل از هر چیز آگاهان کارگری از این فضای نفع طبقه‌ی کارگر سود جستند و به کار نوشتاری دست زدند که خود این کار موجب گردید فضای گفتمان‌های کارگری فراهم شود و از طریق فعالان کارگری اقدامات مقتضی جهت سرمادن دوران فترت تحمیلی انجام گیرد.

البته باید یادآوری کرد که طی سال‌های قبل از ۷۶ هم هیچ گاه مبارزه‌های کارگری تعطیل نشده بود و حداقل در بخش روشنفرکران خود طبقه به صورت‌های گوناگون، مشکلات مبتلا به جامعه‌ی کارگری مورد توجه قرار گرفته بود و بر بستر همین تلاش‌ها فعالیت‌های جدید فرصت ظهور یافت. به دنبال طرح مطالبات و مسایل پس از سال ۷۶ در قطعنامه‌ها و بیانیه‌هایی که بینش‌های اول ماه مه انتشار می‌یافتد در کارگری بر موضوعات مشترک نزدیک و نزدیک‌تر شد. ثمره‌ی آن رامی‌توان ایجاد محافل صنفی و به دنبال آن حرکت به‌سوی تشکیل و احیای سندیکاهای کارگری از جانب گروه‌های مختلف بر شمرد.

در همین ارتیاط کارگرانی که حول شوراهای اسلامی کار و به تبع آن زیر رهبری خانه‌ی کارگر قرار داشتند به دلیل عملکردی‌های غیرکارگری و حزبی خانه‌ی کارگر و هم‌چنین نواقص جدی در کارکرد تشکل‌های پیش‌بینی شده در قانون کار به رویگردانی جدی از شوراهای اسلامی کار، انجمن‌های صنفی خانه‌ی کارگر و مجموعه سیاست‌های موجود در خانه‌ی کارگر گرایش پیدا کردند، به طوری که در طی سال‌های اخیر با خانه‌ی کارگر نتوانسته است کارگران را در جهت کسب مطالباشان بسیج و هدایت کند چرا که بی‌اعتمادی به شعارها و عملکرددها دیگر جانی برای حمایت نگذاشته است و یا را توسل به شعارهای اقدام به این بسیج کرده است در نهایت کارگران رهبران را پشت سر گذاشت و حرکات خودجوش و شعارهای مغایر با سیاست خانه‌ی کارگر را تجاهم زدند. نموده‌ی آن حرکت اعتراضی کارگران در سال ۸۲ در جلو و زارت کار را می‌توان نام برد. اوج گیری مطالبات کارگران برای همراه با ناتوانی دولت در اداره‌ی امور کارخانه‌ها تحت پوشش تعطیلی کارگاه‌ها، خصوصی سازی بی‌رویه و در نتیجه عدم پرداخت حقوق و دستمزد کارگران، اخراج و بازخیدهای اجرایی و تعدیل نیرو - کاهش تعهدات قانونی کارگرها و موارد بسیاری از نقص مقررات کار نشان داد همراه با این اوضاع و احوال نمایندگان سرمایه‌داری ایران از طریق تصویب لوایح ضدکارگری نظری خروج گروه‌های مختلف کارگران از شمول قانون کار و انفعال جدی خانه‌ی کارگری‌ها نسبت به این موارد باعث شد که کارگران به تشکل مستقل و آزادی که خود خواهان برپایی هدایت آن باشند روی اورند. بیشترین مباحث جاری در جنبش کارگری از سال ۷۶ تا کنون به امر تشکل‌یابی کارگران و مبارزه‌ی سر لقوانین مغایر با این خواسته بوده است. کارگران می‌خواهند سازمان صنفی - طبقاتی خود را شکل دهند، بدون دخالت دولت و کارفمایان این خواسته از طریق کارگران، دنبال شده است همراه با این موضوع یعنی فشار از پایین و با توجه به نیازی که جمهوری اسلامی جهت پذیرفته شدن در سازمان تجارت جهانی و مقولیت یافتن در صندوق بین‌المللی بول و ... احساس می‌کند، ما شاهد از عزم هیاتی از سازمان جهانی کار به ایران هستیم که نماینده‌ی این هیات، «جنیکان» پس از خروج از ایران اعلام می‌دارد که تشکل‌های موجود تشکل کارگری نیستند. چرا که طبق ماده‌ی ۱۳۱ قانون کار که معاشرت جدی با مقاله‌نامه‌های بین‌المللی ۹۸ و ۷۶ دارد تشکیل شده‌اند.

نقفی: با توجه به وضعیت فعلی جنبش کارگری همان طوری که خانم محسنی و اقای اکبری توضیح دادند، و با اوضاع جهانی که وجود دارد، سرمایه‌هایی اگر بخواهند در جایی وارد شوند، در درجه‌ی اول باید یک نیروی کار را مهاره‌نامه‌های داشته باشند، نیروی کاری که در ایران وجود دارد اساساً در این سال‌ها باز تولید نشده



شناخته نمی‌شود، و امیتیت شغلی وجود ندارد، هیچ حقی برای کارگر متصور نیست. امروز کارگران از حداقل‌های زندگی هم محروم هستند. هیچ گاه در این ابعاد به زندگی کارگران دست‌اندازی نشده بود. کارگران هر چند که در مقابل این تهاجم مقاومت می‌کنند، اما متأسفانه نمی‌توانند دستاوردهای چندانی داشته باشند. چندین سال است ما با تعطیلی کارخانه‌ها رویه رهبری هستیم. کارگران برای بسته نشدن در کارخانه، اعتراض می‌کنند، مقاومت می‌کنند - این اعتراض‌ها غالباً اشکال را دیگری هم به خود می‌گیرند، اما متأسفانه نمی‌توانند جبهه‌ی سرمایه را به عقب‌نشینی و ادار کنند. معمولاً کارخانه‌ها در آستانه‌ی تعطیلی، پس از مدتی اعتراض کارگری و کزار و مریز کردن کارفمایان با کارگران بالاخره، در شرایطی شود، و کارگران اخراج می‌شوند. در چنین شرایطی آن چه به نظر می‌رسد قبل از هر چیز کارگر باید داشته باشد تا تواند از زندگی خود دفاع کند، از اول ماه مه سال ۸۱ که مراسم روز کارگر، اولین بار بعد از دو دهه به صورت علنی در تهران برگزار شد، به طور مرتب در نشیرات کارگری در مورد تشکل کارگری نوشته شده و صحبت شده و طومار تهیه شده و میزگرد ترتیب داده شده. اما امروز موضوع مهم این است که این تشکل چیست و چه ویزگی‌هایی دارد. بدظاهر من با توجه به شدت تهاجم سرمایه که هم در داخل خود را به شیوه‌های گوناگون از جمله گذراندن قوانین ضدکارگری نشان می‌دهد و هم سرمایه‌ی بین‌المللی که به صورت برنامه‌ی جهانی سازی خود را نشان می‌دهد، تشکل در سطح خرد، نمی‌تواند جلوی این تهاجم را بگیرد و کارگران برای این که این تهاجم گسترش را عقب‌بینند، باید به پای ایجاد تشکیلات سراسری کارگری بروند. این امر، امروز هم ضروری است و هم ممکن.

نقفی: بسیار مطلب جالبی بود که فرمودید کارگران با تشکل‌های کوچک و منطقه‌ای نمی‌توانند به حقوق کامل خود دست یابند و برای به دست آوردن حقوق خود باید به تشکیلات سراسری متول شوند تا آن که سرمایه را چه در سطح منطقه‌ای و چه در سطح جهانی و اداره‌ی و خیل اعظم کارگران مهاجر و بیکار شده و یا از زمین خلع شده سرمایه‌داری یا نیروی ارزان کار به صورت پسیار مهاره‌هایی بازی می‌کند و کارگران را از داشتن کمترین حقوق محروم می‌کند؛ با توجه به این مساله از آقای اکبری تقاضا داریم به وظایف میرم کارگری در این زمینه پیردازند.

حسین اکبری: برای بررسی شرایط حاضر جنبش کارگری نیازمندیم بر سر مقطع تاریخی معنی تفاوت کنیم چون جنبش کارگری پس از انقلاب شامل دو مرحله قابل تفکیک است. پس از پیروزی انقلاب تا سال ۷۶ و از سال ۷۶ به این سو:

چرا این دو مقطع را انتخاب می‌کنم، بیشتر به این دلیل که از پیروزی انقلاب تا ۷۶ عمده‌ی یک اقت و خیز تحلیل شده و تقریباً تبیین شده‌ای وجود دارد و آن این که پس از پیروزی به رغم جنبش کارگری پس از انقلاب شامل دو مرحله اتفاق بکشاند حرکت سازمان یافته به سوی قدرت مولیان امروزین خانه‌ی کارگر بود که هم جنبش سندیکایی را دچار فترت کرد و هم جنبش قانون کار را منحرف کرد و

بود قرموند، عرض شود که اخیراً تحرکاتی در سطح جامعه‌ی کارگری دیده شده و از جمله تحرکاتی برای ایجاد تشکل‌ها و اتحادیه‌های مستقل کارگری صورت گرفته است از جمله این فعالیتها نامه‌ای است که تعداد زیادی از فعالان کارگری امضا کرده‌اند. و تقریباً بیشتر دولتان هم دست‌اندر کار این قضیه بوده‌اند. عزیزانی که این جا تشریف دارند این حرکات با استقبال پر شوری هم در بین کارگران، و هم در سطح جهانی مواجه شده به طوری که مثلاً تنگره کار کانادا و حدود ۳۷ تتشکل پیام پشتیبانی داده‌اند برای ایجاد تشکل‌های مستقل و آزاد کار و کارگری در ایران، تشکل‌های مستقل و آزاد کار و کارگری از سال‌ها پیش مورد نظر فعالان کارگری بوده. ولی با توجه به این که به نظر می‌رسد که همه به این نتیجه رسیده‌اند که باید تشکل آزاد و مستقل وجود داشته باشد. چه مشکلاتی هست که پیش‌رفت آن کند است. جنبش کارگری، برای ایجاد این تشکل‌ها چه باید بکند خواهش می‌کنم آقای مقدم شما بفرمایید.

مقدم: من ابتدا اجازه می‌خواهم برای این که ایجاد اینها نشود به یک نکته که خاتم محسنی بدان اشاره داشتند پیردازم. از آن جا که خاتم محسنی عمدتاً فشارها و مصایب را که به طبقه‌ی کارگر وارد می‌شود به بعد از جنگ و سیاست تعدیل اقتصادی ارتباط دادند، ممکن است این تصور ایجاد شود که احتمالاً این فشارها ناشی از مثلاً سیاست‌گذاری یک مسؤول حکومتی یا

چیزی شبیه به آن. در یک مقطع از حیات سیاسی و اجتماعی ایران باشد. من به خاطر این که به این اینها و ناروشنی دامن زده شود می‌خواهم، به یک مسالمه اشاره کنم: از هر گونه عرض اندام و اظهار وجود طبقه‌ی کارگر در بیان مطالبات و احراق حقوق‌جلوگیری می‌شود، و در کتابش گفته می‌شود که کارگران که تشکل‌های کارگری هم دارند، خانه کارگر و شورای اسلامی کار، این تشکل‌های دولتی هم در اینجا علم می‌شود که حداقل بعد از ۲۰ سال کارآئی شان را جلوی چشم طبقه‌ی کارگر از دست داده‌اند در این رابطه طبقه‌ی کارگر شاید در بین این شرایط اجتماعی - اقتصادی طی سال‌های ۶۰-۷۰ ساله‌آخر، باشد. بیچ موقع این قدر به حقوق حقه‌ی



کارگران و سطح معیشتی و زندگی‌ش تعریض شده. مادر محل‌های کارگری زندگی می‌کنیم، آن جا کارگری هست که خاتمی است که شوهرش را زد دست داده، مستاجر است و دو تا بچه‌اش را که بادمی‌ای به مدرسه فرستاده به خاطر آبروریزی از مدرسه در او رده و از این قبل مسایل. خود کارگرها بسیار بسیار بهتر این مسایل را در محل زندگی‌شان می‌ستانند. این وضعیت طبقه‌ی کارگر است. در تمام این مدت طبقه‌ی کارگر به خاطر این که به شدت استثمار می‌شده، اینجا و آن‌جا به اعتراض برخاسته حرکت کرده در حد توان خودش به طور اجتناب‌ناپذیر حرفش را زده‌اما به شدت این اعتراضات پراکنده بوده، جسته، گریخته بوده و به خاطر آن هیچ‌کس و هیچ‌گانی از حاکمیت به آن توجه نمی‌کند. طبیعتاً در چنین صورتی راه به سر منزل مقصود نمی‌برد. و اما در مورد سوال شما باید بگوییم که بعد از سال‌ها به طور عمده، همان طور که خاتم محسنی گفتند در سال‌های اخیر تحرکاتی در ایران شروع شده که در درجه‌ی اول به خاطر بحران شدید به هر حال اقتصادی بوده و همین مسالله به نوبه‌ی خود تحرکاتی را در میان پیشوanon کارگری و کارگران پیشوan و بوجود آورده است. و به طور مشخص از سال ۸۳ به خصوص بعداز واقعه‌ی سقوط و آن قطعنامه‌ای که کارگران در سراسر ایران دادند، یک تحرکی در بین پیشوanon و فعالان طبقه‌ی کارگر ایجاد شده و الان هم همان طور که آقای ثقفی گفتند، تحرک جدیدی در این رابطه ایجاد شده است. در رابطه با جلوگیری از پراکنده مبارزات جسته، گریخته‌شان که همین اوضاعها بوده، همین طور نبوده که صحیح شده و یکه و حدوداً ۴ هزار کارگر آن را امضا کرده‌اند، بله طبقه‌ی کارگر هم خواسته‌های صنفی و هم خواسته‌های سیاسی دارد و باید داشته

است، یعنی ما شاهد این بوده‌ایم که بیشتر سرمایه‌ای که در دست دولت بوده، تنها از نیروی کار استفاده کرده نه در زمینه‌ی آموزش نیروی کار باز تولید شده، نه در زمینه‌ی جایگزین شدن نیروی جوان و آموزش دیده، نه در مورد پسری که بخواهد جای پدر را پیگیرد کاری شده، و نه در زمینه‌ی سلامت و بهداشت نیروی کار کاری صورت گرفته، در نتیجه ما شاهد این هستیم که نسل جدید کارگری به جای آن که جوان‌های آموزش دیده باشد، تحصیل کرده باشند و نیروی کار سالمی باشد که بتواند چرخ صنعت را بگرداند، خیل عظیم جوان معتمد، خیل عظیم کوک خیابانی، خیل عظیم زنان خیابان و خیل عظیم افسار آسیب‌دیده که عمدتاً از بخش‌های کارگری هم جدا شده‌اند به علت فشارهای اعمال شده یا به علت ورشکستگی یا به علت خصوصی سازی که این کارگران بی‌کار شده‌اند یا به علت اخراج کارگران و یا به علت ورشکستگی یا به علت هجوم سرمایه‌ی جهانی. در مجموع با همه این اوضاع و احوال از آقای حضرتی خواهش می‌کنم بفرمایید که به‌نظر شما جنبش کنونی کارگری به چه مسایل مبرمی از نظر ضرورت باید پاسخ دهد.

حضرتی: در ابتدای صحبتم روز جهانی کارگر را به کارگران و زحمتکشان تبریک می‌گویم. ضرورتی که الان احساس می‌شود و کمبودش آزاردهنده است، نبودن تشکل‌های کارگری، سندیکاها است. هر خواسته‌ی کارگری را که بخواهیم

مطرح کنیم حتماً باید از طریق سندیکاها کانالیزه شود، چهارهای جز این نیست. با نامه‌پراکنی، با شکایت‌هایی به شکل پراکنده اصلاً امکان ندارد که بتوانیم به خواسته‌های این برسیم. با یک نامه‌ی ساده‌ی کارگری که خواسته‌ای دارد بسیار بد برخورد می‌کنند، اصلاً تحمل ناپذیرند، خوب چاره‌ای نیست. امروز، اولین چیزی که فکر می‌کنم مانع تشکیل یابی ما شده اخلاق مستبدانه‌ی کارفرما است دوم این که طبقات حاکم و نمایندگانشان از موضع گیری سیاسی تشکل‌های صنفی مدنی دچار هر استند. و به همین دلیل مانع قانونی شدن سندیکاها شده‌اند.

تا با این دو دیدگاه افراطی به طور صحیح برخورد نشود مطمئناً معضلات صنفی ما به شکل مدنی حل نخواهد شد و کارگران در به دست آوردن حداقل خواسته‌های ایشان ناکام خواهند ماند. چنان که هستیم، معضلات صنفی اکنون فرآیند شده. هم‌اکنون کارگران، استادان دانشگاه، معلمان، پزشکان، پرستاران و هر

حقوق‌بگیر دیگر با این معضلات که زندگی شان را لنگ کرده دست به گیریاند. این دو گروه باید بدانند یک تشکل صنفی ابتداء صنفی است و مدنی. و مسالمه مدنی را باید مدنی حل کرد یعنی از طریق مذاکره و گفتگو و یافتن راه حل مناسب. این سوال از آن گروهی که از لحاظ سیاسی با تشکیل‌ها مخالفند پیش می‌آید، چه طور این که از کارگران مردم بخواهیم رای بدهند و نمایندگان سیاسی تعیین کنند و در مسایل جنگ شرکت داشته باشند. با سیاست‌های آمریکا و صهیونیست‌ها مخالفت بکنند اما سیاسی فکر نکنند و از طریق تشکل‌های ایشان موضع گیری نکنند. واقعیت این است که تشکل صنفی محور اصلی فعالیت‌های ایشان مدنی است و حل معضلات صنفی بی‌شمار که اکنون به پوشح با آن رو به رویم از جمله تعطیلی کارخانه‌ها، عدم استخدام کارگران، طولانی مدت شدن استخدام، تحمیل قراردادهای یک طرفه تعديل بمنطق نیروی کار، برایر تبودن سطح دستمزدها با نزد تورم و مسایل بی‌شمار دیگر. که این مسایل با مذاکره حل می‌شوند نه با خشونت. و مسایل سیاسی خواه ناخواه پیش می‌آید که تشکل صنفی در کنار کار اصلیش با مسایل سیاسی به شکل دمکراتیک برخورد می‌کند. این که با اکثریت آرای اعضا سندیکا در مسایل سیاسی موضع گیری می‌کند. در غیر این صورت یعنی اگر درباره‌ی موضوع سیاسی به نتیجه نرسند و رای گیری به عمل بیاید و رای نیاورد انتشار این موضوع منتفی خواهد شد.

ئققی: خوب، وضعیت فعلی جنبش کارگری را تحدید این عزیزان بیان کردن، هم چنین تا حدودی مشکلاتی که در پیش روی تشکل‌های آزاد و سراسری

قانون کار دارند ۸ ساعت کاری دارند. آن موقع صبح اول صبح می‌رفتند با طلوع آفتاب و با غروب آفتاب بر می‌گشتند. من خودم دیدم این موضوع را این شرایط را من دیدم. توی زیرزمین ها کار می‌کردند. وضعیت مرتبط افراد مسلول می‌شدند. کارگر چایخانه بودند. کارگران مسلول می‌شدند. خیلی هم بودند. اینها در اثر مبارزات صنفی که کارگران کردند. در چارچوب همین سرمایه‌داری و دولت‌ها مکاناتی را به دست آورند پس درست است که واقعاً تضاد بین کار و سرمایه با سرنگونی سرمایه‌داری حل می‌شود. اما در چارچوب همین سرمایه‌داری طبقه‌ی کارگر باید اتحادیه داشته باشد.

فعالیت کارگری باید داشته باشد. به خصوص وضعیت کارگری ایران یک ویژگی دارد. حالا نسبت به کشورهای دیگر. هنوز مالین جاسوس‌سازی داری آن چنان نداریم. به هر حال در جامعه ما هم تغییراتی شده به خصوص در زمان جمهوری اسلامی وضعیت کارگران خیلی بدتر از سابق شده. من می‌خواستم این را تذکر بدهم. خیلی بدتر شده. در زمان رژیم سابق ما بانک رفاه کارگران داشتیم، الان این بانک رفاه کارگرانش را برداشتند. بانک رفاه می‌گویند. در صورتی که بانک رفاه کارگران بود. وام می‌دادند کارگران خانه‌دار می‌شدند. من خودم از همین وام بانک رفاه کارگران خانه‌دار شدم. این حقیقتی است که باید بگویم. حالا من به رژیم سابق کلا کاری ندارم. انقلاب ما درست بود و لی بعد از انقلاب وضعیت کارگران خیلی بدتر شده.

در کمان نسبت به مفاهیم موجود در کی است در واقع تجربیدی، وقتی صحبت آموزشی می‌کنیم منهم می‌شویم به این که اول آموزش را یاد بگیرید و مثلاً بعد پایی تشکل بروند اصلاً این درک صحیحی از آموزش نیست، این آموزش طبقه‌ی کارگر نیست. آن گونه آموزشی نیست که برای منافع قانونی مشروع و بر حقوق - چیزی که باید به تشکل‌های مختلف در زمان‌های مختلف و با توجه به اهرم‌های موجود و امکانات موجود شکل بگیرد، توجه کند.

باتوجه با اصولی بودن یک نوع تشکل و مقبولیت آن اثبات این که بهترین است. شناخته شده‌ترین است و دارای سابقه مشخص است. شناسنامه‌اش روش است. می‌خواهد کارگرها را از حرکت باز دارد اینها به قصد سوءاستفاده و فرست طبلانه از این مفهوم برداشت غلط ارایه می‌دهند فکر می‌کنند که اگر عناصر روش طبقه‌ی کارگر، فرزندان طبقه‌ی کارگر بخواهیم در واقع وظایف خودمان را درست کنیم درست پیش ببریم شرطش اینست که منصف باشیم و شونده‌های خوبی باشیم برای صحبت‌های هم دیگر آن چیزی که گفته می‌شود ملاک است نه آن چیزی که ما برداشت می‌کنیم طبعاً مطالب روی کاغذ می‌آید و قابل استنتاج است و قابل استناد و شوندگان، و مخاطبین، به آن توجه می‌کنند. امروز بلکه در قرن پیش سرمایه‌داری چهانی کارش این بوده که بیاید با بیرون کشیدن منابع یک سور در حال توسعه با مکانیزم تجارت نابرابر منافع این ملت‌ها را ببرد و نه منافع خودش تبدیل بکند امروز هم در قالب چهانی شدن دارد این کار را می‌کنند این چیز تازه‌ای نیست از گذشته‌ام این بوده ما اگر بیاییم بگوییم که طبقه‌ی کارگر فقط وظیفه‌اش این است که تضاد کار و سرمایه را بینند و فقط در این راستا حرکت کنید ممکن است که کسانی هستند که با ما هستند حتاً ممکن است کارفرما، باشند مورد این هجوم قرار می‌گیرند کما این که الان دارد این قضیه اتفاق می‌افتد که بخش زیادی از صاحبان سرمایه‌های خرد دارند و رشکسته می‌شوند بخش اعظمی از این نیروها در واقع صحبت می‌کنند ملی‌مذهبی‌ها تفکر سرمایه‌داری دارند اینها مگر مدافعان حقوق کارگرند؟ ولی چرا از این شرایط مثلاً نالند چرا نسبت به این که سیاست چهانی شدن می‌آید چترش را روی مملکت گسترش کند احساس و حشت می‌کنند. چراز حضور خیلی از نیروهای امپریالیستی در منطقه بر می‌آشوند؟ تحلیل می‌دهند سعی می‌کنند که مردم را آگاه کنند در یک بخش از صحبت اشاره کردم که وضعیت کنونی چنین کارگری یک بحث سیاسی نیست نقش سهم طبقه‌ی کارگر در تحولات اجتماعی چیست؟ این یک بحث است و دیگر این که منافع ملی کدامست؟ چنان‌چه منافع ملی به خطر افتاد کارگران این مملکت طبیعتاً چه بخواهیم چه نخواهیم اگر یک اتفاقی در سطح جامعه بیفتد که منافع ملی شان را دجاج مخاطره بکند طبیعتاً آنها بیشتر از روشنگران وارد می‌شوند.

■ ادامه دارد

باشد و تشکل‌هایشان باید دقیقاً در این ارتباط مطرح باشد. و اما در مورد سوال آقای نقفی در مورد تحرکات انجام شده. این تحرکات خوبی است به شرط آن که ادامه بینا کند و دقیقاً مشخص است، الان به هر حال یک حرکتی است از طرف پیشروان و فعالان طبقه‌ی کارگر و مشکلاتی که در رابطه با این در پیش رویش است یکی برآکنده‌ی آرا در بین امضاکنندگان و فعالان کارگری است و یکی دیگر این که از کسانی که ما مثلاً از آنها می‌خواهیم که به کمک‌مان بشتابند وزارت کار است. وزارت کار به هر حال یک ارگان سیاسی حاکمیت است و نمی‌اید برای ماتسهیلات فراهم کند که به کارگر و تشکل‌های واقعی و مستقل به معنای غیردولتی آن داشته باشند و بخشی از دولت نمی‌اید تشکل واقعی طبقه‌ی کارگر را بایجاد کند که دولتی نباشد. و یکی دیگر این که ما به هر حال خواستیم که یک حرکتی باشد از طرف طبقه‌ی کارگر و پیشروان کارگری، ماتوهی نسبت به این حرکت و یا به فلان وزارت و ارگان نداریم. بگذریم که در همان جلسه‌ای اول هم بعضی از دوستان با این دو خواست از وزارت کار در ارتباط با سیاست تعديل مختلف بودند و آن موضوعاتی که گفتم خود اوضاع و مسائل را حدی روش می‌کند و کار تشکل یابی کارگران را نیز می‌توان در چنان وضعیتی از آن استنتاج کرد که چگونه باید باشد. به هر حال به نظر من کارگران و پیشروان کارگری باید تشکل‌های خود را تشکیل دهنده و کاری هم به این کارها و این ارگان‌ها نداشته باشند. اگر دولتی مقاوله‌نامه‌ی جهانی را امضا می‌کند دایر بر این که کارگران آزادند که تشکیلات و تشکل درست کنند، پس دیگر حق ندارد که جلوی تشکل یابی مستقل کارگران را بگیرند.

■ تدقیقی: خیلی مشکر از آقای مقدم و همه‌ی عزیزانی که در دور اول صحبت کردند. در بعضی مطالعه‌گفته شده ممکن است اختلاف نظرهایی هم دیده شود و البته این اختلاف نظرها با توضیحاتی که دوستان می‌دهند قابل حل است - ممکن است در برداشت‌ها تفاوت‌هایی وجود داشته باشد. حالا اگر موافق باشید، این دور از بحث را بگذاریم و نظرات گفته شده بپردازیم به دور بعدی. اگر دوستان موافق باشند دور بعدی بحث در رابطه با جنبش طبقه‌ی کارگر و دموکراسی در ایران است از آن جا که جنبش طبقه‌ی کارگر نمی‌تواند جدا از کل جامعه‌ی ایران باشد و به صورت حرکت‌های مجزا از حرکت سایر اقوام به نتیجه نمی‌رسد پس در اینجا می‌خواهیم رابطه‌ی بین جنبش طبقه‌ی کارگر و دموکراسی را بررسی کنیم. زیرا بدون دموکراسی برای جامعه، طبقه‌ی کارگر هم نمی‌تواند به شکل‌های مستقل و آزاد دست یابد.

■ بابایی: باید این طور عنوان کرد که ضمن این که ذات سرمایه‌داری غیردموکراتیک است و سرمایه‌داری از امکانات هم برخوردار است به طور کافی امکانات و دولت و ارتش دارد ولی در این چارچوب ماباید چه کار کنیم. مبارزات کارگران را نجات دهیم و در همین چارچوب تا آن جا که قوانین تدوین می‌شود چنان که ما دیدیم که کارگران قبیل از تدوین قانون کار چه وضعیتی داشتند و الان چه وضعیتی دارند. کارگران قرن ۱۹ در داستان‌های دیکتیز است که چه وضعیتی داشتند. در نوشته‌های وضعیت طبقه‌ی کارگر در انگلیس کاملاً نشان می‌دهد چه وضعیتی داشتند. اما الان چه وضعیتی دارند؟ خیلی متفاوت است. بهداشت دارند، امکانات دارند، تعطیلات دارند، مرخصی دارند، نمی‌دانم قانون کار دارند. اینها در اثر فعالیت‌های کارگران به دست آمدند.

■ تدقیقی: یک بحثی اینجا هست، اخیراً نولیر الیسم هجومی که آورده. دارد تمام اینها را پس می‌گیرد. مثلاً الان سن بازنیستگی را در اروپا - انگلیس ۶۵ سال کرده‌اند.

■ بابایی: من الان می‌رسم به آن. شاید من حرف‌های شما را اشتباه فهمیدم صحبت‌های اولی که شد این بود که وجه ممیزهای ندارد. طبقه‌ی کارگر ما و همین طور طبقه‌ی کارگر کلاً نسبت به سابق وجه ممیزهای ندارد. در صورتی که هم طبقه‌ی کارگر جهانی وضع متفاوتی نسبت به قرن ۱۹ دارد و سرمایه‌داری را هم از بین نبرده. این فعالیت‌های احزاب طرفدار طبقه‌ی کارگر و سندیکاهای کارگری است که این حقوق را به دست آورده‌اند پس ما الان آن وضعیت را هم نداریم. ما باید به دست یاوریم، با وجود این توی همین مملکت تحت تأثیر همان وضعیت جهانی، تحت تأثیر مبارزه‌های کارگری که گاه به گاه در مملکت خودمان کارگران یک جاهای

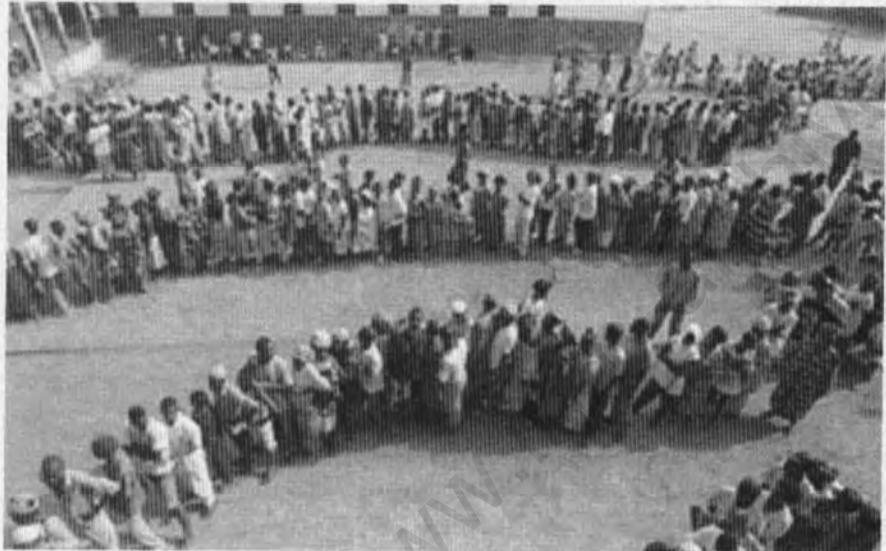
برنگان انتخابات عراق

متحدان ایران

مخالفان نیش آمریکا

رایین رایت*

علی رضا جباری (اذرنگ)



دو شنبه ۱۴ فوریه ۲۰۰۵

دو سال پیش، زمانی که دولت بوش تصمیم گرفت به عراق حمله کند، خیال انتقال سریع قدرت به متحدان دستچین شده‌ی خود در دولتی سکولار رادر سر می‌پرورانید که پاد نهادی باشد در برابر خداواری در ایران - و شاید هم روزی بتواند جاه طلبی‌های منطقه‌ای تهران را بی‌اثر کند. اما، مردم عراق، به جای این اقدام، در یکی از بزرگ‌ترین نیش‌خندهای مداخله‌ای امریکا، به پای صندوق‌های رای رفتند و دولتی با پایگاه نیرومند مذهبی و پیوندهای بسیار نزدیک با جمهوری اسلامی همسایه را برگزیدند.

تحلیل گران امریکایی و منطقه‌ای می‌گویند: پرداخت سیصد بیلیون دلار، تنها برای شمارش آرا؛ این آخرین نتیجه‌ای بود که دولت امریکا از اعمال سیاست پر هزینه‌ی خود در عراق می‌توانست انتظار داشته باشد.

دیروز، کاخ سفید در پی زمینه‌سازی برگزاری انتخابات در عراق بود و به اهمیت نقش امریکا در دگرگونی‌های عراق اعتقاد داشت. رئیس جمهور بوش، در سخنانش مردم عراق را، «به خاطر مبارزه‌شان به تهدیدهای تروریسم و قرار دادن کشورشان در مسیر مردم‌سالاری و آزادی»، ستود و گفت... «: و من به همه‌ی نامزدهای شرکت در انتخابات و کسانی که پس از قطعی شدن نتایج انتخابات به قدرت خواهند رسید شادباش می‌گویم.» با وجود این، دو حزب برترینهای انتخابات - که همراه با هم افزون بر ۷۰ درصد از آراء را از آن خویش ساختند و انتظاری می‌رود نخست وزیر و رئیس جمهوری جدید عراق را بر گزینند - نزدیک‌ترین متحدان ایران در عراق اند.

رمیع خوری، تحلیل گر عرب و سردبیر روزنامه‌ی دیلی استار، در این باره «این آرزوی امریکا که به عراقی آمده، پایدار، نیک انجام و هوای خواه امریکا و اسرایل درست یاید، تحقق نیافته است. بیشتر گمان‌های نومحافظه‌کاران درباره آن چه در عراق رخ خواهد داد نادرست از کار درآمده است.»

آن چه در عراق رخ داده است بیامدهایی بلندمدت خواهد داشت. ده‌ها سال بود که هم زمامداران جمهوری خواه و هم دولتمردان دمکرات امریکا تهران و بغداد را از یکدیگر دور نگه‌مند داشتند تا اطمینان یابند که هیچ‌یک از آنها قادری

هزاران عضو جبهه‌ی متحدد عراق، گروه معرفی کننده‌ی فهرست نامزدهای انتخاباتی تحت رهبری شیعیان که نزدیک به نیمی از ۸/۵ میلیون رای مردم عراق را بر و نخست وزیر عراق را بر خواهد گزید، ده‌ها سال تبعید را در ایران گذرانیده بودند. بیش‌تر اعضای بزرگ‌ترین فراکسیون نیروهای شبه نظامی در ایران تحت فرمان شیعیان آموختند.

گزینش حکومت هوداری می کرد بر برگزار کردن انتخابات پای می فشد. هواخواهان او نیز، سرمشق قرار دادن حکومت خداسالار در ایران را مردود شمرده اند، هر چند که این انتظار وجود دارد که اعضای فهرست نامزدی های انتخاباتی شیعیان بر گنجانیدن حقوق اسلامی در قانون اساسی جدید کشور اصرار ورزند.

هم اکنون، به نظر می رسد که ایالات متحده برای پذیرش نتایج انتخابات، بدين سبب که چاره ای دیگر در پیش رو ندارد - آمده شده است.

این نتایج هنگامی اعلام شده است که ایالات متحده با تش شاهی فراینده که ایران به ذمم آن کشور در پیشبرد بلندپروازی هایش در پنهانی تولید جنگ افزارهای هسته ای، حمایت از افراط گرایی و نقض حقوق بشر برانگیخته رو در روست. کوندالیزا رایس، وزیر خارجه، در تخصیص سفرش به خارج از کشور پس از دست یابی به این مقام که در همین ماه (فوریه - م) انجام پذیرفت، گفت: رفتار ایران «مایه‌ی تنفر است». او هم چنین خاطرنشان کرد که «ملایانی که برگزیده‌ی مردم نیستند» به مردم ایران و منطقه سود نمی رسانند.

تحلیل گران می گویند: یکی از مهم‌ترین پرسش‌ها این است که انتخابات دمکراتیک عراق اعمال فشار بر ایران را آسان تر - یا دشوارتر خواهد کرد؟ حزب عدنان پاچه چی که از حمایت امریکا برخوردار است، به گونه‌ای ضعیف در انتخابات نمایان شد.

*عضو هیات تحریریه و اشنگنن بست

منتشر شد

برای تهیه ماهنامه تولید و مصرف با تخفیف ویژه
با تلفن های ۸۹۷۴۴۱۹-۸۹۶۰۴۷۷-۸۹۸۵۷۰۴
تماس حاصل فرمایید



منطقه‌ای که متحдан امریکا، به ویژه عربستان و شیخنشین‌های سرشار از نفت خلیج را تهدید کند، یا بر آنها چیره شود، از کار در نخواهد آمد.

اما اکنون، به گفته‌ی کول، ممکن است عراق و ایران، درباره‌ی بسیاری از مسائل، از قیمت نفت گرفته تا سیاست امریکا در ایران، مواضعی همانند اتخاذ کنند. کول افورد: «اگر ایالات متحده سه سال پیش از این، تصمیم گرفته بود که ایران را بمباران کند، این اقدامش شادمانی بغداد را بر می انگیخت؛ اما، هم اکنون این کار ممکن است اعتراض شدید بغداد را در پی داشته باشد.»

در مقابل، مردم سالاران سکولار عراقی که از پیشتبانی توامند دولت بوش برخوردارند، بازندگان بزرگ این انتخابات بوده‌اند. بوش، در سخنرانیش با عنوان «کشور اتحاد»، از عدنان پاچه چی، سیاستمدار سنی مذهب پر سابقه و رئیس وقت شورای حاکم عراق دعوت کرد که در نشستی با شرکت لورا بوش، بنوی اول امریکا، شرکت کند. اکنون، حزب پاچه چی به گونه‌ای آنچنان ضعیف در انتخابات حضور یافت که نتوانست هیچ صندلی‌یی را در مجلس ملی عراق تصالح کند.

حزب ایاد علاوه، نخست وزیر کنونی عراق - که در سال‌های تبعیدش اداره مرکزی اطلاعات امریکا (سی آی ای) از او حمایت می کرد و مقامات بلندپایه‌ی امریکا و سازمان ملل متحد او را برای رهبری دولت موقت عراق برگزیدند - نیز، به سان سومین حزب برنده‌ی انتخابات نمایان شد. او، در سخنانش در یکی از نشست‌های مشترک کنگره‌ی امریکا که در ماه سپتامبر برگزار شد، احترام کم سابقه‌ای برای رئیسان نزدیک‌ترین کشورهای متحده امریکا قایل شد؛ اما، اکنون امیدهای امریکا به این که علاوه آنقدر رای بیاورد که بتواند به سان نامزدی مصالحه‌ای با حریفان انتخاباتیش را قابت کند و به رهبری خویش تداوم بخشد، به گفته‌ی تحلیل گران، واقعی به نظر نمی‌آید.

لاری دیاموند، استاد دانشگاه استنفورد که رایزن دولت در راس قدرت در امریکا بود گفت: «بازندگان اصلی این انتخابات لیبرال‌ها هستند. این واقعیت که سه چهارم صندلی‌های مجلس ملی تنها به معرفی کنندگان دو فهرست [از ۱۱۱ فهرست] نامزدهای انتخابات رسیده است نمایشگر روندی نگران کننده است. شورش‌ها تداوم خواهد پذیرفت - و شاید زمینه‌ای گسترش تر نیز بیابد - مگر این که ائتلاف حاکم حوزه‌ی نفوذ خود را آنچنان گسترش تر سازد که همه‌ی گروه‌ها را در بر گیرد.»

عادل عبداللهی که یکی از رقبیان بر جسته در احزار مقام نخست وزیری است، دیروز بار دیگر گفت که حکومت جدید نمی خواهد از ایران پیروی کند. او در برنامه‌ی آخر سی ان ان گفت: «ما نه حکومت شیعی می خواهیم، نه حکومت اسلامی. ما برای برقرار کردن حکومتی مردم سالار تلاش می کنیم. این است گزینه‌ی ما.»

یکی از مقامات بلندپایه‌ی وزارت خارجه نیز، دیروز گفت که ۴۸ درصد آرای فهرست نامزدهای انتخاباتی شیعیان، آنان را از داشتن اکثریت مطلق آرا محروم کرده است. او درباره‌ی وجود شرایط ابهام‌انگیز، به دلیل مقررات اداری موجود، گفت: «اگر این فهرست از این بیش تری اورده بود، بیش از این مایه‌ی نگرانی می شد.»

تحلیل گران امریکایی و منطقه‌ای بر این باورند که ممکن نیست عراق جانشین ایران از کار در آید. عرب‌های عراقی و پارسیان ایرانی تاریخی طولانی و پر فراز و نشیب دارند. در جریان جنگ ۱۹۸۰ - ۱۹۸۸ ایران و عراق سربازان شیعه‌ی عراقی آسیبی به ایران نرسانیدند.

خوری گفت: «فرض بر این است که حکومت جدید با ایران نزدیک یا تحت تأثیر آن باشد و این فرضی قوی و خردپذیر است؛ اما، گمان نمی کنم که هیچ کس - از جمله آیت الله علی سیستانی - بداند که خط جداسازنده‌ی درست از نادرست میان هویت مذهبی شیعی و هویت ملی عراقی در کجا قرار گرفته است. سیستانی که خود زاده‌ی ایران است، اکنون رهبری روحانیان شیعی عراق را بر عهده دارد. او، رهبری است که زمانی که واشنگتن از نظامی حزبی برای

آمریکا

جهان

در گزار به ۸۴

در سالی که گذشت، جنگ و اشغالگری در عراق با بی رحمی تمامتر ادامه یافت. مهم‌ترین پرسش در این باره این بود که آیا آمریکا بدون سرافنه‌کنندگی به گونه‌ای به این معضل سیاست خارجی خود پایان دهد که در انظار جهانی شکست بدیهی جلوه نکند؟ و آیا آمریکا توان ادامه سیاست جنگی و گسترش آن را دارد؟

مارک ویربرات کارشناس بیزنس ویک می‌گوید: «آمریکا به راحتی نمی‌تواند نقش پلیس جهانی را بازی کند.» او برای ادعای خود چنین استدلال می‌کند «بدهی عظیم دولت مرکزی در مدت ۵۰ سال اخیر با معیار درصد تولید ناخالص ملی، به بالاترین مقدار خود رسیده است. برای سال مالی ۲۰۰۵ که از اکتبر شروع می‌شود، بدھی ناخالص دولت فدرال طبق برآورد، ۸/۱ تریلیون (هشت هزار و یکصد میلیارد دلار) دلار خواهد شد یعنی بالغ بر ۶۷/۵٪ تولید ناخالص ملی، زمانی که ۱۰۰ هزار سرباز آمریکایی در ویتنام بودند، یعنی در سال ۱۹۶۵ این رقم ۴۶/۹ بوده و رو به کاهش داشته است. و «کسر بودجه واقعی سالیانه فدرال ۶۳۹ میلیارد دلار است.» «طبق ارقام دفتر بودجه مربوط به کنگره، این کسری ۵/۶٪ بدھی ناخالص فدرال است تقریباً همان رکورد دوران پس از جنگ جهانی دوم را دارد.» اما شرایط جهان امروز با شرایط جهان پس از جنگ جهانی دوم بسیار متفاوت است.

چین پشت دروازه‌های آمریکا کمین کرده است این کشور یکی از طلبکاران آمریکا است. چین با فاصله نسبتاً زیاد بیشترین سرمایه جهانی را جذب می‌کند. اتحادیه اروپا با پیوستن کشورهای جدید مرتباً در حال گسترش است، روسیه و حتا برزیل دیگر رقبای آمریکا در سال‌های آینده خواهند بود. نویسنده فوق معتقد است «آمریکا هم اکنون می‌تواند از عهده تحمل این کسری بودجه برآید، ولی این امر در حال تعییر است. انتظار می‌رود بانک مرکزی بهره وام‌های کوتاه‌مدت را تا پایان سال افزایش دهد. مهم‌تر این که بهره وام‌های بلندمدت تقریباً بدون تردید حتاً پیش از آن افزایش خواهد یافت.» و ... «مشکل آمریکا هم در بخش دولتی و هم در بخش خصوصی، وام‌هایی است که از کشورهای خارجی گرفته است.»

و طی دهه آینده و شاید هم در یکی دو سال آینده زمانی خواهد رسید که سرمایه‌گذاران خارجی با سقوط اجتناب‌ناپذیر بهای دلار روبه‌رو می‌شوند و شروع به فروش اوراق قرضه وزارت دارایی آمریکا می‌کنند، مثل هر جایی، این حباب هم هر چه زودتر و قبل از آن که بزرگ‌تر شود بتركد بهتر است آمریکا به هیچ وجه نخواهد توانست از عهده پرداخت، حتاً ۴۸۵ میلیاردي هزینه جاری سالانه ارزش و امنیت ملی است، برآید و حتا هزینه‌ها در چنین سطحی خیلی کمتر از آن است که برای حفظ قدرت آمریکا در جهان مورد نیاز است.» در سالیان اخیر چین و ژاپن به خرید مقدار زیادی دلار دست زده‌اند. مارک ویربرات می‌گوید «توارزن غیرقابل دوام بدھی داخلی و بدھی خارجی، خود به خود آمیزه‌ای مرگبار و انفجاری است.» او معتقد است که «حدود ۱۰ سال آینده اقتصاد چین از لحاظ کمیت از آمریکا پیشی خواهد گرفت. آمریکا دها هزار سرباز در غرب آسیا دارد و اگر بخواهد در حفظ نسلط فعلی خود در منطقه تلاش کند، چیزی که در عمل غیرممکن است، هزینه تقویت نظامی

در منطقه در آینده حتا بیشتر هم خواهد شد.»

«خلاصه کلام این که، حفظ امپراتوری آمریکا از لحاظ مالی امکان ندارد. تا حدود یک دهه دیگر، آمریکا مجبور خواهد شد کمتر تهاجمی باشد و کمتر نگاه به خارج داشته باشد.

وارن بافت سرمایه‌گذار میلیارد در آمریکا «دو میلیون مرد ثروتمند جهان» خطاب به سهامداران شرکتش هشدار داد که کسری تراز بخاری آمریکا که سال پیش ۶۷۲ میلیارد دلار بود بسبب اتفاقی مفرط به سرمایه‌گذاری خارجی در آمریکا شد. بنا بر آن چه که در سایت اینترنت BBC منتشر شده است نامبرده معتقد است که «سایر کشورها و شهروندانشان اکنون از ۳۰۰۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری در آمریکا بهره می‌برند.» وی که به خاطر بینش نافذش در امور مالی شهرت دارد معتقد است که اقتصاد آمریکا از «مشکلات ساختاری ریشه‌دار» رنج می‌برد: وی با مقایسه وضعیت کنونی با دهه ۱۹۳۰ هشدار داده است که بسیاری از آمریکایی‌ها ناگزیر خواهند شد بخش زیادی از درآمدهای آینده‌شان را به خارجی یان پیردازند. اگر ویربرات از دید اقتصادی ادامه امپراتوری نظامی آمریکا را امکان ناپذیر می‌داند، روزنامه یونگه ولت (دنیای جوان) چاپ آلمان از زاویه صرف‌نظامی توان آمریکا را به زیر سوال می‌برد. این روزنامه می‌نویسد:

«مبلغان جنگ جهانی چهارم که قرار است کل منطقه خاورمیانه و نزدیک و شمال آفریقا را فرا بگیرد انتقاد می‌کنند که ایالات متحده در حالی درگیر جنگ است به هیچ روح حالت جنگی به خود نگرفته است.» و در مورد تعداد نیروهای آمریکایی می‌نویسد: «این تعداد نیرو حتاً برای مأموریت کنونی در جنگ عراق و افغانستان نیز کافی نیست تا چه رسد به نقش آفرینی در برنامه‌های بعدی نومحافظه کاران که عبارت است از جنگیدن با ایران و آن گاه کل منطقه.» در این از زمان جنگ جهانی دوم هیچ گاه نیروهای مسلح ایالات متحده به اندازه امروز با کمبود سرباز روبه‌رو نبوده است.» و «در حال حاضر مجموع نیروهای مسلح فعال این کشور اضعیم از مرد و زن بالغ بر ۱/۴ میلیون نفر است که تنها ۵۱۲ هزار نفر از آنان در رده‌ی ارتش و به عبارت، دیگر در نیروهای زمینی هستند. این نیرو بار اصلی جنگ در عراق و افغانستان را به دوش می‌کشد.»

نزدیک به ۵۰۰ هزار نفر در گارد ملی خدمت می‌کنند و حدود ۲۰۰۰۰ نفر نیز نیروی ذخیره هستند.»

نیروهای آمریکایی در عراق ۱۴۰-۱۵۰ هزار نفر و نیروهای آمریکا در افغانستان تقریباً ۱۸ هزار نفرند با توجه به این که افغانستان ۱/۵ برابر عراق است. کمود نیرو در این کشور مشهود است به همین جهت بسیاری از مناطق این کشور هم اکنون تحت کنترل طالبان است و بسیاری از مناطق آن هم به حال خود رها شده است. در صورتی که آمریکا واقعاً بخواهد میارزه با کشت تریاک را شروع کند این مقدار نیرو بسیار کم خواهد بود.

سال گذشته جنگ در عراق هم جنان ادامه داشت و بنا به آمار رسمی آمریکا شمار کشته شدگان این کشور از میزان ۱۵۰۰ نفر گذشت. شاید مهم‌ترین خبر در مورد عراق در سال گذشته را بتوان انجام انتخابات در این کشور دانست.

است بازار اروپا نیز چندی است که دیگر تهی از اسلحه آمریکایی است در صورت از دست دادن بازار خاورمیانه شرایط سختی برای تراست های اسلحه سازی آمریکا به وجود خواهد آمد.

جنگ بر سر فروش اسلحه به چن مورد دیگر جنگ بین آمریکا و اروپا را به نمایش گذاشت. یارکشی در این مورد در مقایسه با جنگ عراق تفاوت بسیاری داشت. به این ترتیب که، انگلستان، استرالیا و ایتالیا بر سر این موضوع صفووف متعدد آمریکا را ترک کرده و به اروپا پیوستند.

نبرد بوینگ و ایرباس بر سر اشغال بازارها نیز گوش دیگری از جنگ قدرت بین اروپا و آمریکا بود. در اروپا نیز محافظه کاران در ایتالیا و فرانسه دست به عقب نشینی زدند و در انتخابات شهرداری و ایالتی شکست های سنگینی را متحمل شدند. و سرانجام قتل عمده یک مامور امنیتی ایتالیا به دست سربازان آمریکایی خشم و نفرت عمومی در این کشور را برانگیخت. خانم جولیانا از گرنا خبرنگار ارگان حزب کمونیست ایتالیا که همراه این مامور بود و تازه از دست گروگان گیران رهایی یافته بودند می گوید: «یک گشته نیروهای آمریکایی به انان نزدیک شده و بدون دلیل شلیک کرده است» دلیل این تبه کاری مخالفت آمریکا با مذاکره با گروگان گیران برای آزادی این خبرنگار بوده است.

با پیروزی ساندنسیست ها در انتخابات شهرداری های نیکاراگوئه و به دنبال آن پیروزی چپ ها در اروگوئه نوار پیروزهای چپ در این قاره تکمیل شد. اکنون به غیر از کلمبیا که در آن جنگ داخلی جریان دارد و رژیم آن حاضر به پذیرش هیچ راه حل دموکراتی نیست، تقریباً در تمام آمریکایی لاتین طیفی از نیروهای میانه تا چپ حکومت می کند و در راس آنها حکومت های کوبا و نیکاراگوئه دارند.

با روی کار آمدن چاوز انواع توطئه ها در این کشور شکل گرفت. نبود یک نیروی خارجی قوی که از این حکومت در مقابل آمریکاییان حمایت کنند. کار چاوز را مشکل کرد. اما او توائست مردم فقیر را در میلیشیائی معروف به «محاذل بولیواری» سازماندهی کند و در موقعی که به حمایت مردم نیاز دارد از طریق این محاذل به حمایت مردم نظر خود دست یابد. شکست توطئه های رنگارنگ علیه و نیتوالا از سوی ارجاع جهانی نشان داد که هنوز هم نقش تعیین کننده در سرنوشت یک کشور را توازن نیروهای داخلی دارند و هیاهوی کسانی که تحت عنوان جهانی شدن به مردم کشورهای کوچاگون چنین توصیه می کنند که مردم دیگر نمی توائند سرنوشت شان را در دست بگیرند باید کردن توفاق در فوجان چای است و اگر حکومت رابطه ای عمیق با مردم اش برقرار نماید و دست به آن جنان اصلاحاتی بزنند که حمایت انان را جلب نماید و برای مردم امکان مشکل شدن فراهم آورد حتی در بین گوش آمریکا نیز می تواند به حیات خود ادامه دهد.

با پیروزی لو لا در بزرگیل در عمل یک بلوک چپ در آمریکایی لاتین تشکیل شد. بر سر کار بودن یک حکومت انتلافی در شیلی هم دلیل دیگری است که امکان مداخله آمریکا را کمتر کرده است و سرانجام با پیروزی نیروهای مردمی در اروگوئه رنگین کمان پیروزی ها گسترشده و رنگارنگ تر شد.

روز یکشنبه ۳۱ اکتبر ۲۰۰۴ مردم اروگوئه به پای صندوق های رای رفتند و «تا باره و اسکوئیس» نامزد انتلاف چپ را به ریاست جمهوری خود گزینید پس ۱۷ سال که قدرت به دست دو حزب کلرادو و ویلانکو (ناسیونال) بود این نخستین بار است که چپ را می اوردند و از این رو وزنه آنها در آمریکایی لاتین سنگین تر شد. نتیجه انتخابات حاکی از تغییر چشمگیری در روابط این کشور با متحد دیرینه اش، آمریکاست. پس از به قدرت رسیدن چپها در آرژانتین، بزرگیل و نیتوالا که باعث شد این کشورها در زمینه های اقتصادی، تجاری و سیاست خارجی هر چه بیشتر از آمریکا فاصله بگیرند روابط آمریکا با «خورخه باتله» رئیس جمهوری اروگوئه مستحکم تر شد. پس از شمارش آرا

در ماه اوت ۱۰۰ نفر عراقی متعلق به گروه های نژادی، مذهبی، و قبیله ای مختلف، مجتمع شورای ملی عراق را بجاد نمودند. در رای گیری تنها دو حزب پیروز شدند که هر دوی آنها تا کنون مورد سوء ظن ایالات متحده قرار داشتند. رای گیری غیر مستقیم در به اصطلاح کنفرانس ملی، زیر شرایط جنگی صورت گرفت. در این رای گیری (ماه سپتامبر) «جودالمللی» نماینده «مجتمع عالی انقلاب اسلامی در عراق» با ۵۶ رای مقدم دوم را احرار کرد و «راسیر العوض» که از پیش مورد پشتیبانی کشور با ۵۵ رای سوم شد. رهبر این حزب یعنی «ایجاز علاوی» از طرف سازمان سیا بود، با ۵۳ رای سوم شد. رهبر این حزب یعنی «ایجاز علاوی» از طرف واشنگتن به نخست وزیری این کشور تعیین شده بود. نفر چهارم «نصیر عایف الانی» کاندیدای حزب اسلامی با ۴۸ رای متعلق به سنتی های این کشور است که با مبارزان یعنی در غرب و شمال بغداد سپاهی نشان می دهد در انتخابات این کشور حزب کمونیست توانست علی رغم مشکلات پس از این کشور باشد از ۱۵٪ از اراده نماینده به مجلس بفرستد شکست دیگر آمریکا در این سال در مولداوی رخ داد. آمریکا که مایل بود با روی کار آوردن عوامل خود در مولداوی روسیه را هر چه بیشتر در نتگنا و محاصره قرار دهد با نتایج کاملاً متفاوتی در این کشور مواجه شد. نتایج انتخابات مولداوی به شرح زیر بود.

حزب کمونیست مولداوی (در جای نخست) ۴۴٪ آرا

رقب این حزب یعنی حزب مولداوی دموکراتیک (در جای دوم) ۲۸٪ آرا (طرفدار روسیه)

حزب مسیحی ملی و دموکراتیک (طرفدار رومانی در جای سوم)

و احزاب کوچک تر بقیه آرا به خود اختصاص دادند

تنها موققیت آمریکا در عرصه جهانی پیروزی هواهاران این کشور در گرجستان و اوکراین بود. در قرقاسیستان نیز علی رغم آن که در ابتدای پیروزی آمریکانمایان بود امادر میانه راه مسیر تا حدودی تغییر یافت در حالی که مخالفان رئیس جمهور حاضر به پیروزی نتایج انتخابات نبودند و به همین بهانه هجوم به موسسات دولتی و پلیس را آغاز نموده بودند و در شرایطی که به علت عدم مقاومت نیروهای امنیتی موفق به تصرف ادارات دولتی شدند ولی سرانجام همهی طرف های در گیر پارلمان جدید را که بر مبنای همان انتخابات شکل گرفته بود را پذیرفتند. پارلمانی که پس و دختر رئیس جمهور اقایی نیز در آن عضویت دارد و با کناره گیری اقایی از ریاست چمهوری در حال شکل گرفتن است. در اوکراین اما در آغاز سال ۱۳۸۴ اوضاع به گونه ای دیگر جریان یافت و روابط بین تیموشونکو نخست وزیر و یکتور یوشچنکو به مرز بحرانی رسید به طوری که سخن از استعفای نخست وزیر رفت. ظاهرا علت اختلاف روابط با روسیه بوده است. اقتصاد اوکراین و روسیه دو اقتصاد در هم تبندی هستند و جداسازی آنها به فاجعه منجر خواهد شد و سرانجام ۱۹ حزب و ۱۲ سازمان

اجتماعی اوکراینی اعلام کرددند تصمیم گرفته اند اتحادیه

نیروهای مخالف یوشچنکو را در این کشور بوجود آورند.

سال گذشته رقابت اروپا و آمریکا وارد مرحله ای جدیدی

شد سفر صدراعظم آلمان به کشورهای حاشیه

خلیج فارس را باید در چهارچوب جنگ اقتصادی اروپا و

آمریکا ارزیابی کرد. سخن بر سر فروش های میلیاردی و

نفوذ در منطقه تحت کنترل آمریکاست. قرار است آلمان

۳۲ تا نزدیک زده بیش دار موسوم به فوکس «روبا» به امارات

بفروش. کشورهای کویت، عمان، و بحرین نیز تمایل خود

را به خرید زده بیش میزبور اعلام کرده اند. یمن نیز قصد

دارد که ۱۰ قایق گشتی به ارزش ۱۰۰ میلیون یورو بخرد.

شمایری از امیرنشینان نیز تمایل خود را برای خرید

سیستم های الکترونیک کنترول مزدی و همچنین

زیردریایی ساخت آلمان ابراز داشته اند.

این بدان معناست که اروپا سنگرهای اقتصادی آمریکا را یکی پس از دیگری فتح

می کند. تایوان و کشورهای حوزه خلیج فارس و آمریکای لاتین همیشه

بازار مطمئن اسلحه آمریکا بوده اند. اینک آمریکا بازار آمریکای لاتین را از دست داده

به اعتقاد مارک ویربرات حدود ۱۰ سال آینده اقتصاد چین از لحظه کمیت از آمریکا پیشی خواهد گرفت

قرار دارد پیوند هر چه عمیق تری بیلد و بتولدازندگی مدل آمریکایی در همه جهان به مقابله برخیزند کمیته‌ی خوبی ما همه‌ی تلاش خود را برای انتخابی حرکت‌های جهانی به کار برد تا باشدگی بیشتر در راستای اهداف انسانی تمام‌زمتشان جهان حروکت‌نماید.

روزنامه‌ی روسی «پرولوگ» در تاریخ ۱۷ نوامبر در سرمه‌الله اش می‌نویسد «چن موفق شده است در تشورهای امریکایی لاتین کوی سبقت را از آمریکا برآورده در حال که آمریکا در خلود میانه می‌خکوبد شده است و به آمریکایی لاتین، جانی که جدیداً قدرت های چب موفق شده‌اند، توان‌های آمریکا در همه ۹۰ را از قدرت پایین بکشند توجهی ندارد چن به عنوان قدرت برتر در این منطقه این کشورها را به عنوان استراتژی اش کشف کرده‌است در سال ۲۰۰۳ بزرگ‌ترین عویضیار دلار به چن مولادولیه صادر کرد در سپتامبر سال ۲۰۰۴ صادرات مواد‌لولیه و خام از بزرگ‌ترین بر سر خط‌لوهه موجود است که ۸۰۰ هزار بشکه در روز طرفیت دارد اما بعد از هفت سال اکنون با طرفیت کمتری مورد استفاده قرار می‌گیرد. این خط‌لوهه به منظور انتقال نفت از آقیانوس آرام به دریای کارائیب و از آن جاه بخیج آمریکا ساخته شده است. اما با ساختن یک‌لوهه کوچک‌تر در اطراف این خط‌لوهه می‌توان نفت و نزوچه‌تلار از طریق آقیانوس آرام منتقل کرد. پس از دیدار هوگو چاوز از چن، نزوچه‌تلار تمایل نارد با ساختن خط‌لوهه‌ای صادرات نفت به چن را تضمین کند از سوی دیگر چاوز قرارداد نفتی دیگری با روسیه امضا کرد وی تأکید کرد: تلاش‌های نزوچه‌تلار و روسیه بخشی از اتفاق مشترک دو کشور برای ایجاد یک جهان چند قطبی و متوازن است وی بر تحکیم همکاری با چن و بزرگ‌تر کرد و اعلام نمود که لولا داسیلور ویس جمهور بزرگ‌تری از نزوچه‌تلار دیدار خواهد کرد. این همه خشم مقامات آمریکایی را تیزتر کرد. اما پیروزی قاطع چاوز در رفراندم این کشور دست‌های ایالات متحده را تا حدود زیادی بست.

پیروزی دیگر نیروهای انتقلابی آمریکایی لاتین در بولیوی رخ داد که در آن «جنیش سویسیسم» به رهبری «لو و مورالس» رهبر کوکاران با کسب اکریت از انتخابات شهرداری‌ها به نخستین حزب کشور تبدیل شد. این انتخابات بواسطه آخرمه برگزار شدن نوار پیروزی چپ مردمی در آمریکایی لاتین که در کنار انتقلاب کوچارا خانده قرار گرفت است: «لوئیز ایناسیو لا داسیلوا» در بزرگ‌ترین (سال ۲۰۰۲) «لویس گونیترز» در اکوکلور (سال ۲۰۰۲) «ریکاردو لاکوس» در شیلی (سال ۲۰۰۰) و هوگو چاوز در نزوچه‌تلار (سال ۱۹۹۸ و نیز در رفراندم سال ۲۰۰۴) و سرانجام «تاباره و اسکوئیس» در اروکوئه (سال ۲۰۰۴) و جنیش سویسیسم به رهبری شانزدهم ماه می‌لاذی چاری بزرگ‌ترین مبارزه مردم آمریکایی لاتین علیه این طرح آمریکایی که هدف‌نشان نابودی اقتصاد کشورهای این منطقه و توسعه نتولیبرالیسم استه آغاز شده. در این مبارزات دریارهی پیامدهای «الکا» به سازمان‌ها و مردم کشورهای آمریکایی لاتین اطلاع رسانی خواهد شد. زیرا برخی دولت‌های این منطقه بدون مشورت و حتاً آگاه کردن مردم خود اوضاع این قرارداد را تصویب کرده‌اند. این طرح علاوه بر نابودی اقتصادی و به ویژه کشاورزی کشورهای آمریکایی لاتین باعث از بین بردن هویت فرهنگی کشورهای این منطقه نیز می‌شود.

در لبنان نیز تمامی فشارهای آمریکاییان تنها منجر به عقب‌نشینی گام به گام سوریه از لبنان و چند نیچه‌جار در این کشور شد. پس از چند دور قدرت‌نمایی احزاب رقیب در این کشور و پس از آن که رسید کرامی در انتخابات دوباره خود موفق به تشکیل کابینه نشد یک سیاستمدار دیگر هوازار سوریه به نخست وزیری این منطقه نیز می‌شود.

خاله جدده دیگر کل حزب کمونیست لبنان در مصاحبه‌ای با روزنامه‌ی لومنیته ارگان

حزب کمونیست فرانسه دریارهی به نخستین گوینکی کشور رسانید.

«مامی خواهیم کلیه حقیقت پیرامون چگونگی تور رفیق حریری این کشور رسانید را مرحله تازه‌انی در بحران سیاسی لبنان طی ۱۳ سال گذشته می‌دانیم ...». سیاسی مساله در این است که لبنانی‌ها و سوری‌ها تا توافق نامه‌های طائف را اجرا نمی‌کنند. اینک از یکسو عراق به وسیله آمریکاییان اشغال شده است و از سوی دیگر فرانسه و آمریکا از طریق قطعنامه ۱۵۵۹ سازمان ملل در امور داخلی لبنان دخالت می‌کنند... «اختلافاتی که اکنون دیده‌می‌شود بیشتر مربوط به تقسیمات منذهبی است تا سیاسی. اکنون بخشی از اپوزیسیون به مناخه آمریکا و فرانسه و اکنون اسرایل اعتماد پیدا کرده است.

کمونیست‌های لبنان امیدوار بودند پس از توافق‌های طائف خروج نیروهای سوری انجام شود اما این مساله‌ای است در پیوند با ساختار رژیم لبنان مناسبات میان دولت لبنان و سوریه نوعی بدء‌بستان سیاسی است. در این معامله تمام دولتمردان سیاسی شرکت داشتند حتاً آنان که اکنون به اپوزیسیون ملحق شده‌اند بنابراین خروج نیروهای سوری گامی مثبت است. اکنون لبنانی‌ها باید با یکدیگر مذاکره کنند ... باید در چهارچوب توافق نامه طائف در همه‌ی جهات مذاکره کرد. مخصوصاً عقب‌نشینی سوریه و اجرای آن بخشی از توافق نامه که مربوط به اصلاحات در لبنان است. به ویژه پایان طلاق به سیستم حکومتی بر اساس تقسیم‌بندی‌های منذهبی و تدوین یک قانون انتخاباتی نموکراتیکتر.

مشخص شد که ۵۰/۲ درصد مردم به واکوئیس آغازالله متخصص سلطان و شهردار قبلی پایتخت مونتدیوتو رای داده‌اند پس از این پیروزی ده‌ها هزار نفر به خیابان‌ها ریختند و شلای خود را ایروز کردند در همین حال ائتلاف چهیه شامل سویسیالیست‌های کمونیست‌های سویسیال دمکرات‌ها و شمار زیادی از جنبش چریکی مردم (توپاک امارو) نیز حداکثر کرسی ها را در دو مجلس این کشور به دست آورده‌اند و اسکوئیس می‌گوید «لو» رئیس جمهور بزرگ‌ترین الیمپیکشون لو بود است.

اکنون نیروهای مردمی در قاره آمریکا می‌کوشند علی‌غم کارشکنی‌های آمریکا روابط خود را با یکدیگر مستحکم تر کنند. تو ماهه‌های پایانی سال گذشتۀ علی‌غم درگز و زیر امور خارجه نزوچه‌تلار گفت به روزی نمایندگانی به پایانی به منظور تجمیع هم‌منکنگی‌های لازم برای احداث یک خط‌لوهه از نزوچه‌تلار با هاتما از طریق آقیانوس آرام، برای صادرات نفت به چن اعزام خواهد شد. وی ادامه داد سخن بر سر خط‌لوهه موجود است که ۸۰۰ هزار بشکه در روز طرفیت دارد اما بعد از هفت سال اکنون با طرفیت کمتری مورد استفاده قرار می‌گیرد. این خط‌لوهه به خلیج آمریکا ساخته شده است. اما با ساختن یک‌لوهه کوچک‌تر در اطراف این خط‌لوهه می‌توان نفت و نزوچه‌تلار از طریق آقیانوس آرام منتقل کرد. پس از دیدار هوگو چاوز از چن، نزوچه‌تلار تمایل نارد با ساختن خط‌لوهه‌ای صادرات نفت به چن را تضمین کند از سوی دیگر چاوز قرارداد نفتی دیگری با روسیه امضا کرد وی تأکید کرد: تلاش‌های نزوچه‌تلار و روسیه بخشی از اتفاق مشترک دو کشور برای ایجاد یک جهان چند قطبی و متوازن است وی بر تحکیم همکاری با چن و بزرگ‌تر کرد و اعلام نمود که لولا داسیلور ویس جمهور بزرگ‌تری از نزوچه‌تلار دیدار خواهد کرد. این همه خشم مقامات آمریکایی را تیزتر کرد. اما پیروزی قاطع چاوز در رفراندم این کشور دست‌های ایالات متحده را تا حدود زیادی بست.

پیروزی دیگر نیروهای انتقلابی آمریکایی لاتین در بولیوی رخ داد که در آن «جنیش سویسیسم» به رهبری «لو و مورالس» رهبر کوکاران با کسب اکریت از انتخابات شهرداری‌ها به نخستین حزب کشور تبدیل شد. این انتخابات بواسطه آخرمه برگزار شدند. پیروزی چپ مردمی در آمریکایی لاتین که در کنار انتقلاب کوچارا خانده قرار گرفت است: «لوئیز ایناسیو لا داسیلوا» در بزرگ‌ترین (سال ۲۰۰۲) «لویس گونیترز» در اکوکلور (سال ۲۰۰۲) «ریکاردو لاکوس» در شیلی (سال ۲۰۰۰) و هوگو چاوز در نزوچه‌تلار (سال ۱۹۹۸ و نیز در رفراندم سال ۲۰۰۴) و سرانجام «تاباره و اسکوئیس» در اروکوئه (سال ۲۰۰۴) و جنیش سویسیسم به رهبری اووموراس (سال ۲۰۰۴) و نیز پیروزی ساندینیست‌های انتخابات شهرداری‌ها.

پیروزی و مقاومت جنیش چپ در آمریکایی لاتین موجب شد تا اینهای جدیدی در احزاب چپ شکل بگیرد. در نهمنین همایش بزرگ احزاب چپ و کمونیست که در پایتخت مکزیک که از سوی حزب کارگر مکزیک و باشرکت هفتاد حزب و جریان چپ با گرایش‌های سویسیسمی، و حتی مارکسیست‌های رادیکال برگزار شد احزاب کمونیست روسیه آلمان، چن، ویتنام، کوبه لاتوس، کره شمالی، و هیئت بزوگی از کشور اروگوئه به سرپرستی رئیس جمهور سویسیسمیست «تاباره و اسکوئیس» که اخیراً با پیروزی حزب‌قیامت را در این کشور به دست گرفته و نیز سازمان آزادیبخش فلسطین و هیات‌های از جنبش‌های ترقی خواهانه آمریکایی لاتین که در اپوزیسیون هیئت‌شافت داشتند در بخشی از این همایش بزرگ «انقلاب لوکنه» رئیس هیئت تماذینگی حزب کمونیست روسیه و نماینده پارلمان این کشور اظهاراتی را به این شرح بیان کرد: بنایه دیدگاه ما امروز حرکت‌های جهانی چپ در آمریکایی لاتین تمرکز یافته استه این در حالی است که حرکت‌های نتولیبرالیستی دهه‌ی نود قرن گذشتۀ با خود - خصوصاً در آمریکایی لاتین - عاقبت دهشت‌آفرین اقتصادی و سیاسی به بار آورده استه حق طبیعی مردم این منطقه است که راهی برای بروز رفت از زندگی نشوار خود پیدا کند. در رهگزرن همین چاره‌جوبی هاست که ما شاهد تحولاتی عمیق در این قاره هستیم. انتخابات اخیر بزرگ‌تر، تحولات در شیلی، آرژانتین، نیکاراگوئه ... حرکت‌های استقلال طلبانه و ضدیت با گلوبالیزم و هژمونی طلبی آمریکا در نزوچه‌تلار انتخابات اخیر اروگوئه وجود جمهوری سویسیسمیست کوبا... همگی به مامید فریلان می‌ددند که این موج عظیم استقلال طلبی و آزادیخواهی در این قاره با چه‌آن‌سیلی که در راس آن چن

الگوهای سوسياليسم مشارکتی

بخش نخست-نوسازی سوسياليستی: درس‌هایی از بحث «محاسبه»

پنجمین
برگزیده
مقاله

البرز دماوندی

اقتصادی که از دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ انجام گرفت و در دهه‌ی ۱۹۸۰ بازنگری شد، به دست آید. از آن هنگام بحث بر سر این بود که آیا محاسبه‌ی اقتصادی منطقی سرمایه‌داری؛ تحت سوسياليسم - مالکیت دولتی و سایل تولید - امکان پذیر است؟ پیش کسوتان اصلی این بحث در یک سو اقتصاددانان مکتب اتریش بودند، که این امکان را مردود می‌شمردند، و در سوی دیگر اقتصاددانان سوسياليست قرار داشتند و برجسته‌تر از همه اسکار لانگه که آن را تایید می‌کردند.

تا همین اوخر بحث محاسبه اساساً به عنوان بخشی از تاریخ تفکر اقتصادی به شمار می‌آمد که ارتباط اندکی با مسایل ساخت یک اقتصاد سوسياليستی به طور اخص داشت. با این حال در دهه‌ی ۱۹۸۰ شرایط شروع به تغییر کرد. از یک طرف آگاهی رشدیابنده از مشکلات سیستماتیک مدل شوروی، به علاوه‌ی دوباره به سوسياليسم و ظهور مکتب مدرن سوسياليسم بازار انجامید، که در مدل لانگه ریشه داشت. اکنون این موضوع به الگوی غالب بدل شده است و کار بر روی اقتصادهای سوسياليستی در درون آن جریان دارد. از طرف دیگر یک مکتب نو اتریشی مدرن، روایت استاندارد از بحث محاسبه را زیر سوال برد. این مکتب استندال می‌کند که روایت استاندارد بر بدفهمی از چالش اتریشی اولیه بنا شده است و این که در کی صیح از موضع اتریشی نهایتاً هرگونه امکان یک سیستم اقتصادی کارآمد که بر مالکیت خصوصی و بازار استوار نباشد و - صد البته سوسياليسم بازار مدرن - را مردود می‌شمارد. این مقاله در بی استخراج درس‌هایی از بحث محاسبه، چه از مباحثات اولیه و چه از حیات دوباره‌ی اخیر آن، با هدف نوسازی سوسياليسم است. بخش نخست بر آن است که کلیه مباحثات پیش کسوتان اصلی در بحث اولیه مساله دارند، چرا که اساساً در یک چهارچوب نوکلاسیک ایستاقرار دارند. این موضوع با یک بررسی از کار موریس داب پروردگر می‌شود. نقش عمده‌نادیده انگاشته شده‌ی او در بحث، این بود که برای نخستین بار محدودیت‌های این چهارچوب را نشان داد. در کنار آن، تحلیلی هم از مباحث مکتب نو اتریشی انجام می‌گیرد، که رویکردش به موضوع بسیار متفاوت است. ما بر آنیم که داب سهم مهمی در تعیین محدودیت‌های مدل تمرکزدا و تقدیس شده‌ی لانگه داشت. لانگه نتوانست به عدم قطعیت غیرقابل اجتنابی که با تصمیم‌گیری جدا از هم همراه است، پی برد، به ویژه در رابطه با سرمایه‌گذاری، یعنی جنبه‌ای که داب از مباحثاتش در دفاع از برنامه‌ریزی متمرکز بر آن تأکید می‌ورزید.

از طرف دیگر نگرش اصلی تو اتریشی‌ها قرار دارد که برای دانش نانوشته

این نوشتہ نخستین مقاله از سلسله مقاله‌های «الگوهای سوسياليسم مشارکتی» است که توسط آقای البرز دماوندی به فارسی برگداخته شده و در صورت امکان به صورت کتاب منتشر خواهد شد. نکته‌ی این مقاله‌ها را به تدریج به چاپ می‌رساند انتظار مادر طرح بحث‌هایی چون سوسياليسم بازار، سوسياليسم مشارکتی، سوسياليسم دموکراتیک و جز آن واکنش تحلیلی و معتقدانه‌ی خواندنگان صاحب نظر است.

بحran اعتمادی که امروزه گریبان گیر سوسياليست‌ها است علی گوناگونی دارد. جدی ترین دلیل بلاواسطه‌ی بحران، شکست تاریخی مدل شوروی و به همراه آن تجزیه‌ی کشورهای تحت حوزه‌ی نفوذ شوروی یکی پس از دیگری و تلاش‌های شتابان برگزیدگان حاکم در این کشورها برای بازیافت یا آفرینش شکلی از سرمایه‌داری است. در کوتاه مدت، این تجربه تمام سوسياليست‌ها حتاً کسانی که مدت‌ها به نام خود سوسياليسم از مدل شوروی انتقاد کرده بودند را در موضع تدافعی قرار داده است. می‌توان انتظار داشت که با گذشت زمان و نمایان شدن واقعیت سرمایه‌داری جهانی «واقعاً موجود» این حالت سپری گردد. در حقیقت حذف مدل شوروی به عنوان سوسياليسم «واقعاً موجود» از صحنه‌ی تاریخ، فضای ابرای ظهور انواع جایگزین غیرستم گرانه‌ی از سوسياليسم آماده نموده است، بدیل‌هایی که با ارزش‌های آزادی انسانی و رهایی که به طور تاریخی با هدف سوسياليستی در پیوند قرار دارند، بیش تر هم خوانی داشته باشد.

با این حال بحران اعتماد نسبت به امکان سوسياليسم، تنها به سبب تجربه‌ی شوروی و فقدان یک نمونه از سوسياليسم در عمل نیست. این بحران در عین حال ناشی از فقدان یک مدل تئوریک قانع کننده از چگونگی سازمان دهنی یک جامعه سوسياليستی و به ویژه یک اقتصاد سوسياليستی است که در درازمدت به طور جدی تری مطرح است. نظرات مهم نسبت به نیازمندی‌های چنین مدلی می‌تواند از بررسی درباره‌ی بحث محاسبه‌ی

باشند. این موضوع قبل و با استفاده از تکنیک‌های ریاضی پارتو به وسیله‌ی بارون نشنان داده شده بود - پارتو نشنان داد که «وزارت تولید» دقیقاً بر همان

تعادل‌های حاصله‌ای می‌رسد که یک اقتصاد کاملاً رقبایی می‌رسید.

هم پارتو و هم بارون بر این حقیقت پای فشردن که اگرچه از نظر تحلیلی حل کردن سیستم هایشان ممکن است، اما از نظر عملی به سبب مشکلات اخلاقی و محاسباتی فایق نیامدند، این کار امکان پذیر نیست. با این حال و به رغم این موضوع روایت استاندارد از مباحثه، بحث عملی بر علیه سوسياليسم را فراتر از همه به هایک نسبت می‌دهد. این موضوع حقیقتاً تعجب‌آور نیست، چرا که هایک نسبت به پیشینیانش اهمیت به مراتب بیشتری برای این بحث قایل شد که مسائل جمع‌آوری و تحلیل اطلاعات فایق آمدند نیستند. در واقع تاکید او بر مسائل عملی بود، که طرف داران نوکلاسیک امکان محاسبه‌ی منطقی تحت لوای سوسياليسم را به این

نتیجه‌ی گیری رهنمون ساخت که موضوع هایک، یک عقب‌نشینی است. ادعای میزس و مخالفت او درباره‌ی ناممکن بودن به لحاظ تصوری قوی‌تر از ادعای ناممکن بودن به لحاظ عملی، محسوب می‌گردید.

سوسيالیست‌های نوکلاسیک با استفاده از توسعه‌ی مدل‌های غیرمتکرز شده که بر مبنای جمع‌آوری اطلاعات و محاسبه‌ی تقاضاهای رسیده به هیات برنامه‌ریزی مرکزی به طور مقتضانه عملی می‌نمود، به ادعای ناممکن بودن عملی محاسبه‌ی منطقی تحت لوای سوسياليسم، پاسخ دادند. بهترین و مشهورترین مدل متعلق به لانگه است که شاید نطفه‌ی سوسياليسم

بازار باشد. در برنامه‌ی کار ترجیحی لانگه، هیات برنامه‌ریزی مرکزی جای دلال حراج والراس را می‌گیرد. دست مزدها و قیمت‌های کالاهای مصرفی در بازار واقعی تعیین می‌شوند، اما قیمت وسائل تولید توسط هیات برنامه‌ریزی مرکزی اعلام می‌گردد. مدیران شرکت‌ها و بخش‌های دولتی، قیمت‌ها (بر مبنای بازار و اعلام شده توسط هیات برنامه‌ریزی مرکزی) را به عنوان پارامترهای درنظر گرفته و از دو قاعده پیروی می‌کنند. کمینه کردن هزینه‌ها و تنظیم قیمت‌ها برابر با هزینه‌ی مرزی، شرکت‌ها به استخدام کار و فروش کالاهای مصرفی در بازارهای واقعی می‌پردازند و وسائل تولید را بین خودشان در بازارهای صوری (مصنوعی) خرید و فروش می‌کنند. هیات برنامه‌ریزی مرکزی و تغییرات در ذخیره‌ی وسائل تولید را تحت مراقبت قرار داده و قیمت‌ها را مطابق با آن تعديل می‌کنند و این فرآیند هم‌آهنگی بعدی تازمان رسیدن به یک مجموعه‌ی تعادلی از قیمت‌ها ادامه می‌یابد. ادعا می‌شود که بدین ترتیب محاسبه‌ی اقتصادی منطقی در نتیجه‌ی اختصاص بھینه‌ی منابع پارتو، تحت شرایط مالکیت دولتی وسائل تولید، امکان پذیر است، درست همان‌گونه که تحت شرایط مالکیت خصوصی ممکن بود. البته بسیاری جنبه‌های اضافی در مدل لانگه وجود دارند، و مسائل بسیاری نیز در ارتباط با آن‌ها، که در آن میان مساله‌ی انگیزه مدیریت و به تبع آن، نیاز به این که هیات برنامه‌ریزی مرکزی تعیین شرکت‌ها از قانون را کنترل کند، که چندان دارای اهمیت نمی‌باشند. با این وجود روایت استاندارد از مباحثه این است که مدل لانگه و بالاپش‌های بعدی، بحث را به نفع امکان محاسبه‌ی سوسيالیستی منطقی تثبیت نمود.

ما اکنون می‌دانیم که این تعبیر تنها می‌تواند در چهارچوب تعادل ایستای پارادایم نوکلاسیک جای گیرد و این را مهون مکتب نوادریشی مدرن هستیم.

اهمیت قایل می‌شوند. این مساله در موضع انتیشی اولیه هم به طور ضمیمنی وجود داشت.

دومین بخش مقاله، کل موضع گیری‌های داب و نو انتیشی‌ها را ارزیابی می‌کند. ما می‌گوییم که دفاع نو انتیشی‌ها از سرمایه‌داری به عنوان تنها راه کارآمد بسیج دانش نانوشته نمی‌تواند به طور رضایت‌بخشی بایش‌های داب در ارتباط با ناکارآمدی تصمیم‌گیری جذازه‌هم مواجه شود. با این وجود تحلیل داب اهمیت داشت نانوشته را به رسمیت نمی‌شناسد، و بنابراین دفاع او از برنامه‌ریزی متصرکز با این روش قانع کننده نیست. مقاله با این بحث خاتمه می‌یابد که یک فرآیند برنامه‌ریزی مشارکتی، هم بسیج اجتماعی دانش نانوشته و هم هم‌آهنگی از پیش - تصمیمات اصلی مربوط به هم را ممکن می‌سازد - در حقیقت تصمیمانی که هر یک شرط ضروری برای دیگری است.

بخش اول:

دو شکست تحلیلی در مباحثه‌ی «نوکلاسیک» تاریخی

اگرچه چالش امکان محاسبه‌ی اقتصادی منطقی تحت لوای سوسياليسم در ابتدا از «دو انتیشی بر جسته» میزس و هایک سرچشم‌گرفت. اما در وهله‌ی نخست توسط اقتصاددانان سوسيالیست که در چهارچوب نوکلاسیک عمل می‌کردند، برگرفته شده است. این سوسيالیست‌های نوکلاسیک چالش مذکور را در غیاب بازارهای واقعی وسائل تولید، به عنوان نفی امکان رسیدن به تعادل ایستای بھینه‌ی پارتو^۱ تعبیر نمودند. بنابراین آن‌ها در پی آن بودند که چگونه می‌توان بدون وجود چنین بازارهایی به تعادل دست یافت. روایت استاندارد مباحثه، این تعبیر نوکلاسیک از موضوع مورد بحث را می‌پذیرد و نتیجه‌ی می‌گیرد که سوسيالیست‌ها در نشان دادن این که محاسبه‌ی اقتصادی منطقی در یک اقتصاد مبتنی بر مالکیت دولتی بر وسائل تولید امکان پذیر است، موفق بودند.

چالش اولیه‌ی میزس به سمت یک مدل بدون پول سوسياليسم جهت گیری کرده بود که در آن اختصاص همه وسائل تولید به صورت متصرکز تصمیم‌گیری می‌شد. او استدلال می‌کرد که بدون قیمت برای وسائل تولید، راهی برای محاسبه‌ی هزینه‌ها موجود نیست و بنابراین راهی برای اختصاص منطقی منابع کمیاب مابین استفاده‌های متنوع وجود ندارد. این موضوعی بود که در مباحثه‌ی بعدی مطرح شد، ابتدا با راه حل‌های متصرکز و سپس نامتمرکز، که به عنوان پاسخ‌هایی به چالش میزس مطرح شدند با این وجود، میزس هم استدلال می‌کرد که مساله‌ی محاسبه‌ی اقتصادی نه در یک حالت ایستاد بلکه موضوعی است که تنها در شرایط تغییر و عدم قطعیت مطرح می‌گردد: «مساله‌ی محاسبه‌ی اقتصادی، مساله‌ی پویایی‌های اقتصادی است، نه مساله‌ی ایستایی اقتصادی» این بحث است که عمدتاً در مباحثه‌ی تاریخی نادیده انگاشته شده و به وسیله‌ی نوادریشی‌های جدید به عنوان نقطه نظر مرکزی او در نظر گرفته می‌شود.

راه حل‌های متصرکز نسبت به مساله‌ی محاسبه‌ی اقتصادی منطقی و اساساً تکامل تحلیل‌های والراس (Valras) بودند، که در آن‌ها یک تعادل عمومی از طریق اقدام یا با میانجی یک دلال حراج والراس تخلیلی به دست می‌آید. معادلات هم‌زمان که زیربنای تحلیل والراسی را تشکیل می‌دهند، از نظر تئوریک می‌توانند بدون نیاز به یک فرآیند تعاملی، مستقیماً حل شوند، مشروط بر آنکه داده‌ها در مورد توابع تولیدی وتابع (های) فایده‌ی مربوطه معلوم

تصمیم‌گیر جدا از هم فراتر می‌رود، امکان پذیر خواهد بود. این آثار اجتماعی نه تنها شامل این تأثیر می‌گردد که توسعه‌ی یک صنعت یا بخش، امکانات توسعه‌ی دیگر بخش‌های همراه دارد، بلکه از آثار خارجی توسعه‌ی زیربنایی صنایع نوپا نیز برخوردار است. داب هم چنین سوال برنامه‌ریزی در ارتباط با مصرف را مطرح می‌کند تا در میان دیگر مسایل، موضوعات کالاهای عمومی و خروجی‌های مصرفی را نیز مورد بررسی قرار دهد.

سوم آن‌که، تنها از طریق برنامه‌ریزی است که چیزهایی که در یک زمینه‌ی ایستا به عنوان «داده‌ها» مطرح شده، می‌توانند در یک چهارچوب پویا به «متغیرها» بدل گردند. در میان تصمیم‌هایی که داب در این مقوله گنجاند، تصمیم‌درباره‌ی نرخ سرمایه‌گذاری، توزیع سرمایه‌گذاری بین صنایع کالاهای سرمایه‌ای «صرفی»، انتخاب تکنیک‌ها، توزیع محلی سرمایه‌گذاری، نرخ‌های مربوط به رشد حمل و نقل به سوخت و نیروی برق، و کشاورزی در رابطه با صنعت، نرخ ارایه‌ی محصولات جدید و مشخصات آن‌ها، و میزان استاندارد کردن یا تنوع در تولید بود که اقتصاد در هر مرحله‌ی تکامل خود احساس می‌کند که از عهده‌شان برمی‌آید. به طور خلاصه، تحلیل نفایص ضروری دانش که با فرآیند بازار همراه است، زیربنای دعوی داب برای برنامه‌ریزی تولید و مصرف می‌باشد. داب در بررسی ۱۹۵۳ خود از بحث

در پارادایم نوکلاسیک دو منبع قطعی نقص داشت نادیده انگاشته شده و اطلاعات، داده شده فرض می‌شوند. به نظر می‌رسد که داب و اتریشی‌ها این تحلیل نوکلاسیک را به چالش کشیده‌اند، اما نقش اصلی داب به طور عمده نادیده گرفته می‌شود و موضع اتریشی‌ها به قدر کافی روشن نشده تا اهمیت کامل آن درک گردد.

هنگام مقایسه‌ی سرمایه‌داری و سوسیالیسم می‌بینیم که «تباین ذاتی» بین اقتصادی است که در آن تصمیمات گوناگونی که تولید را به قاعده در می‌آورند، هر یک در ناگاهی از تمام دیگر تصمیمات اتخاذ می‌گردد و یا اقتصادی که در آن چنین تصمیماتی هماهنگ و یکپارچه شده‌اند. نقش اصلی او در بحث محاسبه‌ی اقتصادی، طرح این استدلال بود که لانگه و دیگر شرکت‌کنندگان اصلی در جبهه‌ی سوسیالیستی با محدود کردن مرکز بر روی مسایل روابط جامعه از درک جوهر سوسیالیسم غافل مانده‌اند، و این که این مساله‌ای هارا از درک این نکته که مسایل اقتصادی مرکزی در ارتباط با سوسیالیسم، اساساً مسایل تولید و چگونگی برخورد با مسایل پویا است، باز داشت. داب روش دنباله‌روی از کار بازار رقابتی را رد کرد و در عوض به نفع برنامه‌ریزی استدلال نمود.

بحث‌های داب در باره‌ی امتیازات برنامه‌ریزی را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد. اولاً هنگامی که تصمیم‌گیری‌ها جدا از هم هستند، آن گونه که ضرورتا در مکانیسم بازار اتفاق می‌افتد، توقعاتی که این تصمیمات بر مبنای آن‌ها استوارند، بر زمینه‌ای از عدم قطعیت بنا می‌شوند. این عدم قطعیت در اقتصاد مبتنی بر واحدهای جدا از هم غیر قابل اجتناب است، اما می‌توان با برنامه‌ریزی بر آن غلبه کرد. در اقتصاد بازار، عدم تعادل را تنها بعد از وقوع می‌توان تصحیح کرد. این تصحیح تنها از طریق مکانیسم‌های نوسان به دست می‌آید که خود با عدم قطعیت ذاتی در تولید برای بازاری که ضرورتا هر تضمیم مستقلی از آن نسبت به دیگر تصمیمات مربوطه، تا حدی «کور» است، مشروط گشته است. در مقابل برنامه‌ریزی اقتصادی شامل تلاش برای اتخاذ تصمیمات مربوط به هم به طریقی هماهنگ و قبل از اختصاص منابع می‌باشد. آن گونه که داب مطرح می‌کند، «امتیاز یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده

فی نفسه شامل برطرف کردن عدم قطعیت‌های ذاتی در بازار با تصمیمات مجزا و مستقل است، در غیر این صورت هیچ برتری ندارد.» در پاسخ به بحث لرنز مینی بر این که با پیش‌بینی، اقتصاد مبتنی بر واحدهای جدا از هم و یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده به منابع یکسان می‌رسند، داب پاسخ داد: «صحبت از این که یک اقتصاد رقابتی به همین نتایج می‌رسد، چانچه به همین میزان پیش‌بینی در آن باشد، نادیده انگاشتن این حقیقت است که طبیعت ذاتی آن دست نیافتن به همین میزان از پیش‌بینی است.»

امتیاز دوم هماهنگی از پیش برنامه‌ریزی شده در دیدگاه داب، در پیوند با تلاش‌های خارجی در تولید و مصرف آشکار می‌گردد. از آن‌جا که تصمیمات در هم تنیده قبل از اجرا در آمدن، هماهنگ می‌گردد، به حساب آوردن آثار اجتماعی گسترده‌تر تولید که از محاسبات تعادلی واحدهای

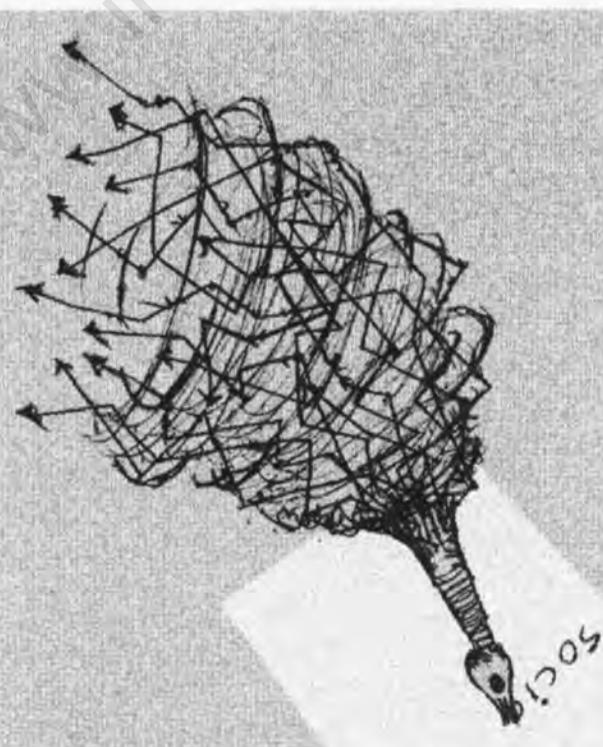
محاسبه‌ی نویسند: «کارکرد اصلی برنامه‌ریزی به عنوان یک مکانیسم اقتصادی آن است که وسیله‌ای برای جایگزینی هماهنگی پیشین عناصر تشکیل دهنده در یک طرح توسعه، یعنی قبل از آن که تصمیمات در عمل و اقدامات عملی تجسم یابند، به جای هماهنگی پیشین است که سیستم قیمت‌گذاری غیرمت مرکز طراحی فراهم می‌کند. این کار از طریق تأثیر تجدید نظر حرکات قیمت که نتیجه‌ی نهایی و عموماً با تأخیر تصمیمات قبلی است، که در تغییرات درون داد یا برونو داد موثر هستند، انجام می‌شود.»

دیدگاه نوآتریشی‌ها:

در اینجا عدم تفاوت یا حداقل اختلاف در تاکید بین نوآتریشی‌های مدرن درباره‌ی میزانی که آیا میزس و هایک، خودشان مسئول این واقعیت بودند که مخالفین سوسیالیست‌شان از بحث

محاسبه‌ی اقتصادی، چالش آن‌ها در چهارچوب نوکلاسیک تفسیر نموده، وجود دارد. لاویو شارح اصلی تفسیر تجدیدنظرانه از بحث، استدلال می‌کند که جبهه‌های آموزشی و کشفی مکانیسم بازار، یعنی عیار تحلیل‌های نوآتریشی مدرن و جبهه‌هایی که بیش از همه، موضع اتریشی را از نوکلاسیک متمایز می‌سازد، در آثار اولیه‌ی میزس و هایک موجود بودند.

از دیگر سو، کیرزنر معتقد است که موضع بنیانی اتریشی از طریق بحث محاسبه‌ی اقتصادی تکامل و تنها در آثار بعدی میزس و هایک در دهه‌ی ۱۹۴۰ به یک تحلیل کامل و منسجم تبدیل شد. در واقع کیرزنر استدلال می‌کند که نه میزس و نه هایک در دهه‌ی ۱۹۳۰ نمی‌دانستند که چه میزان وسیعی مفاهیم اتریشی با مفاهیم مکتب نوکلاسیک متفاوتند. او از نوشه‌ی میزس در سال ۱۹۳۳ نقل می‌کند که



اختصاص (در مقایسه با الگوی بهینه‌ی فرضی)، که آن‌ها در پی ایجادش هستند، ما اکنون می‌توانیم امکان قضایت روى آن‌ها بر حسب توانایی شان را در ارتقای کشف درک کنیم.

برای جمع‌بندی بحث تا اینجا می‌توان گفت که دو ناتوانی تحلیلی در راه حل سوسیالیست‌های نوکلاسیک نسبت به مساله‌ی محاسبه‌ی اقتصادی منطقی تشخیص داشد: اولاً، ناتوانی در مواجهه با عدم قطعیت ناشی از بی‌اطلاعی از تصمیمات یکدیگر، که تصمیم‌گیران جدا از هم در واحداً با آن دست به گریبانند (همان طور که توسط داب خاطرنشان شد)؛ و دوماً، ناتوانی در مواجهه با عدم قطعیت ذاتی در طبیعت ذهنی مفهوم دانش، که تنها می‌تواند به وسیله‌ی یک فرآیند تعامل اجتماعی بین افراد آشکار گردد (همان‌گونه که به وسیله‌ی اتریشی‌ها مطرح شد). با این وجود پاسخ‌های داب و اتریشی‌ها به این ناتوانی‌های مطرح شده، کاملاً متضاد است. داب بر آن شد که با جایگزینی فرآیند بازار به وسیله‌ی هماهنگی برنامه‌ریزی شده‌ی پیشین، عدم قطعیتی را که ضرورتاً با تصمیم‌گیری جدا از هم همراه است برطرف نماید، و فرض می‌کند که اطلاعات مربوط را می‌توان به طور متمرکز گردآوری و به این‌یا آن روش پردازش نمود. در مقابل اتریشی‌ها پافشاری می‌کنند که تنها فرآیند بازار، بر مبنای اعمال شرکت‌های رقابتی منفرد می‌تواند پتانسیل داشت ناتوانشی پراکنده را کشف و بسیج نماید. آن‌ها می‌بینند که هماهنگی پسین مکانیزم بازار مستلزم ناکارآمدی‌هایی به واسطه‌ی اشتباها است، اما استدلال می‌کنند که این موضوع در ذات واقعیت اقتصادی وجود دارد. آن‌گونه که کیرزner می‌گوید:

تشریح فرآیند رقابت به عنوان هدر دادن منابع از آن جهت که اشتباها را تها پس از وقوع تصحیح می‌کند مانند نسبت دادن بیماری به دارویی است که آن را درمان می‌کند، یا حتاً مقصراً دانستن عمل تشخیص بیماری در ایجاد بیماری‌ای که در دست تشخیص است.

مالکیت اجتماعی نه مالکیت خصوصی است و نه مالکیت دولتی بلکه مالکیت کسانی است که با استفاده از دارایی مربوطه تحت تاثیر قرار می‌گیرند

ره‌آورددو دیدگاه - برنامه‌ریزی دموکراتیک مشارکتی
هم دیدگاه‌های داب و هم اتریشی‌های (مدرن) پرقدرت هستند. با پذیرش خطر ساده‌سازی پیش از اندازه، می‌توان گفت که در یک سطح تکنیکی، دیدگاه داب مساله‌ی اساسی سیستم سرمایه‌داری را مشخص می‌کند، حال آن‌که دیدگاه اتریشی‌ها مساله‌ی اساسی سیستم در برنامه‌ریزی هدایت اداری متمرکز را آشکار می‌سازد. با این وجود جانبداری داب از برنامه‌ریزی متمرکز نمی‌تواند با دیدگاه اتریشی‌ها مقابله کند، و طرفداری اتریشی‌ها هم از بازار سرمایه‌داری قادر نیست با دیدگاه داب رو در رو گردد. برنامه‌ریزی دموکراتیک مشارکتی (برخلاف سوسیالیسم بازار) روشی برای ترکیب این دو دیدگاه پیشنهاد می‌کند.

آلترناتیو برنامه‌ریزی مشارکتی در پی ترکیب برنامه‌ریزی با کاربرد استادانه‌ی دانش ناتوانش است. در اولین نگاه، چنین وظیفه‌ای به نظر ناممکن می‌رسد. از نظر داب، برنامه‌ریزی مستلزم ایجاد محدودیت‌هایی بر استقلال شرکت‌ها است و بنابراین ظاهرای عوامل اقتصادی فضایی فراهم نمی‌کند که فعالانه در فرآیندهای تصمیم‌گیری شرکت کنند تا دانش ناتوانش شان کشف و به کارگرفته شود. روشی که مطابق آن اتریشی‌ها فرآیند کشف و به کارگیری رادرک می‌کنند، برنامه‌ریزی را به طور کلی مردود می‌شمارد. با این

: «مکاتب اتریشی و آنگلو‌آمریکایی و مکتب لوزان... تنها در شیوه‌ی بیان یک ایده‌ی اساسی تفاوت دارند و ... بیش تراز جهت ترمینولوژی و ویژگی‌های بازار تقسیم می‌شوند تا به وسیله‌ی آموزش‌های شان.» با این وجود در حالی که ممکن است در مورد میزانی که نوشته‌های اتریشی دهه‌ی ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ تغییرات بعدی را پیش‌بینی کرده‌اند، تفاوت‌های موجود باشد، تفاهم گسترده‌ای در میان نواتریشی‌های مدرن در باره جنبه‌های متمایز تحلیلی فعلی شان وجود دارد. ضعف اساسی مکتب نوکلاسیک به عنوان این فرض که اطلاعات و قیمت‌ها و هزینه‌ها به طور عینی داده شده‌اند در نظر گرفته می‌شود. در عوض نواتریشی‌ها استدلال می‌کنند که دانش ذاتی‌ذهنی است و تنها می‌تواند در جریان رقابت کشف گردد، و نتیجه‌ی می‌گیرند که این دانش ناتوانش و ضمنی، نه می‌تواند عینی و مدون شود و نه اینکه انتقال یابد. این طرز تلقی اتریشی از سوبزیتیویسم، که ناشی از محیط دایماً در حال دگرگونی و پویایی تفاوت‌ها، و غیرقابل پیش‌بینی بودن ذاتی فعالیت بشری است. مفهومی بسیار وسیع تراز رویکرد نوکلاسیکی دارد، که سوبزیتیویسم را به تئوری قیمت محدود می‌سازد.

بر طبق نظر مکتب اتریشی، مساله‌ی اقتصادی آن‌گونه که مکتب نوکلاسیک معتقد است، اختصاص منابع محدود بین درخواست‌های نامحدود نیست، بلکه مساله این است که چگونه دانش پراکنده و جز جز می‌تواند به طور اجتماعی بسیج گردد. در این زمینه، کارکرد فرآیند بازار از ایجاد هماهنگی با استفاده از دانش پراکنده و فعالیت شرکت‌ها که در شرایط مطمئن فعالیت می‌کنند، روش‌های تکمیلی درک همین واقعیت هستند. مکانیزم بازار با روش انتخاب کارآمد از ناکارآمد، بر مبنای چگونگی پاسخ به اطلاعات دریافتی درباره‌ی فرستاده‌های بالقوه سودآور، و دادن پاداش به پاسخ خوب، مفهوم‌بندی می‌شود. نکته‌ی حیاتی این است که کارکرد مکانیزم بازار، در دستیابی به تعادل، که انتقال اطلاعات و ایجاد انگیزه‌ها است، انتقال دانش یک فعالیت منفعانه نیست. رقابت، بسیج دانش درباره‌ی روش‌های کارآمدتر استفاده از عوامل تولید را برمی‌انگیزد. بنابراین از نقطه‌نظر مکتب اتریشی، فعالیت شرکت‌های رقیب، اختصاص و تخصیص دوباره‌ی منابع برای تأمین شرایط دایماً در حال تغییر، مهم‌ترین ویژگی حیات اقتصادی است. همان‌گونه که باری مطرح می‌کند، رقابت و شرکت‌های سرمایه‌گذاری چگونگی حرکت یک اقتصاد در طول زمان را بیان می‌کند، این که چگونه از طریق یک فرآیند سازگاری تکاملی، دانشی پراکنده به گونه‌ای که نظمی ایجاد کند، هماهنگ می‌شود.

موضوع اتریشی مدرن به روشنی توسط لاویو جمع‌بندی شده است. او «سه کارکرد مفهومی بازار» یعنی محاسبه، انگیزه و کشف را تعیین می‌کند. دو کارکرد اول، هم به وسیله‌ی اتریشی‌ها و هم نوکلاسیک‌ها مورد شناسایی قرار گرفته‌اند، اما برای اتریشی‌ها «آن‌چه که برای کارکرد شناختی (بازار) حیاتی است، آن است که این فرآیند، کشفی را فراهم می‌آورد که ذاتی‌نمی‌تواند از مرکز هدایت گردد، بلکه به یک تعامل ارتباطی دو طرفه بین شرکت کنندگانش بستگی دارد.»

این فرآیند کشف، حیاتی است چرا که «نوعی آگاهی اجتماعی تولید می‌کند که به آگاهی فردی شرکت کنندگان سیستم بستگی داشته، اما از آن فراتر می‌رود.» در نتیجه‌ی این تحلیل، آن‌گونه که کیرزner مطرح می‌کند: به جای سیاست‌های قضاوتی یا ترتیبات نهادی، بر حسب الگوی منبع-

آسیده‌پذیر نیستند. دو پیش‌نیاز برنامه‌ریزی مشارکتی می‌توانند به وسیله‌ی مفهوم مالکیت اجتماعی به هم مربوط گردند. مالکیت اجتماعی نه مالکیت خصوصی است و نه مالکیت دولتی، بلکه مالکیت کسانی است که با استفاده از دارایی مربوطه تحت تاثیر قرار می‌گیرند. اصل زیربنای مفهوم مالکیت اجتماعی آن است که حق تصمیم‌گیری درباره‌ی استفاده از دارایی‌ها باید در اختیار کسانی باشد که تحت تاثیر این تصمیمات قرار می‌گیرند. افرادی که به وسیله‌ی این تصمیمات بر سر دارایی‌ها، تحت تاثیر قرار می‌گیرند بسته به دارایی‌ها مربوطه و نوع تصمیمات مورد نظر متفاوت خواهد بود. بنابراین مجموعه‌ی افرادی که تحت تاثیر استفاده از دارایی‌ها، یک شرکت منفرد قرار می‌گیرند از مجموعه افرادی که تحت تاثیر مجموعه‌ی به هم وابسته‌ای از تصمیمات سرمایه‌گذاری در صنعتی که آن شرکت به آن تعلق دارد، قرار می‌گیرند، کمتر است. مالکیت اجتماعی در سطح پرکمته که مجموعه‌ای از افراد را که در تصمیم‌گیری‌های شرکت‌دهی‌های مستعد انتزاعی، می‌کنند، با مالکیت اجتماعی در سطح آن صنعته که مجموعه‌ی وسیع تری از آن‌فولاد مشارکت‌کننده را در پر می‌گیرد متفاوت خواهد بود. به همین سان برنامه‌ریزی مشارکتی در سطح یک اقتصاد ملی، مستلزم مالکیت اجتماعی و تصمیم‌گیری توسعه‌ی تمام کسانی است که تحت تاثیر تصمیمات متخذه در این سطح قرار دارند (یا نمایندگان شان).

چندین مدل که مشارکت و درجات متفاوتی از برنامه‌ریزی را با هم ترکیب می‌کنند اخیراً مطرح شده‌اند. یک تم مکرر در بحث این مدل‌ها، مساله‌ی توانایی شان در برخورد با ابتکار است که روی دیگر سکه این ادعا است که مشارکت تعیین‌یافته به تحرک اجتماعی کارآمدتر داشت ناؤشه نسبت به نتیجه‌ی ناشی از فعالیت شرکت‌های خصوصی، که محبوب اتریشی‌ها استه می‌نجامد. انگیزه‌ی ابتکار در درون یک ساختار تهادی مشارکتی ممکن در جای دیگر موربد بررسی قرار گرفته است. با این حال در متن این نوشته اهمیت یک فرآیند برای کشف داشت ناؤشه و کیفی افراد درباره‌ی این که چگونه در نقش‌های متنوع شان - به عنوان تولیدکنندگان، مصرف‌کنندگان، شهروندان، اعضای مجتمع مختلف - تحت تاثیر ابتکار قرار می‌گیرند نمی‌تواند بیش از این محدود تأکید قرار گیرد. چنین لذتی در ترکیب با داشت علمی موجود درباره‌ی محتمل ترین تاثیر ابتکار بر محیط، احتمالاً درون داد ضروری فرآیند تفاوت بر سر یک رابطه‌ی قابل تحمل ترین اقتصاد و محیط زیست است.

فضای روش‌گردی عصر پست مدرن ماه مکان عمل انسانی منطقی و هدفمند را کاهش می‌دهد. برنامه‌ریزی با طرح‌های بزرگی که به خطارفتگانه همراه گشته و این قابل درک است. تجربه به هوش اورنده‌ی آزمایش شوروی، قضایت‌هایک در باره سوسیالیسم به عنوان «خودبینی مرگبار» و حمایت او از یک «نظم انسانی گسترده و خودانگیخته» را تقویت کرده است. سوسیالیست‌ها باید این چالش را جدی بگیرند.

با این حال ماتصور نمی‌کنیم که این یک چالش برطرف نشدنی باشد. کلید هر آینده‌ای که سوسیالیسم داشته باشد احتمالاً در مفهوم دموکراسی مشارکتی یافت می‌گردد. در ارتباط با یک اقتصاد سوسیالیستی این مفهوم امکان می‌دهد که نگرش اتریشی نسبت به طبیعت داشت را با برنامه‌ریزی سازگار نمود. این موضوع نه تنها باور بنیادی سوسیالیست‌ها به توانایی توده‌ها در ایجاد یک جامعه‌ی خودگران از موضوعات خودانگیخته را نفی نکرده بلکه آن را تقویت می‌کند.

ادامه دارد

پی نوشته:

۱- بهینه‌ی پارتو نوعی توزیع منابع اقتصادی است که پارتو اقتصاددان ایتالیایی وضع گرده و به موجب آن تغییر در تخصیص منابع برای بهبود وضع یک عامل اقتصادی بدون بدتر شدن وضع عامل دیگر امکان پذیر نیست. فرهنگ علوم اقتصادی، متوجه فرهنگ، من ۸۶۳

وجود تضاد از آن جایزی خیزد که دو هیچ یک، از این زمینه‌هه نهادهایی برای تسهیل مشارکت وجود ندارد. بر عکس، افراد از یک سو در معرض نیروی قهری فرمان‌های اداری در مکانیسم سلسه‌مراتبی، و از سوی دیگر تحت فشار نیروهای بازار که ذاتاً نتایج غیرقابل پیش‌بینی و ناخواسته به مبار می‌آورند. قرار دارند.

برنامه‌ریزی مشارکت و دموکراتیک به عنوان فرضیه‌ی فرض می‌شود که در آن ارزش‌ها و علایق افراد در تمام جنبه‌های زندگی شان تعامل دارند و از طریق تفاوت و هم‌کاری، یکدیگر را شکل می‌دهند. این فرآیند باعث می‌گردد که دانش ناؤشه کشف و به کارگرفته شود و تصمیمات اقتصادی آگاهانه بر مبنای این دانش، برنامه‌ریزی و هماهنگ گردد. با این حال برای آن که یک فرآیند برنامه‌ریزی مشارکتی امکان پذیر باشد دو پیش نیاز را می‌توان در نظر گرفت.

اولاً، مردم باید به مواد و منابع انسانی که برای شرکت واقعی شان در فرآیند اجتماعی لازم است دسترسی داشته باشند. این موضوع بگات تلقیش بر جسته در موضع اتریشی هارا بر رنگ می‌سازد. اتریشی‌ها ضمن آنکه به درستی بر اهمیت جهانی دانش ناؤشه پای می‌فسرند، هم‌چنین براین نکته نیز تأکید دارند که دانش تنها می‌تواند به وسیله‌ی شرکت‌های در حال رقابت در یک فرآیند بازار مبتنی بر مالکیت خصوصی کشف گردد. این کار ضرورتا دانش ناؤشه بالقوه خارج از شرکت‌های سرمایه‌داری را از فرآیند اجتماعی کشف و بسیج، مجزا می‌کند. در سطح شرکت‌های می‌توان با اشکال متنوعی از مشارکت کارکنان براین حذف غلبه کرد. اتخاذ چنین روشی اگر چه صحیح است اما دانش ضمنی افراد خارج از شرکت را به حساب نمی‌آورد. در نتیجه اگر معیار کیززن برای قضاوت در مورد ترتیبات نهادی «توانایی شان در ارتقاء کشف» اختیار گردد در اولین نگاه به نظر می‌رسد که فرآیندهای بازار مبتنی بر مالکیت خصوصی از نظر اجتماعی ناکارآمد هستند. یک مجموعه از ترتیبات نهادی که دسترسی به منابع مورد نیاز برای مشارکت در فرآیند اجتماعی کشف را تعمیم دهد نه تنها دموکراتیک تر و عدالت‌تر، بلکه کارآمدتر نیز می‌باشد.

دومین پیش نیاز برای برنامه‌ریزی مشارکتی این است که تصمیم‌گیری در کلیه‌ی سطوح از طریق یک فرآیند مشارکتی انجام شود که مستلزم شرکت تمام کسانی است که تحت تاثیر این تصمیم قرار دارند. البته این موضوع شدیداً با موضع اتریشی در تابین قرار دارد که بر مبنای آن مشارکت به سطح جزئی محدود می‌گردد. برای اتریشی‌ها، این یک مساله‌ی انتخاب نیست بلکه یک حقیقت ضروری زندگی است. آن طوری که هایک می‌گوید:

نکته‌ی اصلی مورد تأکید این است که کشاورزان بین طوفاران نظم بشری گستردگی و خودانگیخته که به وسیله‌ی بازار رقابتی ایجاد می‌گردد، و کسانی که طالب یک ترتیب سنجی‌گردی از تعامل انسانی هستند، با استفاده از اقتدار مرکزی بر منابع در دسترس که مبتنی بر فرمان‌های اجتماعی استه ناشی از یک خطای واقعی از طرف گروه اخیر است و آن این که داشت در باره‌ی این منابع چگونه است و چطور می‌تواند تولید گردد.

با این حال بیان این که فرآیندهای اجتماعی کشف تهایی می‌تواند شکل رقابتی در بازار مبتنی بر مالکیت خصوصی را داشته باشد صرفاً یک ادعا است. برنامه‌ریزی مشارکتی در هر سطحی از تصمیم‌گیری، از طریق یک فرآیند تعامل اجتماعی بین کسانی که تحت تاثیر آن قرار دارند، امکان کشف و ایجاد شفافیت در مورد داشت ماز متفاوت، امکان‌نمایی همیشگی های قابل این داشت ناؤشه را فراهم می‌کند. دقیقاً این امکان است که یک تحرک اجتماعی هم‌ومنی تراز با هماهنگی پیشین تصمیمات همبسته‌ی اصلی، که داب به عنوان جوهر برنامه‌ریزی در نظر می‌گرفته ترکیب گردد. در عین حال برنامه‌ریزی مشارکتی، برخلاف مفهوم داب از برنامه‌ریزی، در برابر این انتقاد اتریشی که برنامه‌ریزی مرکزی بر بدفهمی از طبیعت ناؤشه داشت استوار شده

بازخوانی کاپیتال

مارکس (۳)

گیتی سلامی

ریکاردو و تولید ارزش مصرفی است و نه تولید ارزش مبادله‌ای. زیرا این شیوه‌ی تفکر خصلت دوگانه‌ی کار را نمی‌بیند و « قادر به بیان رابطه‌ی ارزش و کار در عین تعابیزشان، رابطه‌ای که نشان می‌دهد آنها بی‌اعتباً هم در کنار هم نیستند بلکه تاثیر متقابل بر یکدیگر دارند، نیستند ». ^{۹۸}

ایجاد مارکس به این دو دیدگاه در این است که سرمایه از دیدگاه این افراد مفهومی دارد که در همه‌ی شکل‌های اجتماعی وجود داشته و خصوصیت تاریخی مشخص ندارد و فقط لفظ تازه‌ای برای نامگذاری واقعیت‌هایی به قدمت نژاد بشری است.

۱۱- تعریف سرمایه و انباست از دید مارکس

مارکس سرمایه‌ی آن طور که بقیه‌ی اقتصاددانان آن را تعریف می‌کنند، پول اندازی و ثروت اندازی نمی‌داند بلکه بنا به نظر او: تحت شرایط خاصی پول - سرمایه‌ی با سرمایه‌ی بازار آور می‌تواند با نیروی با کار مبادله شود، اگر این مبادله فقط برای تولید اضافه‌ی ارزش و استفاده‌ی شخصی از آن باشد یعنی تمام اضافه‌ی ارزش به متابه درآمد سرمایه‌دار خرج شود به آن تجدید تولید ساده می‌گوید که مبنای تجدید تولید گسترده‌ی انباست است و می‌گوید: این تفاوت را فقط بر اساس تصمیمی که درباره اضافه‌ی ارزش گرفته می‌شود می‌توان تشخیص داد: آیا دور بعدی تولید، باز تولید ساده یا گسترده است. اگر تصمیم گرفته شود سهمی از اضافه‌ی ارزش در دور بعدی دوباره به سرمایه‌ی بازار آور تبدیل شود به آن باز تولید گسترده گفته می‌شود، در غیر این صورت باز تولید ساده است. بنابراین ابتدا مارکس در تجدید تولید ساده حقاً سرمایه‌و کار از خود سرمایه‌دار خود نمی‌تواند همان سرمایه‌ی اولیه‌ی ای سرمایه‌دار باشد: « در آغاز کار، در دوره‌ای دار باری به دست آوردن سرمایه‌ی اضافی اول ناچار است بخشی از ارزش‌های متعلق به خود را که همگی حاصل کارهای عینیت یافته‌ی قلی هستند در مقابل استفاده از کار زنده کارگر به او بدهد، پس برای تشکیل سرمایه‌ی اضافی اولیه یعنی برای تصاحب کار غیر به شکل عینیت یافته‌ی ای، سرمایه‌دار بایستی ارزش‌های رادر اختیار داشته باشد تا بتواند بخشی از آن را خلاهرا با کار زنده مبادله کند ولی پس از دور اول یادوم یا... با توجه به این که ارزش‌های مبادله شده سرمایه‌دار چه حاصل کار خود او باشد چه از هر منبع دیگری به دست آمده باشد بالآخره از بین می‌رود و در دوره‌های بعدی مثلاً چهارم یا پنجم دیگر آن ارزش‌های اولیه سرمایه‌دار نیستند که عمل می‌کنند بلکه ارزش‌های جدیدی هستند که به کمک نیروی کار کارگر به وجود آمده‌اند؛ بنابراین سرمایه‌دار در دوره‌های بعدی نه تنها سرمایه‌ی اولیه‌ی خود یا ارزش‌های اولیه‌ی خود را کامل به دست آورده بلکه یک مقدار اضافی هم از طریق کاری که خودش انجام نداده به دست می‌آورد ». ^{۹۹}

به طور کلی از نظر مارکس: « به محض این که سرمایه‌ی اضافی شود دیگری قایم به ذات خود است و بر اساس عملکرد خود توسعه می‌باید سرمایه‌ی یعنی شرایطی ایجاد می‌کند که در آن ارزش‌های تازه بدون هیچ گونه معادلی در قبال آنها تولید می‌شود. سرمایه‌ش را بخطی ایجاد می‌کند که در آن ارزش‌های تازه بدون هیچ گونه معادلی در قبال آنها تولید می‌شود. می‌توان فرض کرد که تکوین پول یا ارزشی که به سرمایه تبدیل شده، مستلزم نوعی انباست آغازین توسط خود سرمایه‌دار است یا حتاً مستلزم این است که وی از فرآورده و ارزش‌هایی که با کار خودش و آن هم هنگامی که هنوز سرمایه‌دار نبوده، ایجاد کرده است و چیزی را برای سرمایه‌گذاری کنار گذاشته. یعنی می‌توان این فرض را کرد که شرایط و مقدمات تشکیل سرمایه‌ی ربطی به رابطه‌ی ذاتی سرمایه‌داری ندارد. ولی سرمایه‌ی همین که پیدا شد دیگر قایم به ذات خوبی است و بر اساس عملکرد خودش توسعه می‌باید. بنابراین آن مقدمات که در آغاز حکم شرایط تکوین و تشکیل سرمایه را داشتند و وجود آنها ناشی از عملکرد سرمایه‌ی نیست، اکنون نتیجه‌ی تحقیق یابی سرمایه‌دارانه است و واقعیتی هستند که خود به خود و وجود می‌آیند ». ^{۱۰۱}

در پاسخ به پرسش شماری از خوانندگان، به ویژه چند نفری که به زبان آلمانی مسلط بودند، در این باره که مقاله یاد شده ترجمه است یا تالیف، بدین وسیله از خانم گیتی سلامی در خواست می‌کنیم منابع مورد استفاده یا متن اصلی یا به هر حال توضیح لازم را برای مجله ارسال فرمایند، تا اصالت و ارزش محتوایی این کار، هر چه هست، حفظ شود.

قابل ذکر است که نقد به دلیل اهمیت محتوایی و جنبه‌ی آموزشی این مقاله، به رغم دشوار نویسی و ناروان بودن نگارش تالیف یا ترجمه و یهود گم نیاز به ویرایش اساسی آن را چاپ کرد. کوشش ما این بود که بی‌مداخله در متن و شیوه‌ی نگارش مطلب را درون تر کنیم و این، آخرین قسم است. به هر حال طرفداران این مقاله نیز زیاد بودند. بگذرید از صافی تجربه و شناخت و آزمون های بیشتری بگذریم. اما ما باید در معرفی مقاله‌ها دقت بیشتر داشته باشیم و روان و ساده‌نویسی را از دست ندهیم.

۱۰- سرمایه نزد اسمیت و ریکاردو و نقد آن از دیدگاه مارکس

اسمیت می‌گوید: « سرمایه کار انباسته شده‌ای است که به عنوان وسیله‌ای در خدمت کار جدید (تولید) قرار می‌گیرد یعنی سرمایه فقط ابزار تولید است ». ^{۹۴}

در رابطه با دیدگاه اسمیت درباره‌ی تعریف اش از سرمایه، مارکس متذکر می‌شود که: « در این تعریف فقط ماده‌ی سرمایه مورد نظر است و صورت آن که سرمایه، بدون آن سرمایه نیست، نادیده گرفته می‌شود. ... اگر صورت مشخص سرمایه را بدینسان نادیده بگیریم و فقط به این قضیه توجه کنیم که محتوای سرمایه چیزی جز عنصر لازم برای هر نوع فعالیت تولیدی نیست، در آن صورت آسان می‌توان نتیجه گرفت که سرمایه از شرایط لازم برای هر نوع تولید بشری است. این استدلال براین پایه استوار است که همه‌ی شرایط ویژه‌ی سرمایه به عنوان عنصر اصلی مرحله‌ی تاریخی معینی از توسعه‌ی تولید اجتماعی پسر نادیده گرفته شود. نکته این جاست که گرچه هر سرمایه کار عینیت یافته‌ای است که به عنوان وسیله‌ی تولید جدید به کار گرفته می‌شود، اما هر کار عینیت یافته‌ای که به عنوان وسیله‌ی تولید جدید به کار گرفته می‌شود سرمایه نیست. اگر غیر از این فکر کنیم در واقع سرمایه رانه به عنوان یک رابطه‌ی اجتماعی، بل به عنوان یک شیء در نظر گرفته ایم ». ^{۹۵}

« ریکاردو سرمایه را آن بخش از ثروت یک کشور که به منظور تولید آنی به کار گرفته می‌شود و ممکن است به همان روشنی که ثروت اضافه می‌شود، افزایش باید ». به یک معنی « سرمایه برای ریکاردو فقط ابزار تولید یا مادی کار است ولی از طرف دیگر به این اعتراف می‌کند که سرمایه به یک معنا ارزش است یعنی چیزی غیرمادی و جدای ترکیب مادی خوبی است. » مارکس می‌تویسد: « ولی از آن جایی که برای ریکاردو و همه‌ی ارزش‌ها، سرمایه نیستند ولی همه‌ی سرمایه ارزش‌اند دوباره بر می‌گردد به محتوای مادی در درون فرایند تولید و می‌گوید سرمایه کار انباسته شده‌ای است که در تولید جدید به کار گرفته می‌شود ». مارکس این جاذکر می‌کند سرمایه بازثوت برای

مالکیت ارضی روشن استه در نظام صنفی هم همین طور استه یعنی نوع مالکیتی که مینما فقار می گیرد فقط بر کار بار مبادله‌ی کار نهاده نشده بلکه مبتنی بر پوند عینی زحمتکنن با جماعت ابدی و با شرایط موجودی است که مقدم بر کار لو وجود دارد و اوی فعالیت تولیدی خود را بر اساس آنها شروع می کند. البته آن شرایط موجود هم نتیجه‌ی کار و فراورده‌ی تمامی تاریخ پیشی اند فرآورده‌ی کار جماعت‌اند در طول توسعه‌ی تاریخی آن که مبنایش بر [استقلال] افراد یا مبادله‌ی [فرآورده‌های] کارشان نهاده نشده است. پس کار مقمه‌ی روند سرمایه‌سازی نیست. وضعیتی که در آن، کار صرف با کار مبادله‌ی می شود - خواه به طور مستقیم به شکل زنده یا در شکل فراورده - مستلزم چنانی کاراز پیوندهای [استقیم] و آغازین اش با شرایط عینی تولید است. [به عبارت دیگر] از یک سو ظاهرا با کار ساده رویه رو هستیم، از سوی دیگر، محصول همین کار، در شکل عینیت یافته‌اش، موجودیت مستقل پیش می کند یعنی تبدیل به ارزش [مستقل] در برای کار [به معنای خاص کلمه] می شود. پس مبادله‌ی کار با کار - که شرط مالکیت کار به نظر می‌رسد، خود بر پایه‌ی فقلان مالکیت کارگر نهاده شده.^{۱۱۰}

نتیجه: این که مارکس نشان داد «مبادله‌ی ابتدائی» که بر پایه‌ی مبادله‌ی برای‌ها قرار داشت چگونه می چرخد که چیزی جزء شکلی از آن باقی نمی‌ماند زیرا ولا قسمتی از سرمایه که در برابر نیروی کار مبادله‌ی می شود خود جزئی از حاصل کار غیر است که بلاعوض تصاحب شده است و تانيا تولید کننده‌ی آن یعنی کارگر نه تنها باید به جریان آن پردازد بلکه مجبور است اضافه‌ای تازه نیز بر آن ضمیمه کند. بنابراین رابطه‌ی مبادله‌ای بین سرمایه‌دار و کارگر فقط نمایی است متعلق به پروسه‌ی دوران. [که] صرفاً شکلی پوگانه از محتوا^{۱۱۱} است که حقیقت آن را می‌پوشاند. خرد و فروشن دائمی نیروی کار، شکل لست. محتوا عبارت از این است که سرمایه‌دار قسمتی از کار تجسم یافته‌ی غیر را که بی دری بلاعوض تصرف می کند دائماً و از نو به مقدار بیشتری کار زنده‌ی غیر مبدل می نماید. بدین طور به نظر ما رسیده بود که حق مالکیت بر پایه‌ی کار شخصی قرار گرفته است. لائق لازم بود این فرض پذیرفته شود زیرا صاحبان کالاهای متساوی الحقوق در برای هم ایستاده بودند که وسیله‌ی آنها برای تصاحب کالای غیر فقط انتقال کالای خود بود و کالای خود نیز از راه کار حاصل نمی‌شد. اکنون از طرف سرمایه‌دار مالکیت به متابه حق تصرف کار بی اجرت بدل مخصوص اف و از جانب کارگر مانند عدم امکان تصاحب محصول خویش دیده می‌شود. جملی بین مالکیت و غیره نتیجه‌ی ضروری قانونی می شود که مبنای حرکتش ظاهرا یکانگی آنها بود.^{۱۱۲}

۱۳- تحقیق مارکس در جلد دوم، روند گردش سرمایه است
در این جلد مارکس به تئیین اشکال جدیدی از سرمایه که از روند گردش به وجود می‌آیند مانند سرمایه‌ی استوار و گردان پرداخته. و نشان می‌دهد که چگونه چرخش متفاوت سرمایه (که قسمتی وابسته به رابطه‌ی بین مقننه‌های سرمایه‌ی گردان و استوار است و قسمت دیگر با تعامل چرخش سرمایه‌ی گردان در جریان سال و غیره بستگی دارد) نزد سود را تغییر می‌دهد در حالی که نزد اضافه‌هارزش ثابت می‌ماند. این امر برای کلیه اقتصاددانان پیش از مارکس توضیح نلایدیر باقی مانده بود. زیرا علم اقتصاد تفاوتی بین سرمایه‌ی گردان و استوار نمی‌گذاشت. این مساله‌ی تفاوت گذاری که چه موقع در روند تولید سرمایه ثابت یا متغیر است و چه موقع گردان یا استوار در رابطه با منشا سود و اضافه ارزش مهم می‌باشد زیرا از زلوبیه تولید سرمایه به سرمایه‌ی ثابت و متغیر و از زلوبیه دوران، سرمایه به استوار و گردان تقسیم می‌شود. بنابراین مارکس سرمایه‌ی استوار، سرمایه‌ای است که ارزش خود را جزء چرخ در طی تولید و باز تولید به کالای تولید شده می‌دهد مثل ملشیات در حالی که سرمایه‌ی گردان پاییکر ملای اش یعنی تملماً در طن یک دوره‌ی تولیدی ولرد کالای تولید شده می‌شود و در تجدید تولید احتیاج به خرد مجلدان است که شامل مولا خام و سرمایه‌ی متغیر یعنی نیروی کار است که در وقایت هم و مقام در محیط دوران این طور است که واگرد سرمایه‌ی متغیر و جزئی از سرمایه‌ی ثابت بهم فرقی ندارد و نتیجه‌ای که اقتصاددان کلاسیک از ظاهر این پدیده گرفتند این بود که سرمایه‌ی ثابت را منشا سود بدانند و نه نیروی کار را. زیرا آنها لا از زلوبیه دوران منشا اضافه ارزش و سود را توضیح می‌دهند

نتیجه این که برای مارکس یک رابطه‌ی ساده نیست بلکه یک «رابطه‌ی تولیدی اجتماعی میان افراد است.^{۱۱۳}»
که در کاپیتل سعی کرده این رابطه را کشف کند^{۱۱۴} و آن را بصورت نویسی طبیعی اجتماع نگاه نکنده این بزرگ‌ترین تفاوت بین مارکس و اقتصاددانان دوران او و بعداز او است.

مارکس منطق ویژه‌ی این رابطه را با روش تجزیه^{۱۱۵} تحلیلی^{۱۱۶} خود کشف می‌کند و نشان می‌دهد که سرمایه‌تها آن طوری که اسماست مدعی است. «عبارت از فرماترولاین بر کار نیست بلکه سرمایه اساساً عبارت از فرماترولاین بر کار بی اجرت است. هر اضافه‌هارزش به هر شکل و شمایلی که بعداً در آینه خواه سود خواه بهره و یا بهره‌ی زمین و غیره باشد بنابر جوهر خود عبارت از تجسم زمان کار پرداخته و در همین دست اندازی سرمایه بر مقدار مشخصی از کار اجرت نگاهی دیگری است که راز ارزش افزایی وی فاش می‌گردد.^{۱۱۷}

۱۲- جمع بندی گوته‌ی از تحقیق مارکس در جلد اول
به طور مختص می‌شود گفت که مارکس در جلد اول کاپیتل نشان می‌دهد چگونه اضافه‌هارزش از صرف‌نیروی کاری که با سرمایه‌ی مولد معاوضه می‌شود به وجود می‌آید و در یک حرکت برگشت روش می‌کند چگونه سرمایه از اضافه‌هارزش زایدی می‌شود.^{۱۱۸} که در این رابطه به مفهوم عالم سرمایه و انبساط می‌پردازد و نشان می‌دهد که «هر چند اضافه‌هارزش که موجد سرمایه‌ی الحقیقی شماره‌ی یک است نتیجه‌ی خرد نیروی کار به وسیله‌ی بخشی از سرمایه‌ی اولیه باشد یعنی خردی که با قانون مبادله‌ی کالاهای انتطبق دارد و از لحاظ حقوقی فقط مستلزم آن است که کارگر صاحب اختیار توان خود و طرف دیگر که دارنده بول با کالا از استه مختار ارزش‌های متعلق به خویش باشد. هر قدر سرمایه‌ی الحقیقی شماره‌ی دو و غیره جبرقاً حاصل سرمایه‌ی الحقیقی شماره‌ی یک و بنابراین تیجه‌ی روابط اولیه باشد، هر اندازه هر کدام از معاملات منفرد همواره با قانون مبادله‌ی کالاهای انتطبق داشته باشد یعنی سرمایه‌دار مرتباً نیروی کار بخرد و کارگر مرتبان را بفروشد و حتاً پیشیریم که این معامله بر اساس ارزش واقعی نیروی کار انجام می‌شود، با همه‌ی اینها عیان است که قانون تملک یا قانون مالکیت خصوصی، که بر پایه‌ی تولید و دوران کالاهای استوار است به وسیله‌ی دیالکتیک ویژه درونی و غیرقابل اجتناب خویش به ضد مستقیم خود بدل می‌شود.^{۱۱۹} «پیرا»^{۱۲۰} این رابطه‌ی معادل‌ها که مبتنی بر مالکیت شخصی هر کس بر فراورده‌ی کار خویش است به دلیل کیفیت ویژه خود کار که لولانی تواند به طور کلی جذاز مواد و ابزار کار در طی پروسه‌ی تولید باشد دوماً مقداری جدید کار به کار عینیت یافته‌ی قبلی می‌افزاید و با در اختیار قرار گرفتن ارزش مصرفی نیروی کار مانند بقیه کالاهای لازم دیگر برای تولید چیزی توسط سرمایه‌دار، در سرمایه جذب می‌شود و به صورت مالکیت بر کار عینیت یافته همراه با مواد و ابزار کار به تملک سرمایه‌دار در می‌آید؛ این رابطه [مالکیت بر کار عینیت یافته] خود را به شکل جدایی کار از عناصرش در شکل کار مزدی تجلی می‌دهد. اینجا است که رابطه‌ی معادل‌ها که مبتنی بر رابطه‌ی مالکیت شخصی هر کس بر فرآورده‌ی کار خویش است و به صورت یک رابطه‌ی حقوقی شناخته شده است و قانون، این رابطه را به رسمیت می‌شناسد و به عنوان تجلی اراده‌ی عمومی تثبیت می‌کند به ضد خود یعنی به مالکیت فرد دیگر بر حاصل کار فرد غیر از خود تبدیل می‌شود [ضرورت دیالکتیک ویژه درونی و غیرقابل اجتناب] که مارکس از آن سخن می‌گوید.^{۱۲۱} پس «تولید بر پایه ارزش مبادله‌ای، که ظاهرا مبادله‌ای آزاد و بابر معادل‌ها استه اساساً مبادله‌ی کار عینیت یافته به منزه‌ی ارزش شرایط عینی اش - یعنی با عینیت ایجاد شده توسط خودش - حکم مالکیت غیر را پیدا می‌کند. از خود بیگانگی کار در همین جاست. اما شرط ارزش مبادله‌ای این است که با زمان کار، و بنابراین با کار زنده سنجیده شود نه بالرزاش آن، این فکر که تولید و بنابراین جامعه در تمامی مراحل [تاریخی]، بر مبادله‌ی ماده‌ی کار با گلایه مبتنی شدته توهمی پیش نیست. در شکل‌های گوناگونی که در آن‌ها رابطه‌ی کار با شرایط تولیدی خویش رابطه‌ی مستقیم مالکانه استه باز تولید کارگر به هیچ روشی از طریق فقط کار نیسته چون مالکیت او نتیجه‌ی کارش نیست بلکه مقدمه‌ی لازم آن است. این مطلب در

همان قدر وابسته به رابطه‌ی متقابل اجزای ارزشی محصول اجتماعی است که مشروط به ارزش مصرف و سیمای مادی است.^{۱۱۷}

بنابراین بینش، مارکس تولید کل جامعه را به دو بخش تقسیم می‌کند: ۱- تولید وسایل تولید: «یعنی کالاهایی که دارای شکلی هستند که باید ضرورتاً با آن شکل وارد مصرف بار آور گردد [تولید ابزار تولید]- ۲- تولید وسایل مصرف: «یعنی کالاهایی که بنا بر شکل خود در مصرف انفرادی طبقه‌ی سرمایه‌دار و طبقه‌ی کارگر وارد می‌شوند».^{۱۱۸} تعادل بین این دو بخش را تجدید تولید ساده کل سرمایه‌ی اجتماعی می‌نامد؛ یعنی «مبلغ ارزشی کالا - سرمایه‌ی بخش اول (سرمایه‌ی متغیر + اضافه‌ارزش) باید برابر با سرمایه‌ی ثابت بخش دوم باشد».^{۱۱۹} این که عوامل تولید چگونه می‌توانند جایگزین شوند تا تعادل بین دو بخش برقرار گردد یا تولید در مقیاس ساده تکرار شود مارکس این موضوع را در چگونگی مبادله‌ی بین این دو بخش این طور توضیح می‌دهد: بخش یک فقط ابزار تولید دارد و کارگران این بخش از بخش دو خرید کنند و بخش دو با این پول - سرمایه‌ی برای جرمان سرمایه‌ی ثابت اش از بخش یک خرید می‌کنند؛ پس سرمایه‌ی ثابت بخش دو برای است با سرمایه‌ی متغیر بخش یک + اضافه‌ارزش بخش یک. در این حالت تعادل، بخش دو باید کالاهای تولید کند که مجموعه‌ی ارزش اش با کل مجموعه‌ی ارزش اش با سرمایه‌ی ثابت بخش یک + سرمایه‌ی ثابت بخش دو برای باشد یعنی کل سرمایه‌ی ثابت اجتماعی را تولید کند. اگر ظاهر این امر را باید تجدید تولید ساده کل سرمایه‌ی انفرادی مقایسه کنیم این طور باید باشد که تمام اضافه‌ارزشی که نصیب سرمایه‌داران می‌شود، می‌باشی بصورت درآمد خرج شود و دوباره اثبات شود «اما در تجدید تولید ساده اجتماعی جزیی از اضافه‌ارزش به مثابه در آمد خرج می‌شود و جزء دیگر آن مبدل به سرمایه‌ی می‌گردد که بدین طريق تولید در مقیاس قبل ادامه پیدامی کند و اثبات حقیقی هم تنها با چنین شرط مقدمی به وجود می‌آید».^{۱۲۰}

«در بررسی باز تولید ساده اجتماعی که در واقع مبادله و استقرار مجدد یعنی دوران اجزاء گوناگون ترکیب کننده‌ی محصول سالانه در تخصیصات مختلفه اش اعم از ثابت، متغیر، استوار، گردان، پول - سرمایه، کالا - سرمایه است بحث بر یک خرید و فروش ساده کالا که باشی از راه فروش یا به وسیله‌ی خرید بعدی به نحوی تکمیل گردد نیست آن طوری که اقتصاددانان سیاسی به ویژه مکتب آزادی تجارت بعد از فیزیوکرات‌ها و آدم اسمیت آن را به مانند یک مبادله‌ی ساده کالا با کالا تصور کرده و پذیرفته‌اند».^{۱۲۱}

نظر اسمیت در رابطه با باز تولید ساده اجتماعی «به شکل عامیانه‌ی آن این است که مصرف کنندگان سرانجام مجبورند تمام ارزش محصول را به تولید کنندگان بپردازند» اما از نظر مارکس این گفته‌ی «فرمول فقط زمانی می‌توانست درست باشد که تحت عنوان مصرف کننده، هر دو نوع به کلی متفاوت آن یعنی مصرف کنندگان فردی و مصرف کنندگان بار اور در این مفهوم گنجانده می‌شوند. ولی همین امر که جزیی از محصول باید از تجدید تولید ساده اجتماعی آن به صورت بار آور مصرف گردد معنای دیگری جز این ندارد که باید به مثابه سرمایه عمل کند و نمی‌تواند مانند درآمد به مصرف بررسد».^{۱۲۲} این جاست که مارکس به حرکت درونی سرمایه‌ی اجتماعی و تفاوت آن با حرکت انفرادی سرمایه اشاره می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه یک سری شرایط واقعی که به درستی یک قسم از این تئوری‌ها بر آن بنیاد شده زمانی که به صورت یک اصل کلی در می‌آیند درک و نگرش کاملاً غلطی را به وجود می‌آورند. در صفحه‌ی ۳۶۶ جلد دوم کاپیتل جمع بندی کاملی از درک و نگرش غلط اقتصاددانان سیاسی از این شرایط واقعی داده است.

پس سوالاتی که این جاده ارتباط با باز تولید اجتماعی مطرح می‌شود این است که با توجه به مقدار معین پول موجود در جامعه: ۱- چگونه ارزش - سرمایه‌ی ثابت اجتماعی بین این دو بخش و ۲- چگونه ارزش - سرمایه‌ی استوار^{۱۲۳} در درون بخش دو خود را باز تولید می‌کنند، «زیرا این جزء نباید فوراً خود را به شکل طبیعی یا جنسی تعویض کند

واز این زاویه و اگر سرمایه‌ی متغیر و مواد خام یکی است و در ثانی تفاوتی در اصل، بین سرمایه‌ی گردان و استوار نمی‌گذاشتند. این افراد سرمایه‌ی استوار را، سرمایه‌ای می‌خوانند که در جای خود ثابت قرار گرفته و سرمایه‌ی گردان هم سرمایه‌ای می‌دانند که دست به دست شود، «به این معنا که سرمایه‌ی گردان متعلق به دوران و تغییر شکلی است که به کمک مبادله به دست می‌آورد یعنی شکل کالا - سرمایه و پول - سرمایه».^{۱۲۴} مارکس این نوع طرز تفکر را تفکر فتیشیسم می‌نامد زیرا خصلت و تعبیه که یک شی یا پدیده بر اساس جایگاهش در مناسبات معینی به خود گرفته است از ماهیت مادی و فیزیکی آن شی پدیده می‌ایند.

در این جمله به نکته‌ی مهم دیگری می‌پردازد و آن این که در بخش اول، فصل هزینه‌های دوران نشان می‌دهد چه نوع کارهایی علی‌رغم این که زاید هستند اما مولد می‌باشند یعنی باعث تولید اضافه‌ارزش می‌شوند یا به زبان دیگر کار زایدی که از کم شدن اضافه‌ارزش جلوگیری می‌کند. مانند هزینه‌های نگهداری سبزیجات در فروشگاه‌ای بزرگ، و چه نوع کارهایی نامولد هستند، به رغم این که کارهای ضروری برای تجدید تولید می‌باشند، مانند که فروشنده‌گان پشت صندوق پول در مقاذه‌ها.

به طور کلی برای مارکس تمام کارهایی که در محیط دوران انجام می‌گیرد و سرمایه‌ی مولد مبادله می‌شود اگر چه نتیجه‌ی کار تولید، شی مادی نباشد مثل صنعت حمل و نقل و یا «کار معلم»،^{۱۲۵} کار مولد هستند. کار آمورگار اگر با سرمایه‌ی مولد مبادله شود و برای متصدی دستان باعث ایجاد اضافه‌ارزش شود و صنعت حمل و نقل از آن جایی که ادامه‌ی بروشه‌ی تولید در دوران است هر دو کار مولد هستند. اما مثلاً کار تولید پول، کاری است که در محیط دوران انجام می‌گیرد و بر رغم این که کاری ضروری برای تجدید تولید است و شی مادی هم تولید شده اما کار نامولد است، چون پول در خدمت دوران است و اضافه‌ارزش ایجاد نمی‌کند.

محتوای جلد دوم کاپیتل به سه بخش تقسیم شده: بخش اول دگرسانی‌های سرمایه و دوربینای آنها، بخش دوم و اگر سرمایه و پخش سوم باز تولید و گسترش همه‌ی سرمایه‌ی اجتماعی، این بخش سوم پاسخ به این مساله است که چگونه عناصر باز تولید ساده دوباره بایستی جایگزین شوند باز تولید گسترده یعنی اثبات در سطح جامعه صورت بگیرد.

از نظر مارکس «بین روند باز تولید تک سرمایه و روند باز تولید سرمایه‌ای اجتماعی به رغم خصلت‌های مشترک میان آن دو، ویزگی‌هایی در روند باز تولید سرمایه‌ی اجتماعی وجود دارد که این دو روند را از هم متمایز می‌کند».^{۱۲۶} در حالی که این تمایز نزد هیچ کدام از اقتصاددانان وجود ندارد، مارکس می‌نویسد: «تا هنگامی که ما تولید ارزش و ارزش - محصول سرمایه را از لحاظ انفرادی بررسی می‌کردیم، شکل طبیعی محصول - کالا برای تحلیل به کلی بی‌اهمیت بود و از آن حیث تفاوتی نمی‌کرد که شکل طبیعی مزبور مثلاً ماشین یا گندم و یا آینه باشد. در آن بررسی همه‌ی اینها عنوان مثال داشت و هر رشته‌ی تولید می‌توانست بنایه دلخواه برای تمثیل به کار رود. آن چه مابا آن سروکار داشتیم، عبارت از روندی و اسطله‌ی خود تولید بود، که از هر جهت به مثابه روند یک سرمایه‌ی متفرد دیده می‌شد. تا جایی که باز تولید سرمایه مورد توجه قرار گرفته بود، این فرض کافی بود که آن جزیی از محصول - کالا که نمودار ارزش - سرمایه است در درون محیط دوران این فرست را بدهد که از نوبه عناصر خود و لذابه سیمای خود به مثابه سرمایه بار آور، مبدل گردد. همچنان که کاملاً کافی بود فرض شود که کارگر و سرمایه‌دار کالاهایی را که در ازاء آن دستمزد و اضافه‌ارزش خوبی را خارج می‌کنند، در بازار آماده می‌باشد. این شیوه‌ی بیان کاملاً صوری، در مورد بررسی کل سرمایه‌ی اجتماعی و ارزش - محصول آن دیگر کفایت نمی‌کند. تبدیل مجدد جزیی از ارزش - محصول به سرمایه و ورود جزء دیگر در مصرف انفرادی سرمایه‌داران و کارگران موجب می‌شود در دون خود ارزش - محصولی که نتیجه‌ی سرمایه‌ی کل است حرکتی به وجود آید. و این حرکت نه تنها جانشین شدن ارزش است، بلکه جانشینی مواد نیز هست و بنابراین

اجبارا باید تناسب تقسیم کار بی تغییر باقی بماند.^{۱۲۹}

اما اگر نسبت ثابتی میان سرمایه‌ی استوار این دو گروه بخش دو فرض نشود، چنان‌چه بقیه‌ی شرایط از جمله نیروی بارگردان کار یعنی مقدار کل و شدت کار ثابت بماند، آن‌گاه دو حالت ممکن است روی دهد:

حالت اول: «حجم عناصر گردانی که باید تجدید شود یکسان می‌ماند ولی حجم عناصر استواری که باید نو گردد افزایش می‌باید. در این صورت تولید کل بخش یک بایستی رشد کند یا در غیر این صورت صرف نظر از مناسبات پولی، کسری باز تولید بروز خواهد نمود.

حالت دوم: اگر مقدار نسبی سرمایه‌ای استوار بخش دو از گروه اول کاهش باید ولی به همین نسبت نیز قسمت دیگر از سرمایه‌ی استوار بخش دو از گروه دوم افزایش باید و همین طور با این نسبت، حجم قسمت گردان سرمایه‌ی ثابت بخش دو که باید به وسیله‌ی بخش یک باز تولید شود، بی تغییر بماند در حالی که به عکس قسمت استوار باز تولید شونده‌ی آن کاهش باید؛ دو اتفاق می‌افتد: یا کل تولید بخش یک کاهش می‌پذیرد و یا اضافه‌ای به وجود می‌آید که امکان نقد شدن ندارد. از دید مارکس این قبیل فروتنی‌ها نه تنها به خودی خود ضرری ندارد بلکه به عکس بازیافت به شمار می‌رود. مارکس «این فروتنی‌ها را مقادیر یا مایه‌ی بیمه می‌نامد و می‌گوید این قسمت تنها قسمتی از اضافه تولید و هم‌چنین اضافه کاری است که بعد از رفع شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری بایستی باقی بماند.^{۱۳۰}» اما در تولید سرمایه‌داری این فروتنی‌ها زیان اور است.

مارکس راه علاج هر دو اتفاق را بازگانی خارجی می‌داند. در حالت اول پول راکد با وسائل مصرف می‌داند و در حالت دوم به منظور جایابی برای کالاهای اضافه در صورتی که صرفاعبارت از جانشین سازی ساده‌ی برخی از عناصر نیاشد فقط تضادها را به محیط گسترش دهنده منتقل می‌کند و میدان عمل وسیع تری به وجود می‌آید. اما اگر شکل سرمایه‌داری باز تولید برداشته شود مطلب به این خلاصه می‌شود که جزء میراثه‌ی سرمایه‌ی استوار که باید به صورت کالای جنسی جانشین شود (گروه اول) مقداری است که طی سال‌های متولی متغیر است، در یک سال مقدار آن زیاد می‌شود اما در سال دیگر به همان نسبت کمتر می‌شود. بنابراین جامعه به یکسری اضافه تولید محتاج است

اما این حکم به ویژه در مورد وسائل زیست صادق است. یک چنین اضافه تولید این معنا را دارد که جامعه بر وسائل مادی باز تولید خود مسلط است اما در درون جامعه‌ی سرمایه‌داری به معنای آثارشی و درهمی است.^{۱۳۱}

مارکس اشاره‌ای به این تصور اقتصاددانان می‌کند و می‌گوید: «این که میان سرمایه‌ی استوار و گردان در واقعیت تعادل وجود ندارد نزد این افراد یکی از دلایل مهم برای توضیح بحران‌ها است. ولی این که چنین عدم تعادلی می‌تواند باید با وجود نگهداشت ساده‌ی مقدار سرمایه‌ی استوار رخ دهد و این که چنین عدم تعادلی در فرضیه‌ی یک تولید ایده‌آل و در باز تولید ساده‌ی سرمایه‌ی اجتماعی می‌تواند باید به وقوع بیرونند، برای اقتصاددانان چیز تازه‌ای است.^{۱۳۲}

و اضافه می‌کند: می‌داند و تصور نزد اسمیت و شاگردانش شد: به وجود آمدن دو تصور نزد اسمیت و شاگردانش شد:

یک: کار اصلاح نقش ارزش آفرین ندارد و بخش یک خود به خود کل سرمایه‌ی ثابت یعنی کل لوازمی که برای تولید دوباره احتیاج است، در دست دارد.

دو: این واقعیت که گویا بخش یک جبران‌کننده‌ی سرمایه‌ی ثابت اجتماعی است و بخش دو جبران‌کننده‌ی کل سرمایه‌ی متغیر و اضافه ارزش است باعث گردید اسمیت و تمام تیارش، ارزش کالا را به دو عنصر یعنی ارزش سرمایه‌ی متغیر و اضافه ارزش تجزیه کنند و سرمایه‌ی ثابت را نادیده بگیرند: که البته علت آن هم نفهمیدن این

موضوع است که نیروی کار دارای دو خصلت می‌باشد.

■

ادامه دارد

* به دلیل کمبود جا، پی نوشته‌های این شماره در شماره‌اتی می‌اید.

بلکه باید به پول بدل شود و به ترتیج جمع و انباشته شود تا موعد تجدید سرمایه‌ی استوار در شکل طبیعی آن برسد.^{۱۲۴}

جواب مارکس به پرسش یک: «از رش - سرمایه‌ی ثابت به دو طریق به وسیله‌ی توده‌ی محصول اجتماعی جبران می‌شود:

اول، به وسیله‌ی میادله‌ی سرمایه‌داران بخش دو که تولید کنندگان وسائل مصرف هستند با سرمایه‌داران بخش یک که وسائل تولید می‌سازند، این امر منشأ این دید شد که اقتصاددانان کلاسیک بگویند که آن‌چه برای برخی سرمایه است برای برخی دیگر در آمد است.^{۱۲۵}

دوم، چون بخش تولید یک خودش سرمایه‌ی ثابت این بخش را تولید می‌کند بنابراین قسمتی از ارزش - سرمایه‌ی ثابت از طریق میادله‌ی میان سرمایه‌داران بخش یک و قسمتی دیگر به وسیله‌ی جانشین سازی جنسی خود سرمایه‌ی ثابت در هر کدام از موسسات تولید کننده جبران می‌شود.^{۱۲۶}

در رابطه با پرسش دو مارکس می‌نویسد: «چون این مساله دشواری‌های ویژه‌ی خود را دارد و تا کنون اصلاً به وسیله‌ی اقتصاددانان مورد بررسی قرار نگرفته، تمام راه حل‌های ممکن (لاقل راه حل‌هایی که ممکن به نظر می‌رسند) یا بهتر بگوییم روش‌های طرح مساله را تحت بررسی قرار می‌دهیم.^{۱۲۷}» سرمایه‌ی استوار بنا به تعریف مارکس پس از آن که یکبار سرمایه‌گذاری لازم برای آن انجام گرفت در تمام دوران عملکردش تجدید نمی‌شود و در همان شکل قدیمی خود به کار ادامه می‌دهد در حالی که ارزش آن تدریجاً به صورت پول رسوب می‌کند. مارکس برای جواب به این

مشکل یعنی چگونه ارزش - سرمایه‌ی استوار در بخش دو خود را باز تولید می‌کند، فرضیه‌های متفاوتی را مورد بررسی و رد قرار می‌دهد. اما تهها فرضیه‌ای که از نظر مارکس امکان آن باقی می‌ماند، این فرضیه می‌باشد که «علاوه بر جانشین سازی جز فرسوده‌ی سرمایه‌ی استوار به پول، فرضیه، مخصوص جانشین سازی [فقط] کالای جنسی سرمایه‌ی استوار باشد که به طور قطع عمرش به پایان رسیده است.^{۱۲۸}» با این دید مارکس بخش دو را که مرکب از سرمایه‌داران است که سرمایه‌ی استوارشان در مواحل کاملاً متفاوتی از لحاظ باز تولید قرار دارند به دو گروه تقسیم می‌کند: گروه اول که موعد آن رسیده سرمایه‌ی استوار خود را با جنس کالایی تجدید کنند. گروه دوم آن سرمایه‌دارانی هستند که ارزش - فرسایش سرمایه‌ی استوار را به صورت پول جمع اوری می‌کنند. این دو گروه در مقابل بخش یک به این صورت وارد می‌شوند که: گروه اول همیشه در برابر بخش یک به صورت خریدار وارد می‌شود که بدین سان در ازای پول کالاهایی از بخش یک به صورت عناصر جنسی سرمایه‌ی استوار دریافت می‌کند و گروه دوم همیشه به صورت فروشنده در برابر بخش یک حضور می‌باشد.

نتیجه این که گروه اول بخش دو با مقداری پول، اجزاء ترکیب کننده‌ی سرمایه‌ی استوارش را از بخش اول خریداری می‌کند و از این راه سرمایه‌ی استوار بخش دو (گروه اول) به صورت کالای جنسی تجدید می‌گردد و اضافه ارزش بخش یک از گروه اول یک کالایی خود بیرون آمده، به صورت پول در می‌آید، با این پول بخش یک از گروه دوم

کالایی خود وسائل مصرف می‌خرد. نتیجه برای بخش دو این می‌شود که گروه اول یک قسمت سرمایه‌داری استوار از سرمایه‌ی ثابت اش را از طریق کالای جنسی تجدید کرده و قسمت دیگر سرمایه‌ی استوار در گروه دوم به صورت پول راکد می‌ماند. این عمل همه ساله ادامه می‌باید تا زمانی که تجدید کالای جنسی این قسمت نیز لازم آید. اما شرط مقدم برای این فرضیه این است که جز استوار سرمایه‌ی ثابت بخش دو که مطابق تمام ارزش خود، به پول مبدل گردیده است و لذا باید همه ساله به صورت کالای جنسی تجدید شود [یعنی گروه اول] باشند با فرسایش سالانه‌ی جزء استوار دیگر سرمایه‌ی ثابت بخش دو که باید با پول جبران شود [یعنی گروه دوم]. «آن‌گاه این چنین تعادلی به صورت یک قانون برای باز تولید به مقیاس ثابت است. یعنی در بخش یک

به عقیده مارکس این که میان سرمایه‌ی استوار و گردان تعادل وجود ندارد نزد اقتصاددانان یکی از دلایل مهم برای توضیح بحران‌هاست

پیرامون

غايت

(بخش دوم و پياناني)

عنوان وسیله برای رسیدن به یک هدف به کار می‌رود.^{۱۸} در فرایندهای عملی دیگر نیز وسیله در واقع به منظور انجام یک هدف به کار می‌رود. بنابراین وسائل در پیومند با هدف‌اند. وسیله‌ای که ربطی با هدف نداشته باشد و نتوان آن را واقعاً برای حصول یک هدف معین به کار گرفت، اهمیت وسیله بودن را از دست می‌دهد. ضمناً قدرت و نقش یک وسیله تنها هنگامی ظاهر می‌شود که گایتمانده در عمل به کار گرفته شود. یک وسیله در واقع واسطه‌ای است که عامل پرانتیک آن را میان خود و موضوع قرار می‌دهد تا فعالیت خود را به موضوع انتقال دهد و در تناسب با هدف خود به آن اعمال نفوذ کند. چنانچه یک وسیله گایتمانده در عمل به کار نرود، به عنوان یک واسطه انجام وظیفه نخواهد کرد و به جای یک وسیله‌ی زنده که در واقعیت ایقای نقش می‌کند، تنها یک وسیله‌ی مرده یا بالقوه (Potential) خواهد بود.

مارکس می‌گوید: «یک ماشین که در خدمت هدف کار قرار نگیرد، بی‌فائده است. گذشته از این طعمه‌ای شود برای تاثیر مخرب بر نیروهای طبیعت. آهن زنگ می‌زنند و چوب می‌پوسم. نخی را که نتوان بافت یادوت، پنهانی از بین رفته است. کار زنده باشیست به این چیزها را آورده و آنها را از خواب مرگ برخیزاند، آنها را ارزش صرف‌صرف ممکن (value-Possible use) به ارزش مصرف واقعی و موثر در آورد.^{۱۹}

این در خصوص هرگونه وسیله‌ی دیگر نیز صادق است. انسان برای شرکت در فعالیت عملی باید ارگان‌ها، نیرو و هوش وجود خود را فعل کند. هدف این فعالیت بخشی در عین حال روح دمیدن به وسیله است تا به وسیله امکان دهد در جهت انتقال فعالیت انسانی به موضوع کار عمل کند، تا موضوع را در تناسب با غایت انسان تغییر دهد. می‌توان گفت که فعالیت عملی و گایتماند انسان در این امر متجلی می‌گردد که او (با ارگان‌ها قدرت فیزیکی و فکری خود) وسیله را گایتمانده به کار می‌گیرد (با آن عمل می‌کند، آن را کنترل می‌کند) و متناسب با غایت خود روی موضوع کار می‌کند. با اینکه وسیله‌ها (به تاریخ) مستهلك می‌گردند؛ تغییر موضوع از این طریق صورت می‌گیرد. و انسان در یک موضوع تغییریافته به غایت خوبی دست می‌یابد. هنگ تحقق غایت را با استفاده ای ابزار یا وسیله که با میانجیگری عملی می‌گردد، (بنرینگ عقل) نامیده است. این در ک هنگ یا اینکه از ایده‌آلیسم مطلق مایه گرفته است، دارای معنی عمیق است و به همین دلیل نظر مارکس را به خود جلب کرده است.

باید توجه داشت با اینکه می‌گوییم وسائل ابزارهایی هستند که باید به گونه‌ای عملی به کار گرفته شوند تا هدف‌های معنی قابل دسترس گردد، این به معنای آن نیست که وسائل عناصر منفعلی می‌باشند که تابع اهداف هستند، بر عکس این دلالت دارد که اهداف وابسته به وسیله‌اند. این نه تنها به آن دلیل است که وسیله و قدرت واقعاً در یید قدرت انسان درمی‌آید، فقط یک نیروی واقعی است که تحقق غایت را تعیین می‌کند، بلکه در عین حال [دارای] آن چنان شرایط واقعی است که پیش رو گذاشت و طبیعت اهداف را تعیین می‌کند. انسان باید در تعیین هدف، ایده‌آلیسم و اراده‌گرایی را کنار گذارد؛ جهان عینی و موجودیت عملی قوانین آن را همچون پیش‌فرض و اساس کار در نظر گیرد. با این همه با توجه به اصل انضمامی (شخص) حتی می‌توان گفت که هدف در مفهوم خود

۴- هدف‌ها (end) و وسیله‌ها (mean)

اینکه انسان هدفی برای خود می‌نهد، این به خودی خود پایان کار (هدف) نیست؛ این چیزی است که او مصمم به تحقیق آن است. او باید جدا در نظر بگیرد چگونه وسائل را به وجود آورده آنها را در عمل برای تحقیق هدف به کار گیرد.

می‌توان گفت وسائل ابزاری است که میان موضوع (Subject) و عامل (Object) فعالیت گایتماند واقع می‌شود؛ از آن جمله ابزاری که برای دست یافتن به هدف به کار می‌رود و شیوه‌ی به کار گرفتن ابزار («شیوه‌ی عملکردی» Modus Operandi) که در آن ابزار نقش قاطع ایفا می‌کند. اما انسان وسائل و ابزار خود را از کجا به دست می‌آورد؟ او جز شکل بدنی طبیعی ذات (being) خود چیزی ندارد. البته ارگان‌های بدن او وسائل وجود طبیعی انسان است. وقتی انسان در گیر فعالیت‌های عملی است، نخست باید نیروهای بالقوه‌ی وجود طبیعی خود را برانگیزد تا ارگان‌های طبیعی بدن خود را به کار گیرد. اما این خصلت باز را چوهری (Essential) انسان نیست؛ زیرا حیوانات نیز ارگان‌های بدنی خود را جون «وسیله و ابزار» به کار می‌گیرند. همانطور که انگلیس می‌گوید: «حیوانات هم به معنای اخض کلام دارای ابزارند؛ لیکن تنها به عنوان اندام‌های بدن خود.^{۲۰}

بنابراین خصلت باز را ذاتی فعالیت انسان در آن است که انسان می‌تواند وسائل مادی را از آنچه بپرون از وجود خود اوست، بسازد و به کار گیرد. بدین سبب مارکس تعریف فرانکلین از انسان که «یک حیوان ابزارساز است» را پذیرفت. ساختن و به کار گرفتن ابزارهای ارگان‌های طبیعی انسان وسعت می‌یابد و تیجه‌تا به وی امکان می‌دهد به فراتر از حدود ارگان‌های (اندام‌های) طبیعی خود دسترسی باید. ضمناً انسان همچنین می‌تواند اشکال نیرو یا انرژی طبیعی را شناسایی کرده، به کار گرفته و مهار کند. تا بدین گونه قدرت طبیعی خود را گسترش داده و حدود آن را بسیار توسعه دهد. امروزه ساختن و به کار گرفتن کامپیوترها ارگان‌های فکری انسان را نیز توسعه داده است؛ ظرفیت فکری او را دامنه پخشیده و وسائل نیرومند و مادیت یافته‌ی فعالیت فکری به وی داده است. وسائل مادی که انسان خلق کرده است البته مفاهیم (Conceptions) نیستند؛ بلکه آنها تبلورهای اصیل فرزانگی و خرد انسانی هستند. به این دلیل که وسائل مادی که انسان با استفاده از خواص ماده‌ی طبیعت خلق کرده و بنابر قوانین حاکم بر کارکردهای آن است، شامل درک انسان از خواص و قوانین ماده‌ی در طبیعت و مهارت او در شیوه‌های استفاده از آنها می‌باشد. اساساً انسان باید برای تولید وسائل مادی از دست خود کمک گیرد. اما همان گونه که انگلیس می‌گوید: «دست به تنها ی هرگز نمی‌توانست ماشین بخار بسازد اگر مغز انسان یک تکامل همانگ با آن و موازی با آن و حتماً به برکت آن را کسب نکرده بود.^{۲۱}

مارکس نیز وسائل مادی مختلف را از سویی آفریده‌ی دست انسان و از سوی دیگر به عنوان هوش مادی دست یافته تلقی می‌کند. انسان ابزار می‌سازد و آن را به کار می‌گیرد تا به هدف مشخصی دست یابد. وسیله یک عنصر کلیدی و صرف‌نظرناکردنی در فعالیت عملی به منظور رسیدن به یک هدف است. میان اهداف و وسائل یک شرطیت بسیار نزدیک درونی مقابله وجود دارد. مارکس می‌گوید: «در روند تولید، ابزار کار دیگر به

است. انسان نباید هیچ گاه از شرایط عینی جدا شود؛ از نقطه نظر ذهنی حرکت کند و در اندیشه‌ی آرزوی خودسرانه هدف تعیین کرده و برای نیل به آن به انتخاب وسیله پیردازد. در خصوص مناسبات میان هدف و وسیله باستی با اراده‌گرایی و فایده‌گرایی (پرآگماتیسم) مبارزه کرد. اراده‌گرایی و پرآگماتیسم هدف را صرف مولود عملکرد خوی خیال‌باف اراده‌ی ذهنی در نظر می‌گیرند. آنها واقعیت را مطابق اهداف ذهنی طرح شده دستکاری و خلق می‌کنند و طبق اصل پرآگماتیستی شتاب زدگی، یعنی به کار گرفتن هر وسیله‌ای برای نیل به هدف، انتخاب وسیله می‌کنند. اراده‌گرایی و پرآگماتیسم نیز از وحدت وسیله و هدف سخن می‌گویند، اما این وحدت متکی به اراده‌ی ذهنی و خیال‌باف انسانی است. هدف‌های مبتنی بر خیال‌بافی، مستلزم وسائل بوله‌سوانه‌اند. وسیله‌ای بد بیانگر هدف بدارد. بنابر فلسفه‌ی مارکسیستی وحدت هدف و وسیله باستی مبتنی بر شناخت موجودیت واقعی واقعیت عینی و قوانین عینی باشد. هم در پیش رو گناشتن یک غایت و هم در انتخاب وسیله، برخورد جدی و علمی و صادقانه لازم است تا برخورد ارادی، عجولانه و برخاسته از خوی خیال‌باف.

۵- جامه‌ی عمل پوشاندن به یک هدف

با پیش رو گناشتن یک غایت، تحقق بخشیدن به آن هدف انسان می‌گردد. تحقق یک هدف به معنی نفی شکل ذهنی هدف است؛ گذار از ذهنیت به عینیت و مادیت بخشیدن به عین ادراک شده. در این روند هدف زایل نمی‌گردد. تنها شکل ذهنی و فکری هدف نفی (رفع) گردیده و مضمون آن همچون یک نتیجه‌ی واقعی جوهر عینی یافته است. یعنی به یک نوع موضوع واقعی در آمده است. و نیز موضوع عینی که پیش فرض (زمینه‌ی) هدف شده است، از بین نرفته است؛ فقط نفی (رفع) گردیده است. یعنی شکل عینی را در خود تغییر داده است. و این تغییر در شکل، موضوع (Subject) هدف و «فعال کردن غایتماند آن»^{۲۲} است. بنابراین موضوع عینی در شکل سودمند برای انسان حفظ گردیده است یعنی با غایت انسان وفق داده است.

انسان خواستار تحقق یک هدف است. اما هدف نمی‌تواند واقعیت یابد مگر اینکه وارد روند عمل (پرآتیک) - که عنصری کلیدی است گردد. پرآتیک یک فعالیت انسانی است؛ یک فعالیت جوهري و ادراکی که هدایت کننده‌ی غایت ذهنی طراحی شده است. و با بهره‌گیری از یک واسطه‌ی مشخص به موضوع تائیر می‌گذارد و به ذهنیت تحقق عینی می‌دهد. این گونه است که انسان توسط فعالیت خود بر روند تغییر مادی از انسان به موضوع عینی تأثیر می‌گذارد، آن را به نظم آورده و بر آن نظارت می‌کند؛ روندی که در آن انسان با به کارگیری قدرت طبیعی خود و وسائل مادی خارج از وجود خود، آنچنان

تفیری در موضوع (مدرک) خارجی پیدا می‌کند. این گونه انسان را به موجب شکلی که براساس غایت او تبیین یافته است، به تملک خود در آورد. این هدف (Target) عینی که بنابر آنچه ذهنا در غایت تبیین شده است، تغییریافت است، عبارت از عینیت دادن، مادیت بخشیدن و تحقق دادن به یک غایت بوده و ضمناً پیامد و نتیجه‌ی غایی پرآتیک می‌باشد. این معنای رفع ذهنیت محض خود غایت و عینیت موضوع (مدرک) خارجی در نفس خود است که زمینه یا پیش فرض (پیش‌شرط) غایت

است. در نتیجه آنچه که مفهوماً در غایت تعریف (تبیین) شده است، در موضوع عینی تغییر یافته، شکل موجودیت در واقعیت خارجی به خود می‌گیرد. و بدین طریق به وحدت ذهن و عین منجر می‌گردد. باید توجه داشت با اینکه عمل (پرآتیک) یک روند تأثیر متقابل بین عامل (Object) و موضوع (Subject) است و بنابراین یک روند واقعی، ادراکی و عینی است، با روندهای عینی در طبیعت مادی فرق دارد. روندهای

زایدیده وسیله‌است. عمل (پرآتیک) ایجاب هدف می‌کند؛ هدفی که وابسته به سطح عمل است و به ویژه وابسته به وسیله‌هایی است که عمل دسترسی به آنها را ممکن ساخته است. بدون وسائل در دست یا بدون شرایط در حد بلوغ لازم برای تولید وسیله‌هایی عین، ممکن نیست انسان بتواند غایت قابل دسترسی را که در خور اهمیت راستین باشد پیش رو گذارد. به عبارت دیگر حتاً اگر ضروری باشد که انسان هدفی را پیش رو گذارد که در اساس سازگار با قوانین عینی باشد، نمی‌تواند بی‌آنکه وسیله‌ای همان‌گونه با آن هدف، در دست داشته باشد، به آن هدف در شرایط داده شده دسترسی یابد. در نتیجه انسان به عنون یک کل تنها زمانی می‌تواند پیوسته هدف‌های واقعی نوین پیش رو گذارد که همراه با آن، وسیله میسر باشد. این نشان می‌دهد که تا چه اندازه هدف وابسته و محدود به وسیله است.

همان گونه که گفته شد، غایت‌های همواره انکاوس نیازهای آنان در زندگی مادی و معنوی شان می‌باشد. اما «به همین گونه نیز نیازها همراه و توسط وسائلی که آنها را برآورده می‌کنند گسترش می‌یابند». ^{۲۳} وقتی وسائل معنی در دسترس باشد انسان‌ها هدف‌هایی بر اساس نیازهایشان پیش رو می‌گذارند و برای تحقق آنها مبارزه می‌کنند. و هدف‌ها نیز به نوعی خود آنها را وامی دارند و شویق می‌کنند که وسائل نیازهای بیافرینند. خلق و وسائل تو زمینه‌ی پیادیش نیازهای تازه می‌گردد و انسان‌ها بدین گونه هدف‌های نو پیش می‌گیرند. هدف‌ها و وسیله‌ها یکدیگر را پیش می‌آورند؛ یکدیگر را مشروط می‌کنند و با این همه دوشادوش هم تکامل می‌یابند؛ تاریخ انسانی را غایتماند می‌سازند و فعالیت خلاقه بار می‌آورند. در این تاریخ فعالیت‌ها هر نسل بشر اشکال مختلف وسایله را از راه فعالیت غایتماند خود به نسل بعد می‌سوارد. تا نسل جوان بتواند از وسایله که نسل پیشین مهیا کرده است استفاده کرده و فعالیت‌های غایتماند خود را پیش ببرد. فعالیت‌های غایتماند بشر توسط یک چنین وراتی از نسلی به نسل دیگر تکامل یافته و پیشرفت می‌کند. پایه‌ی واقعی و از همه برجسته‌تر چنین میراثی، وراثت وسایله مادی است.

همه‌ی وسایله مادی تبلور تجربه‌ی عملی انسان‌اند؛ خرد و خلاقیتی هستند که مادیت یافته، جمع‌آوری شده و از نسلی به نسل دیگر سپرده شده، پیوسته روند جانشین شدن تو به جای کهنه را از سر گرانده و به ساخت مستمر و پیوسته غنی شونده و نو شونده‌ی تکامل انسانی است و اسکلت عمدۀی فعالیت‌های عملی و غایتماند انسانی است. بدین دلیل است که به ویژه وسائل مادی عنصر کلیدی مهمی است که برای ساخت عمل نوین تکامل انسانی است و اسکلت عمدۀی فعالیت‌های عملی و غایتماند انسانی است. اهمیت تعیین کننده دارد. وضیعت وسائل مادی نشانگر درجه‌ی تکامل نیروهای عمل بوده و بنای عینی لازم برای پرآتیک است و بنابراین تعیین کننده نوع هدف‌هایی است که انسان می‌تواند پیش رو گذارد، و آنها را تحقق بخشد. به همین سبب مارکس در تفکیک دوران‌های اقتصادی تاکید خاصی بر اهمیت ابزار کار کرده و می‌گوید: «این نه اجناس ساخته شده بلکه چگونگی ساختن آنها و وسایله که به کمک آنها، اجناس ساخته شده‌اند می‌باشد که به ما امکان می‌دهد دوران‌های مختلف اقتصادی را از هم متمایز کنیم. ابزار کار نه تنها مبنی درجه‌ی رسمیت یافته‌ی (استاندارد) تحولی است که کار انسانی به آن رسیده است، بلکه ضمناً شاخص‌های آن شرایط اجتماعی است که کار تحت آن شرایط انجام می‌گیرد». ^{۲۴}

هدف و وسیله نه تنها در پیوند متقابل بوده و یکدیگر را مشروط می‌کنند، بلکه چاکرگزین یکدیگر نیز می‌شوند. از آنجا که وسیله تحقق یک هدف توسط خود انسان خلق می‌شود، ممکن است در مرحله‌ی خاصی ساختن یک وسیله هدف او گردد و هدفی که به آن نایل می‌شود وسیله‌ای برای دستیابی به هدف دیگر گردد. به طور مثال انسان‌ها برای اینکه قوانین طبیعت یا طبیعت مصالح خاصی را بشناسند اغلب به وسائل تجربی متوسل می‌شوند. در مرحله‌ی معینی آنها طرح و تولید اسباب، کارافزار و لوازم و وسائل تجربیه‌ی علمی را چون هدف مورد ارزیابی قرار می‌دهند. وقتی به هدف رسیدند، اسباب، ابزار و لوازم را برای انجام آزمون علمی به کار می‌گیرند تا غایت مبنی بر کشف و فهم قوانین طبیعت یا اینکه خصلت برخی مصالح (مواد) را قبل دسترسی کنند. کلیده می‌شود که هدف و وسیله وحدت اخدادند. این وحدت اضداد تحت شرایط عینی

هدف و وسیله نه تنها در پیوند متقابل بوده و یکدیگر را مشروط می‌کند بلکه جایگزین یکدیگر نیز می‌شوند

است. در نتیجه آنچه که مفهوماً در غایت تعریف (تبیین) شده است، در موضوع عینی تغییر یافته، شکل موجودیت در واقعیت خارجی به خود می‌گیرد. و بدین طریق به وحدت ذهن و عین منجر می‌گردد. باید توجه داشت با اینکه عمل (پرآتیک) یک روند تأثیر متقابل بین عامل (Object) و موضوع (Subject) است و بنابراین یک روند واقعی، ادراکی و عینی است، با روندهای عینی در طبیعت مادی فرق دارد. روندهای

در تغییر شکل دادن به یک موضوع برای واقعیت دادن به یک غایت خاص منظور از است که تغییری در روابط یک موضوع و موضوع های دیگر و یا بین چندین قانون و خصوصیت های خود شی (چیز) صورت گیرد. یک چنین تغییراتی اغلب اثرات حساب نشده، کوتاه یا درازمدت به همراه دارد. و نتایجی به مار می اورد که در تعارض با غایت اصلی است. (یک مورد اختلالاتی است که با به هم خوردن تعادل اکولوژیک و ازدیاد آلودگی حاصل از عمل انسانی در محیط زیست پدید می آید). در نتیجه تضاد ایجاد می گردد: قصد یک فعالیت عملی طرح ریزی شده است، در حالی که پیامد عملی چنین فعالیتی در نظر گرفته نشده است: یا به نظر رسید که نتیجه در وهله نخست با غایت در نظر گرفته شده هماهنگ است، اما رسید بعدی ممکن است ثابت کند که یک چنان نتیجه ای کلا خلاف غایت در نظر گرفته شده، می باشد. بنابراین هنگام اتخاذ تصمیم مبنی بر دخل و تصرف در یک موضوع برای دست یافتن به یک غایت خاص لازم است یک ارزشیابی همه جانبه انجام گیرد. عملیات متقابل و اثرات موضوع و دیگر موضوع های مربوط در نظر گرفته شود و نیز به همین گونه نقشی را که قوانین و خصوصیت های خود موضوع می تواند ایفا کند، به حساب آورده شود تا توان از نتایج نامتنظر اجتناب کرده و یا این نتایج را به حداقل رساند. لینین می گوید:

«جهان عینی مسیر خود را می پیماید». و عمل انسانی در برخورد با این جهان عینی «با موانعی در راه تحقق» هدف رویارویی می گردد و حتا با «ناممکن بودگی (Impossibility) ...»

عنینی در طبیعت مادی عمل متقابل نیروهای ناآگاه و کور طبیعی است و به جز نقص مشروط کنندگی و نظم دارندگی علیت عینی، دارای هیچ گونه غایت یا مقاصد آگاه و از پیش طرح شده نیست. و عمل (پراتیک) یک فعالیت مادی که عامل بر موضوع اعمال می کند، برای آن انجام می گیرد که موضوع را برای تحقیق بخشیدن برخی نیات و غایبات آگاه و سنجیده شده تغییر شکل دهد. عمل یک فعالیت غایتمند است. به همین دلیل لین فعالیت های عملی طبیعت و انسان را همچون دو شکل روند عینی ارزیابی می کند. او می نویسد: «دو شکل روند عینی: طبیعت (مکانیکی و شیمیابی) و فعالیت غایتمند انسان. »^{۲۳}

پراتیک به عنوان یک فعالیت غایتمند دلالت بر آن دارد که وقتی انسان خود را چون نیروی در تغییر شکل دادن به موضوع مادی تلقی می کند، در هدایت یک غایت معین است که هدف او تحقیق بخشیدن به آن می باشد. پراتیک به این سبب می تواند به غایت جامه ای عمل

بپوشد که یک فعالیت عینی، واقعی و ادراکی است و می تواند آنچه را در یک غایت مفهوما تبیین شده است، به واقعیت درآورد. یعنی باعث شود موضوعی که در ارتباط با غایت است بنابر آنچه غایت ایجاد می کند تغییر کند. البته مشروطه به آنکه موضوع با تبعیت از قوانین خود دستخوش دگرگونی شود. در نتیجه غایت، در موضوع تغییر پذیرفته، واقعیت یافته است.

اما غایت چگونه عمل را هدایت می کند و چگونه عمل (پراتیک) آن را به تحقق درمی آورد؟

غایت های زایده دی پیش فرض های عینی معینی هستند. اما وقتی انسان در ابتداء های اندیشه می کند، صرفا ایده های ذهنی اند و در مجموع می توان گفت چیزهایی مجرد و جوهريت نیافرته اند. با این همه غایت های باید راهنمای پراتیک باشند و از راه عمل خود را به واقعیت درآورند. به جای آنکه در وضع تجربیدی بمانند باید در عبارات (Terms) مشخص (انضمایی) به نقشه (Plan) درآیند. نقشه ها انضمایت یافته های غایت هایند. و در عین حال برنامه های مشخص اند که هدایت کننده فعالیت عملی اند. دقیقاً توسعه شکل مشخص نقشه هاست که غایت ها، عمل را هدایت کرده، اداره می کنند و در نظارت دارند. با پیاده کردن (به کار بستن) نقشه های مشخص است که عمل به غایت ها واقعیت می بخشد.

انسان هایی که غایت مشخصی را پیش رو می نهند باید اطمینان یابند که آن غایت با قانون عمومی یک هدف (Target) عینی مطابقت دارد. باید اطمینان یابند که به درستی شرایط انضمایی را درک کرده اند و مقتضیات و شاخص های عمل کنندگی (Operation) قوانین عینی را به حساب اورده اند.

غایت را وقتی می توان به قطعیت پیدا کرد که انسان ها نه فقط قانون کلی را اساس عملیات خود قرار دهند، بلکه به ویژه از شرایط مشخص، از محیط و صفات باز عمل کنندگی قانون کلی یک مدل ادراکی مشخص ساخته باشند و یک نقشه های مشخص برای عمل تدارک دیده باشند.

باید توجه داشت که چیزها و پدیده های جهان عینی همواره در پیوند با هم بوده و یکدیگر را مشروط می کنند: چیزی در جهان نیست که در انفراد مطلق باشد. بر هر چیزی قوانین چندی حاکم است و خود آن حاوی خاصیت های مختلفی است. چیزی در

جهان یافت نمی شود که مطلقاً خالص باشد. در دگرگون کردن یک چیز معین در جهان عینی برای دستیابی به یک غایت خاص، برای انسان نه ممکن است که موضوع را تنها و مجزا به کار گیرد و نه ممکن است یک قانون معینی را که بر موضوع حکم می کند و یا یک کیفیت خاصی را که موضوع مخصوص آن است جداگانه یا به تنهایی به کار گیرد.

باید توجه داشت که چیزها و پدیده های جهان عینی همواره در پیوند با هم بوده و یکدیگر را مشروط می کنند

در تدوین نقشه نه تنها باید در عبارات روضه به تعریف و خالیف مشخصی که باید در فعالیت های عملی انجام گرفته شود بروزد، بلکه به علاوه بایستی تا حد ممکن تضادها، مشکلات و موانع احتمالی را همه جانبه پیش بینی کرد: عواملی که می توانند در سر راه روند عملی وصل به غایت پدید آیند. باید موثرانه راه ها و اقدام هایی که توانایی حل تضادها و غلبه بر مشکلات و موانع احتمالی را دارند، نشان داد. و باید به روشی روش ها و قدم هایی که در فعالیت عملی به کار رفته و قبول می گردد، معین کرد. یک نقشه باستی روند و نتیجه های پراتیک را مفهوما به دست دهد. اهمیت نقشه در این است که امکان می دهد تا انسان غایت را در عمل بنا به نقشه به انجام رساند. بنابراین یک نقشه عبارتست از شکل مشخصی که در آن غایت بر پراتیک حکم کرده و آن را هدایت می کند؛ و یک مبنای مشخصی برای عمل که غایت را برآورده بازد. وقتی می گوییم غایت در سراسر فرایند عمل در جریان است، منظور این است که این کار را در شکل مشخص یک نقشه انجام می دهد. در جریان فعالیت با نقشه و عمل و در روند تغییر هدف عینی است که غایت گام به گام به تحقق و عینیت یافتن نزدیک می شود. وقتی که نقشه در عمل پیاده شده است، یعنی مقصود عینی آن چنان که در نقشه معین شده است، تغییر کرده است آن که غایت به پایان سفر راستین خود، به تحقق خود می رسد. رفیق مأتوسنه دون می گوید:

«در فرایند تغییر طبیعت به طور هیئت در برآوردن یک برنامه مهندسی، در آزمون صحبت یک فرضیه عینی علمی، در تولید یک ابزار یا در دروی غله، یا در فرایند یک دگرگونی اجتماعی، مثلا در پیروزی یک اعتصاب، پیروزی در یک جنگ با برآوردن یک برنامه ای آموزشی، تمام این هارا می توان تحقق اهداف در نظر (در مغز) داشته به شمار آورد. »^{۲۵}

واقعیت بخشیدن به یک غایت موردنظر نتیجه های عملی است که در آن یک مقصود (یک موضوع در نظر گرفته شده) عینی در راهی بانقهش دستخوش تغییر می گردد. این نتیجه عنصر کلیدی و نهایی عمل است. به سخن لینین، عبارت است از «تفکر آرمانی که به واقعیت می گراید». ^{۲۶} «بنابراین حلقه های سوم (Third premise) (مقدمه های سوم- در منطق: نتیجه) خاتمه های فعالیت عملی است که لینین آن را چنین تشریح می کند: «مطابقت ذهن با عین، آزمون نظرات (ایده های) ذهنی، ملاک حقیقت عینی. »^{۲۷}

اما درک انسان از واقعیت های عینی و بی بردن او به قوانین عینی یک روند بغرج است. به سبب محدودیت های شرایط عینی و ذهنی، انسان نمی تواند به فوریت واقعیات عینی را فهمیده و قوانین عینی را درک کند و اغلب در جریان فهم آنها به اشتباہ دچار می شود. به همین دلیل است که معمولاً غایت های موردنظر و نقشه ها (برنامه ها)

کل روند و تعلم عواملی که در کارنده نظر داشت. در مورد اول حقیقت عینی اندیشه‌ها و شناخت انسان به آزمایش گرفته شده و حقیقت یابی می‌گردد. در مورد دیگر نظرات و شناخت انسان نیز بررسی و ارزیابی می‌گردد. این نه تنها نشان می‌دهد که اندیشه‌های انسان می‌تواند حتماً یا کلاً تأثیرست باشد بلکه مهم‌تر از آن انسان را وامی دارد تا اندیشه‌ها و شناخت اصلی خود را تصحیح کند. حتاً نظرات تو و شناخت تو مطابق بالمور واقع و مولاً تازه‌ای که در اثر پرایتیک به دست آمده ارایه دهد. و این دقیقاً همان راهی است که پرایتیک به عنوان نیروی محرك و مبنای برای تکامل اندیشه‌ها و شناخت انسان رفتار می‌کند. در هر موردی، عمل تنها مسیر واقعی برای انسان است تا بتواند حقیقت را کشف کند اگر را بیازماید و تکامل و غایب شود. دریک کلام باید بالین موافق باشیم که عمل انسانی را «همچون محک (Criterion) حقیقت و شاخص عملی یووند آن بانیازمندی های انسانی^{۱۹}» تلقی کرده است.

کسانی بر این بلورند که قبول غایت به متابه عنصر کلیدی درونی عمل، راه را به اینه آییسم باز می‌کند. بنابراین آنها با این مخالفت می‌کنند که غایت را همچون عنصر پرایتیک به شمار آورند. مانع توافق با چنین نظری موافق باشیم، زیرا که: ... «هرچیزی که انسان را به حرکت درمی‌آورد بایستی از راه مغزاً بگذرد... تائیر جهان خارجی بر انسان در مغزاً او منعکس می‌گردد؛ در احساس، تفکر، محرك‌ها، خواسته‌ها، دریک کلام همچون «گراش آرمانی» بازتاب می‌گردد. و در این شکل «به نیروهای آرمانی» بدل می‌گردد. حال اگر این واقعیت که انسان قاعداً در گیر «گراش‌های آرمانی» است و به تایید «نیروهای آرمانی» تن درمی‌نهد او را یک فکرت گرا (ایده‌آلیست) می‌گرداند، آن گاه هر انسانی که کمیش طبیعی رشد کرده است یک اینه آییست مادرزاد است. در این صورت چگونه می‌توان هنوز از متریالیست‌ها صحبت کرد؟»^{۲۰}

مسئله در این نیست که عمل انسانی غایتماند است یا خیر؛ بلکه مسئله این می‌باشد که آیا باید فعالیت عملی غایتماند انسان مبتنی بر موجودیت واقعی جهان عینی باشد یا خیر. در واقع فعالیت عملی غایتماند انسانی از سویی به معنای ناز خاصیت وی از واقعیت عینی است و از سویی دیگر تابع آن می‌باشد؛ از سویی دخل و تصرف در آن و از سویی دیگر تکیه به آن و استفاده از آن. انسان باید غایت خود را بر واقعیت عینی زمینه‌سازی کند و آن را بر اساس واقعیت عینی به تحقق درآورد. انسان در فعالیت عملی نه تنها به عنوان نیروی ملذی متغیر و آگاه لیقای نقش می‌کند بلکه ضمناً از خصوصیات و نیروی ماده‌ی در طبیعت همچون وسیله استفاده می‌کند. با اینکه انسان در فعالیت عملی می‌تواند باعث حرکت‌های شود که در طبیعت روی نمی‌دهد یا اینکه به این یا آن شکل پدید نمی‌آید و می‌تواند به مسیر دستوردهایی (نتیجه‌هایی) برسد که طبیعت آنها را به سلگی فرامنی آورد و یا بین طریق بدید نمی‌آورد با وجود اینها باید بر اساس قوانین خود طبیعت باشد و به کمک نیروهای خود طبیعت انجام گیرد. دقیقاً به این سبب است که پرایتیک انسانی می‌تواند به منزله‌ی مبنای عینی ای قرار گیرد که امکان دهد غایت ذهنی او واقعیت خارجی یافته و حقیقت عینی اندیشه‌ها و شناخت انسان را بیازماید.

بنوشت‌ها:

- ۱۶- انگلیس: دیالتیک طبیعت- نیویورک ۱۹۷۱ ص ۱۷
- ۱۷- همان اثر، ص ۱۸
- ۱۸- مارکس: Gründrisse، شالوده‌ی انتقاد اقتصاد سیاسی، لندن ۱۹۷۳، ص ۳۱۱
- ۱۹- مارکس: کاپیتال- چاپ مسکو، ۱۹۵۸، ج ۱، ص ۱۸۳
- ۲۰- همان اثر، ص ۵۱۲
- ۲۱- همان اثر، ص ۱۸۰
- ۲۲- مارکس: Gründrisse، مبانی انتقاد اقتصاد سیاسی، لندن ۱۹۷۳، ص ۳۶۰
- ۲۳- لینین: خلاصه‌ی علم منطق هغل، کلیات آثار، مسکو، ۱۹۶۱، ج ۱۸۷، ص ۱۸۷
- ۲۴- لینین، همان جا، ص ۲۱۴
- ۲۵- مانوئسه دون: فرباره‌ی عمل متخبابات آثار، پکن ۱۹۶۷، ج ۱، ص ۳۰۵
- ۲۶- لینین: خلاصه‌ی علم منطق هغل، ج ۳، ص ۱۱۶
- ۲۷- همان جا، ص ۲۱۷
- ۲۸- انگلیس: سوسیالیسم: تخلیل و علمی، پکن ۱۹۷۵، ص ۲۱-۲۰
- ۲۹- لینین بار دیگر در باب اتحادیه‌ی کارگری، مجموعه‌ی آثار، مسکو، ۱۹۶۵، ج ۳۲، ص ۹۴
- ۳۰- انگلیس، لوڈویگ فویریاخ و بایان فلسفه‌ی کلاسیک آلمان، پکن ۱۹۷۶، ص ۲۶-۲۷

هنگامی که تلوین می‌شوند کاملاً با عمل عینی و قوانین عینی سازگار نیستند. بنابراین در فرایند عمل لازم است اشتباهاتی که در فهم مسئله ایجاد می‌شود به موقع تصحیح گردد؛ غایت‌های خواسته شده و برنامه‌های باره موجب و ضعیت و شرایطی که پدید آمده‌اند در جریان عمل تجدیدنظر یافته و تکمیل گردد تا نقشه‌ها پیوسته کامل تر شده و به وحدت به درستی علمی برستند و ترکیبی از شرایط ذهنی و عینی شوختا بتوان در پایان روند عمل به نتایج ارزشمندی که کاملاً مطابق با غایت‌ها باشد دست یافته.

نتیجه‌ی عمل به منزله‌ی عنصر کلیدی پرایتیک چیز منفرد و مجلزی نیست. باید آن را در یووند نزدیک با تمام فرایند عمل در نظر گرفت عموماً نادرست نیست اگر فکر کنیم که عمل به عنوان محک آزمایش حقیقت یک نظریه‌ی اشناخت عمده‌ای در تیجه‌ی عمل متجلی می‌گردد. با این همه، این تمام مسئله نیست. نتیجه‌ی هر عملی عبارت است از نتیجه‌ی کل فرایند و در ارتباط نزدیک با عناصر در گیر در روند پرایتیک می‌باشد. بدون مرتبط ساختن نتیجه با کل روند عمل و با عناصر در گیر در این روند و به ویژه با غایت‌های خواسته شده در ابتدای امر، نمی‌توان موقوفیت یا ناکامی آن را لرزیلی کرد و نتیجه‌ی آن نمی‌تواند محکی باشد برای آزمون حقیقت عینی نقطه نظر یا شناخت انسان. برخی از رفقاء منکر این هستند که غایت یکی از عناصر کلیدی پرایتیک است ولذا منکر شناسایی مناسبات درونی میان غایت نتیجه‌ی عمل و غایت موردنظر می‌باشد. این پرسش پیش می‌آید که در این صورت چگونه می‌توان نتیجه‌ی عمل را به منزله‌ی محکی برای آزمایش یک اندیشه و شناخت تلقی کرد؟ (زیرا که غایت خواسته شده بیانگر شکل تجسم یافته‌ی نقشی است که اندیشه و شناخت در عمل دارند.)

باید توجه داشت که همیشه بین غایت خواسته شده و نتیجه‌ی عمل تضادی وجود دارد. نتیجه‌ی این تضاد دارای اثرات متفاوتی است. عموماً می‌توان گفت وقتی که نتیجه‌ی عمل در تفاوت کامل با غایت موردنظر است به معنای این می‌باشد که غایت «واقعیت خارجی» عینی یافته است؛ و حتی عین و ذهن را حاصل ساخته و نشان داده است اندیشه و شناخت جهان عینی که غایت بر آن متنکی می‌باشد در مطابقت کامل با قوانین عینی و وضعیت واقعی است و بنابراین حاوی حقیقت عینی است. انگلیس می‌گوید: «از همان لحظه‌ای که ما این موضوع ها را مطابق با کیفیت‌هایی که در آنها یافته‌ایم، برای امر خود به کار می‌بریم، ما آنها را به آزمایش خطانلبردار درستی با علم صحبت در ریافت‌های حسی خود می‌گیریم، چنانچه این در ریافت‌ها نادرست بوده باشند آن گاه از همان لحظه‌ای ماز فایده‌ای که یک موضوع می‌تواند همراه داشته باشد باشیست به خطاباًش و تلاش مانکام مانده است. اما چنانچه در برآوردن هدف‌های خود موقوفیت داشته باشیم و اگر بی بیریم موضوع با دریافتی (نظری) که از آن داریم، مطابقت دارد و باسخکوی غایتی است که از آن در نظر داریم، آن گاه این دلیل مثبتی بر آن است که دریافت ما از آن موضوع و از کیفیت‌هایش از این لحظه با واقعیت خارج از ما موافق است. ۲۸»

وضع دیگری نیز پیش می‌آید؛ به این گونه که نتیجه‌ی عمل ظاهراً چنین می‌نماید که با غایت در نظر گرفته شده مطابق است و غایتی را که با اندیشه‌ی ذهنی خواسته شده به تحقق درآورده است. اما گرایشی که خود نتیجه‌ی عمل در آن جهت تکامل می‌باشد و تغییری که در ارتباط با چیزی‌ای پیرامون خود پدید می‌آورد اغلب تاثیرات کوتاه‌افر (term-Short) یا با اثرات پردازمه (reaching-Far) به بار می‌آورد که کلاً خلاف غایت خواسته شده است. این نشان می‌دهد اگر چه اندیشه‌ی اشناختی که غایت ممکن است که آن بوده، می‌تواند حاوی برخی عناصر حقیقت باشد با این همه اینها کاملاً سطحی و یک جانبه و حاوی بازتاب از همراه باشند و در بردازمه طبیعت (سرشت) درونی شی و روابط مختلف آن نبوده‌اند. یک پیامد دیگر تضاد این است که نتیجه‌ی عمل، غایت موردنظر را تحقق نبخشیده است و حتی برخلاف آن می‌باشد. در این صورت باید به تحلیل مشخص مجموعه‌ی شرایطی پرداخت که نتیجه‌ی مزبور را به بار آورده است. ممکن است این باشد که اندیشه و شناختی که غایت بدان متنکی بوده، اساساً غلط بوده است. یا اینکه برنامه‌ی عملی برای انجام غایت در همانگی با مقتضیات واقعی موضوع عینی- که فعالیت عملی مستقیماً برآن عمل می‌کند- نبوده است. یا اینکه وسائل و شیوه‌هایی که در روند عمل به کار رفته‌اند نامتناسب بوده و غیره. این به معنای آن است که آزمایش اندیشه‌ها و شناخت انسان در پرایتیک نباید صرفاً با توجه به نتیجه‌ی پرایتیک صورت گیرد. بلکه باید در عین حال به

نوسانهای اقتصاد جهانی و

تاثیر آن بر رونق، رکود و بحران در ایران

فریبوز رئیس دانا

تا پایان ۱۸۴۰ تا ۱۸۴۶ سال به درازا کشید که بحرانی سخت بود کسادی ۱۸۴۰ تا ۱۸۴۶ را نیز یک بحران بزرگ می‌نامند. پس از سراسری‌نمگی ۱۸۷۵، بحرانی بزرگ دیگر از ۱۸۷۳ شروع شد و تا ۱۸۸۰ ادامه یافت، پیش از آن از ۱۸۶۹ تا ۱۸۷۳ دوره‌ی رونق و رشد تند صنعتی بود. آنها که نوسان‌هارا با انقلاب صنعتی هم‌دانستان می‌دانند در واقع این نوسان‌ها را از آستانه ۱۸۷۰ بدین سو تعقیب می‌کنند. مارکس نیز در مانیفست [۲] از بحران‌هایی سخن می‌راند که «با بازگشت دوره‌ای شان هر بار بیشتر از بار گذشته تمامی جامعه سرمایه‌داری را در عرض تهدید قرار می‌دهد». در پی نوشته‌ای در چاپ دوم جلد اول سرمایه در ۱۸۷۳ [۳] می‌نویسد: «حرکت متصاد جامعه سرمایه‌داری، خود را پیش از هر چیز در جریان گردش ادواری صنعت که به آن دچار است و شدت آن در بحران عمومی است، بر دست اندر کاران بورژوازی ظاهر می‌سازد».

سال‌های ۱۸۸۵ تا ۱۸۹۵ یک دوره‌ی رونق و یک دوره‌ی فروکش در ایالات متحده تجربه شد. قاعده غالب، عام بودن بحران‌هاست که به همه‌ی جهان، بسته به درجه وابستگی به جهان صنعتی و سرمایه‌داری مرکزی، سراحت می‌کند. اما این قانون به این معنا نیست که بحران سرمایه‌داری به گونه‌ای مکانیکی ضرورتاً همه کشورها را در بر می‌گیرد. تا ۱۹۰۵ دو ضریبه بالا و پایین تجربه شد. باز اوضاع تا حدی آرام گشت، تا این که در فاصله چنگ جهانی اول (آغاز شده در ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۰) یک دوره‌ی رونق جنگی پدید آمد. تورم شدید ۱۹۲۳ تا ۱۹۴۶ در اروپا چنان بیداد کرد که می‌گفتند برای خریدن آجبو بهتر است دوتا بخرید زیرا درست است که دومی تازمان نوشیدن اولی کمی مانده (ترشیده) می‌شود اما در دومی اثر افزایش قیمت از اثر آن در فاصله یک ساعت پیشی می‌گیرد. قیمت‌ها در فاصله‌ی تقریباً دو سال در آلمان به چند هزار برابر رسید. دوره‌ی رونق نسبی ۱۹۳۲ تا ۱۹۴۶ در ایالات متحده ناگهان در این سال جای خود را به آن چه در علم اقتصاد به عنوان «بحran بزرگ» نامیده شده است، دارد. بزرگ‌ترین سقوط اقتصاد حادث شد و به مدت پنج سال و با مکثی موقت به مدت سه سال دیگر ادامه یافت. این چنگ دوم جهانی بود که باز رونق جنگی را به ارمنان آورد. از ۱۹۴۶ تا ۱۹۶۱ نوسان‌ها کوتاه‌مدت و تعدیل یافتنی بودند که تنها تمایز آن رونق مربوط به چنگ کره (۱۹۵۰ تا ۱۹۵۴) بود. از ۱۹۶۲ با آغاز و اوج گیری چنگ ویتمام تا ۱۹۸۰ رونقی بی سابقه در ایالات متحده رواج داشت، مگر زمانی که با اولین ضریبه نفتی پس از ۱۹۷۴ نرخ رشد سقوط کرد و رونق فقط در برخی از شاخص‌ها برقرار بود. در اوآخر دهه‌ی ۱۹۶۰ اقتصاددانان مدافعان پروپاگرس نظام سرمایه‌داری چنان به وجود آمده بودند که مثال سولو می‌گفت: «بحث چرخه‌های کندراییف، نظر ژوگلار و شومپیتر اگر هم به گوش دانشجویان خورده باشد. برای آنها قدیمی و کسل کننده است.» [۴] و سامونلسن با طنز می‌گفت: از شر یکی از وظایف پژوهشی، یعنی بحث درباره‌ی نوسان‌های اقتصادی خلاص شدیم [۵].

مقاله‌ی زیر کوتاه شده‌ی سخنرانی دکتر فریبوز رئیس دانا در ۱۲ اردیبهشت (۱۳۸۴) است که تحت همین عنوان از ایله شد. متن اصلی سخنرانی قرار است توسط برگزار کنندگان همایش (سازمان مدیریت برنامه‌ریزی، دفتر مطالعات اقتصادی و همکاری‌های بین‌المللی و دانشگاه شیراز) به‌زودی به همراه سایر سخنرانی‌ها به چاپ بررسد.

مقدمه

از زمان جهانی شدن، یا بهتر بگوییم، جهانی سازی به معنای امروزین آن که در واقع از دوره‌ی «ریگانومیکس» در میانه‌ی دهه هشتاد قرن گذشته آغاز شد، برخلاف انتظارها و پیش‌گویی‌های طرفداران پروپاگرس نظم نوین جهانی، نوسان‌های اقتصادی از جهان صنعتی رخت بر تبستند و فرایند رشد، رونق و فقرزادایی همه‌ی جهان را فرا نگرفت، ناموزونی گستردگی روی به همگونی نگذاشت و مداخله‌های سیاسی و نظامی ناشی از رودروری اقتصادهای صنعتی پیشرفت‌های فروکش و بحران مهار نشدند. رویکرد من سیستمی و کلان‌نگر و روشن کار استدلالی و شامل مباحث توامان نظری و تجربی است. چگونگی وابستگی اقتصادی و نوسان‌پذیری در چارچوب شرایط اقتصاد کم توسعه بحث و بررسی می‌شود، برای نمونه‌ی ایران از تجربه‌ها و نظریه‌های اساسی و استقرار یافته یاری می‌گیرم. روندها و پویش‌ها مورد توجه این بررسی قرار دارند. بنابراین خوش‌بینی‌های تکراری دایر بر این که آن چه می‌گذرد مجموعه نهادهای سیاست‌گذاری است که در آینده بر شیرین دارد یا بدینهای ناشی از بیزار شدن از تحلیل ریشه‌ای جای خود را به کندوکاوهای تحول در نظام و پیوندهای جهانی، بهویژه بین ایران و سرمایه‌داری مسلط می‌دهد. نشان خواهم داد که شرایط خاص اقتصاد ایران جرا و چگونه آثار رکود تورمی انتقال یافته را از حیث کمی به چند برابر افزایش می‌دهد.

تغییر مسیر اصلی سیاست‌های اقتصادی از اقتصاد بی‌مهرار و روش‌های تعديل ساختاری و کاملاً برون‌گرا به سیاست‌های رشد از راه باز توزیع، برنامه‌ریزی دموکراتیک مشارکتی و سیستمی، باز پیوند و بازنگری در ارتباط جهانی و تمرکز بر کارآیی و عدالت در داخل روش پیشنهادی برای برخورداری از آینده‌ای مطمئن و حتی الامکان به دور از نوسان‌هاست.

۱- نوسان‌های اقتصادی معاصر

نوسان‌های اقتصادی فرزند دیالکتیکی سرمایه‌داری صنعتی‌اند. زیرویم شدن روندهای اقتصادی از سال‌های ۱۷۸۰ تا ۱۸۶۰، بارها از حیث آماری و تحلیل مورد بررسی بوده‌اند. مثال از بحران سال‌های ۱۷۸۰ آمریکا صحبت می‌شود که از آغاز

همچنان که با فروپاشی شوروی فوکویاما به طرب آمد و گفت تاریخ پایان یافت و بورس ترکیده بود.

در ۵ سالی که از قرن بیست و یکم می‌گذرد تقریباً همه اقتصادهای صنعتی پیشرفت‌های دچار رکود نورمی‌اند. تورم در کنار بیکاری جان سختی می‌کند. نرخ‌ها البته کمتر از جهان کم‌توسعه از جمله ایرانند، اما به خصوص در مورد بیکاری نرخ‌های بالایی ثبت می‌شوند. در آلمان تورم به بالای ۱۱ درصد در آغاز ۲۰۰۵ می‌رسد. فرانسه و ایتالیا نرخ تورم‌های تقریباً کم‌سابقه‌ای را تجربه می‌کنند. زبان در ایجاد تعادل نسبی موقوفیت‌های بیشتری دارد. اتکای همه‌جانبه‌ی انگلستان به آمریکا و خدمتگزاری در تهاجم و جنگ و مداخله تا حدی ضربه‌گیرهای را برای اقتصاد انگلستان به ارمغان آورده است. اما این جزیره‌ی کبیر نیز کماکان سرزمین رکود نورمی است.

۲- راههای انتقال بحران

اگر پدیداری سرمایه‌داری صنعتی و آغاز گسترش بلافضله‌ی آن در سطح جهانی را به دنبال تحولات فن شناختی، تجاری و سازمان اجتماعی که از اوخر قرن هیجدهم آغاز شده بود، به تقریب در اروپا در میانه‌ی قرن نوزدهم بگیریم اکنون که بیش از ۱۵۰ سال از آن می‌گذرد، شیوه‌ی خاص این گسترش در امپریالیسم نواست که تمام روندها و شکل‌بندی‌های گذشته را ژرفاده است. همه‌ی کشورهای جهان، به جز استثناهایی، به منابع مواد خام، بازارهای فروشی، سرمایه‌گذاری تولیدی و سرمایه‌گذاری‌های مالی تبدیل شده‌اند. در این چهار وضعیت هر چه از گذشته به سوی زمان حال می‌رسیم به تدریج بخش‌های انتهایی قوی تر می‌شوند. سرمایه‌گذاری‌های مالی اهمیت و سهم روزافزونی یافته‌اند. در حالی که در آغاز مرحله استعماری، حتی پیش از انقلاب صنعتی (میانه) بهره‌برداری از منابع خام کشورها اهمیت بیشتری داشت. امروز نه این که این بهره‌برداری بسیار کم‌اهمیت شده باشد، بلکه در کنار آن سرمایه‌گذاری مالی است که پیش می‌تازد.

در گذشته در مقابل کشورهای صنعتی، کشورها عقب‌مانده که محل بهره‌برداری، منابع - شامل برداگان در آفریقا - بود قرار داشتند. کمی بعد و در واقع از همان نخستین مراحل استعماری کشورها به بازارهای فروش مواد مصرفی تبدیل شدند. سپس نوبت به تقسیم کار جهانی و انتقال سرمایه‌هایی که در مرکز بازار فروشنده اشتراک روبرو بودند فرا رسید. مرحله‌ی بعدی این تقسیم کار در واقع به شراکت طلبیدن اجرای سرمایه‌های بومی بود. از همان آغاز در کنار سرمایه‌های صنعتی، اوراق سهام و قرضه و وام و سرمایه‌های مالی در حرکت بودند.

در دوره‌ی جهانی سازی حجم تجارت بالا رفته است، اما میزان تولید جهانی، به ویژه در کشورهای آفریقایی، امریکایی لاتین، آسیای جنوبی و خاورمیانه، هرگز به اندازه تجارت جهانی رشد نیافتد. از طرف دیگر الیگارشی مالی و حجم مبادلات مالی در سطح جهانی پر شتاب‌تر از آن دو افزایش می‌پائید. میزان بدھی‌های کم‌توسعه‌ها اکنون به پیش از ۲۰۰۰ میلیاردلار بالغ می‌شود. توانایی این کشورها در پرداخت اصل و فرع بدھی‌ها ناچیز است و این یکی از سنگین‌ترین سلسله‌های وابستگی است.

امپریالیسم، جهان را به جهان دارا و نادراء، یا شمال و جنوب تقسیم کرده است. رشد اقتصادی در کشورهای ندار بر حسب نیازهای ابانت سرمایه در مرکز شکل می‌گیرد. توسعه کشورهای کم‌توسعه گونه‌ای وابسته و ناموزون به خودگرفته است. درست است که در این وابستگی کشورهای سرمایه‌داری پیشرفت‌های نیز به نوبه خود به جهان تحت سلطه وابسته می‌شوند، اما آنها سلطه‌گرند و تازمانی که

هرگیری لیبرال دموکراسی همیشگی شد.

اما در دهه‌ی هفتاد و نه واقعاً به دلیل ضربه اول نفتی بلکه به دلیل بودن نوسان، از حیث شاخص‌هایی چون میانگین رشد تولید است سرمایه‌گذاری، بازدهی تیروی کار و مزدهای واقعی سقوط آغاز شد. در اقتصادهای گروه هفت نرخ‌های یاد شده از ۱۹۷۳ تا ۱۹۹۸ یک سوم تا نصف این نرخ‌ها در ۱۹۷۳ تا ۱۹۹۵ به طور کلی بودند. نرخ سودبخش صنایع تولیدی در سال‌های ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۵ را سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۰ تا ۱۹۵۰ بود. سال‌های ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۰ را با سال‌های ۱۹۴۰ درصد کمتر از دوره رکود دانسته‌اند و عجیب آن که این چرخش هنوز تا اواخر دهه شصت قرن گذشته برای اقتصاددانان سرمایه‌داری شناخته شده نبود. زواف استینگلیتر گفته بود: «قبول ندارد که جنگ‌های آمریکا ربطی به رکود اقتصادی این کشورها دارند.» مثلاً جنگ خلیج فارس به گمان او در زمانی که اقتصاد ایالات متعدد در رونق بود، آغاز شد. اما به نظر من چنین نیست. اقتصاد آمریکا در حالی باید به نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ گذاشت (و در دوره‌ی کلینتون نداشت. وقتی او طلایی را آغاز کرد) که از حیث کیفی و کمی وضع مطلوبی نداشت. وقتی کلینتون در ۱۹۹۲ ریاست جمهوری را بر عهده گرفته، کسادی کوتاه‌مدتی از اواسط ۱۹۹۰ تا آن زمان گریبان اقتصاد ایالات متعدد را گرفته بود، گرچه رشد اقتصاد حیات اندکی را از خود نشان می‌داد. جنگ عراق کمی پیش از شروع این کسادی کوتاه‌مدت شروع شد، اما معنایش این نیست که بی ارتباط با پیش‌بینی رکود بوده است. در دهه‌ی ۱۹۸۰ از رونق اقتصاد ریگانی سخن می‌رفت. البته بدھی‌ها و سیاست‌های انساطی در این دوره گسترش یافته‌اند. به هر حال با آن افزایش قیمت نفت در دهه‌ی هفتاد رشد را تضعیف و کاهش آن، رشد سرزنده‌ی گذشته را نداشت. رشد بازدهی از ۱۹۷۳ تا ۱۹۹۰ به طرز کاملاً بی‌سابقه‌ای کند بوده است. با این وصف سیاست‌های انساطی که کلینتون تا حدی آن را متوقف کرد موجب شده بودند که برای این رونق کم‌سو نیز بدھی‌ها به شدت بالا بروند. بدھی‌های دولتی از ۱۹۸۰ درصد تولید ناخالص داخلی در ۱۹۸۱/۴۶/۴ درصد در ۱۹۹۳ افزایش یافت. کلینتون کسری بودجه را از ۴/۷ درصد در سال ۱۹۹۳ به ۱/۴ درصد در سال ۱۹۹۶ و به صفر درصد در ۱۹۹۷ رسانید.

بهبودی‌های ۱۹۸۲-۹۰ و ۱۹۹۲-۹۷، هیچ کدام ثبات و دوام و جدبیت را نداشته‌اند که توانیم با برتر هم‌صدا نشویم و تمام دهه‌ی نود را دوره رکود تلقی نکنیم. (از ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۶ بازدهی نیروی کار در بخش خصوصی فقط سالانه ۱درصد رشد کرد، رشدی کمتر از ۱/۱ درصد سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۰ به ۴/۶ درصد در ۱۹۹۳ افزایش یافت. در سال ۲۰۰۲، رابت برتر [۶] بدروستی نوشت دوران طولانی گسترش اقتصادی آمریکا به پایان رسیده است و بعید است که بتوان به شرایط رونق آخری بازگشت. علت بازگشت رکود آن است که اساساً در رونق قبلی نه اقتصاد آمریکا و نه اقتصاد جهانی توانسته‌گریان خود را به طور اساسی از فروکش بلندمدتی که از ۱۹۷۰ شروع شده بود برها نهاد. این فروکش گرچه کمتر دامن زاین را گرفت. اما به واقع شامل همه‌ی جهان سرمایه‌داری صنعتی بود. به رغم سقوط سال‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۱، بازار بورس آمریکا به بالاترین نقطه اوج خود در تاریخ رسید. در غیاب فعالیت‌های تولیدی این اوج گیری چیزی جز خطرناک کردن بادکنک در حال انفجار نبود. حمله به عراق در پی شرایط کسادی ماندگار، در واقع اتخاذ دور تازه‌ای از کینزگرایی نظامی بود. دولت‌های جمهوریخواه معمولاً از روش‌های کسر بودجه کیزی بزرگ برای تزريق محرك رونق موقت استفاده کرده‌اند. اما جناح افراطی آنها نیز از کینزگرایی نظامی بیشترین بفره را برده‌اند. بوش پسر در این

در پنج سالی که از قرن بیست و یکم می‌گذرد تقریباً همه اقتصادهای صنعتی دچار رکود نورمی اند به خصوص در مورد بیکاری نرخ‌های بالایی ثبت می‌شوند

امکانات مداخله‌های سیاسی و نظامی در کنار حکومت‌های نادموکراتیک و توتالیت و به انواع و اقسام وابسته، موجب می‌شود که وقتی درآمدهای ارزی بالا می‌روند خریدهای تسليحاتی، انواع واردات و سرمایه‌گذاری‌های کم‌اثر نیز فروزنی بگیرند. واردات بی‌سابقه‌ای ایران، تشنج‌های منطقه‌ای و خالی شدن سریع حساب ذخایر ارزی کشور نمونه‌های بسیار مهمی در این مقوله‌اند.

۳- فروبستگی تورمی در ایران

اقتصاد ایران دچار رکود تورمی مژمن نیست بلکه از پدیده‌ای رنج می‌برد که من نام آن را «فروبستگی تورمی» گذاشتام [۸]. مشخصات آن به شرح زیر است:

۱- تقریباً همیشه بیکاری و کمبهره‌وری در کنار تورم وجود دارند، و این در ایران رکود تورمی نیست بلکه فروبستگی تورمی است.

۲- وضعیت بیکاری و تورم مانند الکلنجی اندکه هیچ‌یک از آن دو طرف پایی بر زمین نمی‌گذارند. سیاست‌های ضدتورمی بیکاری را بالا می‌برند بی‌آن که تورم را صفر یا حتی یک رقمی کنند. سیاست‌ها خدرکود و بیکاری تورم را گاه تا نرخ‌های بالای ۵درصد بالا می‌برند بی‌آن که نرخ بیکاری را به زیر ۱۰درصد برسانند.

۳- در بحث بیکاری با عوامل جدی مانند سرمایه‌گذاری‌های ناشی‌گذاری زاده ناپسره‌وری و رانت‌جو در بخش خصوصی سرمایه‌گذاری‌های ناکارآمد و ریخت و پاش در بخش دولتی روبه‌رویم. این سرمایه‌گذاری‌ها هر چند هم که افزایش یابند کم رشدی تولید ناخالص داخلی، کمبهره‌وری و بیکاری را درمان نمی‌کنند.

۴- تورم با توزیع ناعادلانه در آمدها شکل می‌گیرد و خود بر آن اثر می‌گذارد. وجود تورم ناشی از نقدینگی استدلال و عمق کافی ندارد و فقط بر اساس روابط علت و معلولی ساده و گمراهن‌کننده بیان می‌شود.

۵- رکود به تنهایی خود را در افت نرخ سود یا بیکاری تشنان نمی‌دهد. نرخ سود در واقع در بدترین شرایط رکود به نفع سرمایه‌گذاری‌های سوداگر و رانت‌جو بالا می‌ماند.

۶- سیاست‌های تعديل ساختاری و انشعاب‌های متفاوت آن همگی فروبستگی تورمی ایران را تشید و پابرجا کرده‌اند. اتخاذ این سیاست‌ها از فشارهای اجتماعی مربوط به گروه‌های ثروتمند، انحصار طلب، و بیهوده‌مند از ساختار بسیار ناعادلانه توزیع در آمد جدات بوده‌اند و تجوه‌هند بود.

۷- وابستگی وارداتی و وابستگی به صادرات نفت خام هم‌گوی مصرف را ناکارآمد و هم‌گروه‌های رانت‌جو و سوداگر را از حیث اجتماعی و اقتصادی تقویت کرده‌اند. این دو عامل دست به دست داده و فروبستگی تورمی را افزایش می‌دهند.

۸- بخش عمده‌ی سرمایه‌گذاری‌های دولتی در مرحله‌ای خاص به دست بخش خصوصی که شریک سرمایه‌داری دولتی هستند یا به موسسات دولتی، اما خارج از اداره نظارت برای حسابرسی و کارآمدی، منتقل می‌شود. طرح‌های عمرانی و پیمانکاری‌های مربوط به آن نمونه‌ای قابل ذکرند. چنین بیوتندی راه را بر موثر کردن هزینه‌ها سرمایه‌گذاری‌ها می‌بنند.

۹- صادرکنندگان از بیشترین بهره‌برداران منابع ملی به صورت یارانه‌های پنهانی و رانت هستند.

۱۰- فروبستگی تورمی محصول ساختارهایی در اقتصادند که تحول شان ناچیز است، کارکردها شان گرچه تغییریزیر و متنوع اما اساساً همسانی دارد و از همه مهم‌تر سازوکارشان آمیزه‌ای از نیروهای خارجی و داخلی اقتصادی اند.

۱۱- سرمایه‌گذاری‌های خارجی رونق‌هایی را ایجاد می‌کنند که گذرا و بخشی اند و توان تحول فن شناختی و سازمانی اقتصادی را به گونه‌ای ماندگار و

مدارهای سلطه به جای خود باقی است، این وابستگی کم‌توسعه‌هاست که به شدت برای حیات اجتماعی و انسانی مردم آنها خطرآفرین می‌شود. سلطه امپریالیستی و وابستگی (چه نو و چه کهن) اصلی ترین زمینه‌ساز انتقال بحران‌اند.

کشورهای سرمایه‌داری صنعتی در دوره‌ی جهانی شدن کماکان به جز مفهای دوره‌ای، در رکود تورمی گرفتارند. بیکاری، افت یا رکود دستمزدها،

و ابستگی وارداتی و وابستگی به صادرات نفت خام هم‌گوی مصرف رانکارآمد و هم‌گروه‌های رانت‌جو و سوداگر را از حیث اجتماعی و اقتصادی تقویت کرده‌اند

تهدید افت نرخ سود واحدهای بخش خصوصی، ورشکستگی‌ها و ادغام‌ها و جدا شدن‌های متعدد که با سرنوشت اقتصادی غرب عجین شده‌اند، کشورهای مرکزی را وامی دارند که با سیاست‌های مالی و پولی به گونه‌ای از بحران بگریزند که حاصل آن انتقال فشار به کم‌توسعه‌هاست. سیاست‌های افزایش بدھی و کسری بودجه در آمریکا ناگزیر به روش‌هایی می‌نجامند که دلار در آن ارباب بلا منازع گردش پول‌های کشورها باشد. سقوط نرخ دلار کشورهای کم‌توسعه واردکننده را که به واردات وابستگی دارند به پرداختهای بیشتر و نیاز به وام می‌کشاند و صادرات به این کشورها نیز مزد رقابت داخلی آنها را می‌شکند.

بدتر شدن چگونگی (رابطه‌ی) مبادله از توان ارزآوری کشورهای کم‌توسعه

می‌کاهد و آنها را به سمت استقرارن با بهره‌های بالاتر می‌کشاند. وقتی وابستگی به واردات مانند برخی کالاهای واسطه‌ای، مصرف افسار بالایی که دارای نیروی سیاسی نیز هستند و ماد مصرفی اساسی مانند غله و مواد خوارکی بالا است، تورم در کشورهای صنعتی و حمایت‌های آشکار و پنهان آنها به اضافه وضعیت انحصاری موجب می‌شوند که کشورهای کم‌توسعه هر چه بیشتر از محل پس‌اندازهای خارجی خود برای واردات برداشت کنند و در شرایط

فروبستگی باقی بمانند و رسد با دوام و ریشه‌دار را تجربه نکنند [۷]. تجربه‌ها به طور کلی نشان داده‌اند که چگونگی مبادله به زیان کشورهای کم‌توسعه آسیب‌پذیر است و شرایط انحصاری جهانی در دوره‌ی جهانی سازی تحمیلی، قیمت‌ها، کیفیت‌ها، وابستگی‌های تکنولوژیکی و ساختار سرمایه‌گذاری‌های خاص از سوی فراملیتی‌ها تحمیل می‌کنند. فرآورده‌های کشاورزی و مواد معدنی از حیث قیمت در بازار جهانی، در مقایسه با قیمت کالاهای صنعتی، به شدت آسیب‌پذیرند. بهای نفت نوسانی است. ذخایر ارزی ناشی از افزایش بهای نفت، در برابر فشارهای وارداتی و خریدهای نظامی و نیز فرار سرمایه از کشورهای مربوط خیلی زود تبخیر می‌شوند.

فرش ایران یک نمونه است. صادرات نفت مشمول مقررات تجارت جهانی نیست و بدین سان کشورهای صنعتی قادرند هر آن چه می‌خواهند بر سر قیمت نفت بیاورند، وقتی بازار نفت به دلیل فزونی تقاضای کشورهایی مانند چین یا رونق نسبی در غرب داغ می‌شود، می‌بینیم تفاوت قیمت زیادی بین نفت برنت و تگزاس از یک سو و نفت تحویلی در خلیج فارس از دیگر سو پدید می‌آید و به این ترتیب از طریق تبعیض، امکانات سودبیری کشورهای عضو اوبک کاوش می‌یابد.

نسبتاً گسترده ندارند. این سرمایه‌گذاری‌ها ساختار توزیع درآمد و مالکیت‌های سرمایه‌ای را در وضع نایه هنچار آن تقویت می‌کنند. سرمایه‌گذاری‌ها و تعهدات خارجی به صورت بیع متقابل نمونه‌ای از این نظرند.

۱۲- فروپستگی تورمی با نبود نقلات‌ها و مشارکت‌های دموکراتیک و رشد نایافتنی توان‌های اجتماعی و توان‌های فرهنگی همراهی دارند و در واقع این وجود یک‌دیگر را تقویت می‌کنند.

۴- انتقال بحران به ایران

۱- وقتی اقتصادهای مرکزی با رکود روبرو می‌شوند تقاضای شان برای شمار گسترده‌ای از کالاهای کاهش می‌یابد. این می‌تواند فروکش را به همه‌جا بگستراند. البته در مورد نفت کاهش تقاضا پیشتر جنبه نسبی دارد. کاهش در کل تقاضای نفت کمتر دیده شده است. در سال ۱۹۸۶ تکانه سوم نفتی که تکانه‌ای پایین‌بر بود، قیمت هر بشکه نفت خلیج فارس را به ۱۱ دلار تنزل داد و در سال ۱۹۹۸ تکانه چهارم نفتی که باز کاهنده بود وارد شد. در سال ۲۰۰۰ به نظر می‌رسید تکانه پنجم نفتی که از نوع بالابر وارد شده است اما این پیشتر به یک مردم عادی قیمت شباخت داشت. در

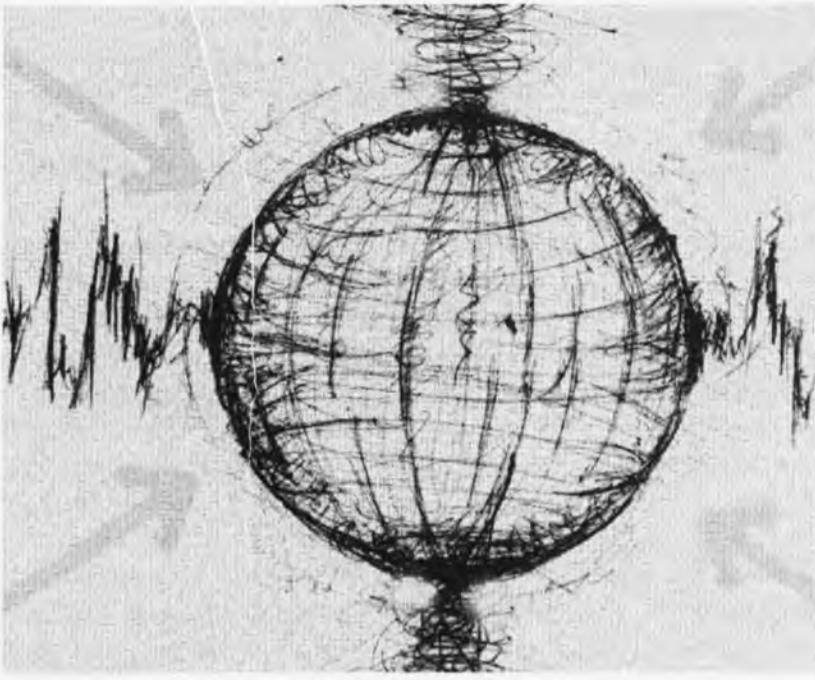
واقع تکانه‌ی پنجم در سال ۲۰۰۴ وارد شد.

در دوره‌های افت قیمت نفت اقتصاد ایران شرایط فروپستگی تورمی را شدیدتر تجربه کرده است. کمبود نسبی سرمایه‌گذاری‌ها به بیکاری بیشتر و کاهش کالاهای وارداتی به فشارهای تورمی منجر شدند. کسری بودجه دولت بیش از آن که رونق زا باشد، تورم زا بود. اماده دوره‌های افزایش قیمت نفت، واردات کالاهای مصرفی به شدت بالا رفت، سرمایه‌گذاری خالص سرانه به ازای هر نفر جمعیت فعال افزایش یافت (در ۷ سال اخیر به قیمت‌های ثابت بیش از ۴ برابر شده است) اما اشتغال بالا نگرفت. آمار بیکاری که به طور رسمی ۲/۲ میلیون نفر ذکر می‌شود، سال گذشته ۳/۱ میلیون نفر بود [۱۰]. در برآوردهای من بیکاری بیش از ۴/۱ میلیون نفر بود [۱۱].

۲- البته تورم جهانی سهم نسبتاً کمی در تورم متوسط ایران دارد.

۳- یکی دیگر از مسیرهای انتقال نوسان‌های اقتصادی به ایران مسیر معاملات مالی است. ایران البته در بازار بورس جهانی نقشی ندارد ایران در سال ۱۳۷۲ معادل ۴۲ میلیارد دلار بدھی را در حدود ۰/۴ درصد تولید ناخالص داخلی بود. کمتر کشوری در فاصله‌ای کوتاه این چنین بدھی‌های خارجی آن هم با شرایط بازپرداخت و بهره پرفشار متصل شده است. کمی بعد دوره‌ی بازپرداخت فرا رسید. بازپرداخت‌ها بنیه سرمایه‌گذاری را کاهش دادند و فشارهای تورمی را نیز زنده نگه داشتند. کاهش نسبی هزینه‌های اجتماعی و رفاهی، در همان راستای سیاست‌های تعديل بود که از سوی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی بول برای قادر ساختن کشور و به بازپرداخت بدھی‌ها تجویز می‌شد.

۴- مسیر مهم دیگر برای انتقال نوسان که به تشديد فروپستگی تورمی کمک می‌کند، فرار حساب شده و گزینش مغزه است. شرایط اجتماعی و اقتصادی که روندهای فروپستگی را تقویت و به خصوص تعیض، نابرابری، بادآوردنگی ثروت و محرومیت اجتماعی و علمی و سیاسی را دامن می‌زنند، عامل فرار مغزاها از



یک سو و بی اعتماد شدن ماندگارها در کشور از دیگر سوست.

۵- چگونگی مبادله میان ایران و کشورهای اصلی صادرکننده کالاهای صنعتی به ایران، تقریباً در همه‌جا و در فاصله سال ۱۳۷۰ تا ماه پایانی ۱۳۸۳ خراب‌تر شده است. استثنایاً مربوط به صادرات فرآورده‌های پتروشیمیایی است که در تکانه پنجم نفتی، بهای آنها نیز بالا رفت. به جز آن باقاطعیت می‌توان گفت که به طور کلی و با بیان متوسط به ازای ۱۰۰ واحد ارزش که صادر کردۀ ایم رقمی کمتر از ۱۰۰ گرفته‌ایم که آن نیز بیوسته کاهش یافته است. در فاصله‌ی هفت سال ۱۳۷۷-۸۳ سالانه در حدود سه میلیار دلار به طور متوسط از ایران ارز خارج شده است. صادرکنندگان از مزایای رانت‌ها و امتیازهای ویژه‌ای برخوردار شدند و فشار آنها بر چگونگی منابع زیرزمینی (شامل آب) بسیار بالا بود. به این ترتیب اقتصاد غرب از طریق خراب کردن چگونگی مبادله اقتصاد ایران را مورد بهره‌کشی کار و منابع و لطمehای زیست‌محیطی کرد.

۶- یکی از خسaran امیزترین جنبه‌های اثرگذاری خارجی، اجرای سیاست تعديل ساختاری بود. بخشی از این سیاست که به نام آزادسازی اقتصادی به کار می‌رفت، در واقع کارش یله‌سازی بازار و بی‌مهراری آن بود (لازم است واژه‌ی «ازاد» را در اینجا نجات دهیم). این گونه آزادسازی در کنار سیاست خصوصی‌سازی کار می‌کرد که آن نیز به یک خصوصی‌سازی عادلانه، اجتماعی و کارآمد منجر نشد و در واقع به نوعی به انتقال اختصاصی سرمایه‌های ملی به شماری از صاحبان ثروت انجامید. بازار بورس تهران و شعبه‌های استانی که مدام در حال رشدند، در واقع به جای کمک به

تولید، بیشترین نیرو را برای ایجاد «اقتصاد حبابی از نوع شکننده کم‌توسعه» به کار برد است. هیچ سند و تحقیق و گزارشی در دست نیست که نشان دهد خصوصی‌سازی‌ها منجر به افزایش بهره‌وری متوسط و نهایی، اشتغال، صادرات و رشد ماندگار شده باشند.

۷- خریدهای نظامی و هزینه‌های تسليحاتی که با فشاری گاه به گاه فزاینده، اما همیشه موجود امپریالیستی، به ویژه از طریق برخی کشورهای همسایه متوجه

جدب سرمایه‌های خارجی تنها با امنیت سرمایه‌گذاری تامین نمی‌شود شرط لازم دیگر آن امنیت کار است

البته ضروری است - تأمین نمی شود شرط لازم دیگر آن امنیت کار است. به این ترتیب حمایت های اجتماعی لازم و موثر، نیمه های اجتماعی، حمایت از تشکل کارگری مستقل برای دفاع از تثیت دستمزد و جز آن از جمله تمدهای حفظ قدرت خرید داخلی است که باید در کنار سیاست های ضد تورمی اساسی به کار بروند.

صندوقدخای ارزی باید از وضعیت آسیب پذیر فعلی خارج شود و به مثابه سدی که مخزن آب پشت آن قابل کنترل است کار کند و نه سدی که شکسته و سوراخ و نفوذ پذیر است.

سیاست های باز توزیع، جهت دهن و مهار می توانند شرایط را برای حذف بورس بازی، معاملات شهام قماری، دست به دست شدن دارایی های دولتی و خروج آن به عنوان اقلیت محدود و کنترل تورم کار کنند. در کنار آن باید سیاست های «باز توزیع همراه با رشد» جایگزین سیاست تعديل ساختاری شود. سوگیری اشتغال باید به جای سوگیری درآمدی بشیند.

تمدهای سیاست خارجی با قوی سازی ساختار تولید ملی و بالا بردن توان رقبتی هم ساز است. اگر ساختار تولید ملی تقویت نشود و رشد اقتصادی درون رزا و مطمئن ظاهر نگردد نظام جهانی که تحت سلطه اقتصاد های صنعتی سرمایه داری است اقتصاد ملی را بیش از این زیر ضربه می گیرد. وارد شدن به نظام اقتصادی جهانی، اگر تمدهای رشد توان با برایری بیشتر و اقتصاد دموکراتیک بیش گرفته نشوند همان نتیجه را می دهد که قبل از این که «فرو شدن به کام نهنگ جهانی سازی» [۱۵].

- فهرست منابع:**
- برای اشخاصی کلی با این مقوله ها به مأخذ زیر مراجعه کنید:
- ۱- پاتری، راوی، فرمان فرقه، ۱۹۹۰، ترجمه هی خسرو اسدی، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی تهران، ۳۶۸، فصل ۲.
 - ۲- مارکس کارل و انگلش فردیسک، مانیفست کمونیست، ترجمه حسن مرتضوی و محمود عبادیان، در کتاب مانیفست پس از ۱۵ سال، نوشه تی ثوبانی و کاین لیز، نشر اکه، تهران، ۱۳۸۰.
 - ۳-Marx Karl, Capital, Vol. ۲, Lawrence and Wishart.
 - ۴- برتر راپرت، بحران در اقتصاد جهانی، ترجمه هی حسن مرتضوی، نشر اختن، تهران، ۱۳۸۲، صفحه ۲۲ و ۲۴.
 - ۵- برتر راپرت، همان، ۱۳۸۲.
 - ۶- برتر راپرت، همان، به نقل از شکوهای و اقتصاد بادگنکی: آمریکا در اقتصاد جهانی، انتشارات ورسوس، اورلند، ۲۰۰۲.
 - ۷- در این باره مراجعه کنید به: برتر راپرت، باز تولیپالیسم تا رکود؟ به سوی بحران سرمایه داری جهانی، ترجمه حق شناس و ساعی، در کتاب گفتگو بین المللی مارکس جلد سوم، پاریس، سپتامبر ۱۹۹۸، انتشارات اندیشه و پیکار.

8-Raisdana Fariborz "Political Economy of Poverty in Iran in Democracy, Human Rights, and Islam in Modern Iran; ... Vichol kim, Herriette Sinding Aasen and Shirin Ebadi, PP 361 - 393

- و نیز:**
- رنیس دانا، فریبرز، جهانی سازی قتل عام اقتصادی، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۸۳، فصل های ۲ و ۴.
- ۹- رنیس دانا، فریبرز، اقتصاد سیاسی توسعه، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۸۱.
- ۱۰- بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، نماگرهای اقتصادی، شماره ۲۷ (سرمایه چهارم و شماره ۳۷) (۱۳۸۰).
- ۱۱- رنیس دانا، فریبرز، جهانی سازی قتل عام اقتصادی، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۸۳، فصل ۲۵.
- ۱۲- رنیس دانا، فریبرز، جهانی سازی قتل عام اقتصادی، همان.
- ۱۳- بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، نماگرهای اقتصادی، شماره ۳۷.
- ۱۴- رنیس دانا، فریبرز «حساب تسویه شد»، ماهنامه صنعت حمل و نقل، شماره ۱۴۰، دی ۱۳۸۱.
- ۱۵- رنیس دانا، فریبرز «شیرجه در استخراج که آب ندارد»، ماهنامه صنعت حمل و نقل، شماره ۲۶ شهریور ۱۳۸۰.

اقتصاد ایران استه سهم زیادی از منابع ملی را به سمت خود جذب می کنند. امپریالیسم که روش کینزگرانی نظریم را کم بازیابیش می گیرد از طریق نالمن گردن منطقه ای، هزینه این سیاست را بر دوش کشورهای منطقه از جمله ایران می اندارد.

-۸- اثر تقسیم کار جهانی یکی نیز این است که اقتصاد ایران به نادرست برخی از سیاست های صنعتی را پیش می گیرد و آن را نشانه رشد خالص صنعتی می داند. اما این سیاست ها در واقع چیزی نیستند جز خریدهای بیشتر از کشورهای صنعتی غربی به جای رشد حمایت شده های منطقی در جاری چوب اقتصاد دموکراتیک از صنایع داخلی، نمونه ای آن صنایع خودرو سازی است که با یا گناردن به مرز بالای یک میلیون دستگاه در سال از دھامی بسیار خطرناک و ناکارآمد ساز را به ویژه در شهرهای بزرگ کشور ایجاد کرده است و در عین حال به شدت خود را به قطعات خارجی متکی می کند. با این وصف کماکان بر طبل واردات خودرو کوپیده می شود.

-۹- شرایط اقتصادی دشوار، نابسامانی توزیع درآمد گسترش فقر، افت دستمزدهای واقعی، افزایش بیکاری و پایین آمدن قدرت خرید از یکسو، نظارت های رفاه جوانه و مبتنی بر توسعه همگانی را کم می کند و دولت را مسؤولیت گریز می سازد و از سوی دیگر به اشکال مختلف راه های کنترل نارضایتی ها را به انواع و اقسام می گشاید و این به زیان رفاه اقتصادی و دموکراسی تمام می شود. در چنین شرایطی امپریالیسم پهلوی می تواند فضای گردآورده تیره و مبهم ایجاد و به اتهام پراکنی و ریاکاری در دفاع از دموکراسی دست بزند. هموارتر می سازد.

۵- راه حل چیست؟

نمی توانیم همه جهان را به میل خود تغییر دهیم اما قرار نیست تسلیم بی اراده بازارگرانی و جهانی سازی تحمیلی شویم. نمی توانیم مسیر تاریخ را عوض کنیم اما قرار نیست با وادارگی و گوش عقب ماندگی گرفتن در این مسیر قرار بگیریم. نمی توانیم یک شب همهی عوامل را دست یابی به مازاد اقتصادی بالقوه خود به کار گیریم، اما قرار نیست شاهد هر ز روی منابع باشیم. نمی توانیم به مداخله دولت های ناکارآمد و خودمحور دل بدھیم اما قرار نیست از داشتن دولت دموکراتیک و نظارت ها و نظارت های اقتصادی دست بشویم. نمی توانیم واقعیت های نظام سرمایه طاری جهانی را انکار کنیم اما قرار نیست خواست های دموکراتیک و جامعه مدنی مبتنی بر اقتصاد مردم گرا افزاموش کنیم. نمی توانیم به آسانی جلوی نفوذ آثار منفی بحران و مسائل اقتصادی جهانی را به داخل اقتصاد ملی بگیریم اما قرار نیست برای این تهاجم راه باز کنیم یاد ر د توان خود ضریبه گیر بر سر راه آن نگذاریم. از این رو حمایت از اقتصاد ملی به گونه ای مشارکتی و دموکراتیک توصیه می شود.

سیاست های تعديل ساختاری که سال هاست مصیبت ها و آثار منفی خود و جاده صاف کنی برای حرکت بولوزرهای رکود جهانی که هنفشان تخریب اقتصاد ملی است را تحمیل می کنند باید قاطعه نه کنار گذاشته شوند. آثار سیاسی این فاصله گیری از طریق دلگرم شدن مردم پشتیبانی های عمومی و رشد ابتكارهای سازنده خصوصی در اقتصاد جیران می شود. وقتی هزینه های اجتماعی بیکاری به ویژه آسیب های اجتماعی گستره در ایران به تدریج کنترل شدند هم صرفه جویی و هم روندهای اقتصاد مردم سالاری شکل می گیرند. سیاست های تعديل ساختاری منجر به فساد ریخت و پاش، بیکاری و تورم شدند. متوقف کردن سازوکار پدید آورنده این مسائل در واقع روی گرداندن از روش های منجر به انتقال رکود است.

سیاست گذاری های اقتصادی باید با خرد برنامه ریزی دموکراتیک و نگرش سیستمی و همه جانبه به اقتصاد همراه باشند. خصوصی سازی، رها کردن بازار به امان خود بایز گذاشتن دست صاحبان قدرت برای تحمیل نابهنجاری های معطوف به سود شخصی آن اقلیت باید جای خود را به اقتصاد مردم گرا و مشارکتی و به کارگیری گستره ابتكارها و ایفای نقش خصوصی بدهد.

جنب سرمایه های خارجی و کارکرد موثر آن تنها با امنیت سرمایه گذاری - که

جنبش کارگری

در آمریکا

علی رضا تقی

اجتماعی

اما AFL, CIO کار عظیمی انجام دادند، در صد کارگران سازمان یافته را در ایالات متحده از ده درصد به یازده درصد افزایش دادند، که به مفهوم سازمان دادن یک میلیون نفر بیشتر بود. تنها یک جنبش اجتماعی می‌تواند مردم را در یک چین سطحی سازمان دهد. علاوه بر آن در بررسی ساختار اصلاحاتی که می‌تواند اتحادیه‌ها را موثرتر کرده و قدرت آنها را متوجه کند، جنبش کارگری نیاز به برنامه‌ای دارد که می‌تواند الهام‌بخش مردم برای سازمان دادن خودشان باشد، به گونه‌ای که شخص برای طرح تقاضای اساسی نتسد و بحث همیشگی که هر بیشنده‌ای که نمی‌تواند در کنگره سال بعد تصویب شود ارزش بحث کردن را ندارد را کنار بگذارد. مردم نیاز به رشد دارند و قول دادن برای تقویت آنها در مواجه شدن آنان با خطرهای که آنها به خوبی می‌شناسند و منتظر آن هستند، کافی نیست. بارها و بارها برای بیش از یک قرن کارگران نشان داده‌اند که خواهان مبارزه برای بهتر شدن آینده کودکانشان و اجتماع‌اشان هستند، حتاً آن هنگام که درباره‌ای آینده تردید دارند. امانتها یک مساله جدید، یک غم اجتماعی رادیکال می‌تواند الهام‌بخش آنها در حرکت متمهدانه و هم‌چنین ایدآل‌ها و فعالیت‌های ضروری در جهت بازسازی جنبش کارگران باشد.

سازماندهی اتحادیه حق کارگران است، اما این مساله غالباً بر روی کاغذ قرار دارد. تجاوز به حقوق کارگران در مورد ایجاد اتحادیه باید با همان شدت پاسخ داده شود که برای حمایت از حقوق مالکیت خصوصی انجام می‌شود. بیرون کردن یک کارگر به خاطر پیوستن به اتحادیه، باید مجازات زندان داشته باشد.

امروزه به جای این مساله این کارگران هستند که در یک سوم از تشكیل‌ها اخراج می‌شوند. شرکت‌ها همواره تمام اجتماعات را پسته و تعطیل می‌کنند و تهدید می‌کنند که با همه افاد و تشکیل‌ها همین کار را می‌کنند. شکستن اعتراض و از هم پاشیدن اتحادیه به عنوان رفتار عادی شرکت‌ها پذیرفته شده است. و هیچ گونه مجازات مناسبی برای شرکت‌هایی که حقوق کارگران را پایمال می‌کنند و اغلب کارگران آن را می‌دانند، وجود ندارد. علاوه بر آن سلاح جدیدی نیز وجود دارد، همانند اتحادیه‌های نوع جدید شرکت‌ها، که در زرادخانه‌های ضد اتحادیه‌ای آنها وجود دارد. تشدید بیکاری و روش‌هایی اجتماعی شبه رفاه، کارگران را در برابر یکدیگر قرار می‌دهد به گونه‌ای که با یکدیگر رقابت داشته باشند و وحدتی را که آنها برای سازمان یابی نیاز دارند از میان می‌برد.

میلیون‌ها کارگر به خاطر از دست دادن کارشان و یا خطر از دست دادن آن در شرایط سختی زندگی می‌کنند. کارفرمایان برای بالا رفتن قیمت سهام کارخانه، آن را چاپه‌جا کرده و تعداد کارگران آن را کاهش می‌دهند. حکومت خدمات اجتماعی را قطع کرده و دریافت کنندگان خدمات رفاه اجتماعی را به سمت بازار کار می‌راند، بازار کاری که قیلاً به سیله میلیون‌ها مردمی که قادر به یافتن کار نشده‌اند اشیاع شده است.

بدون صحبت کردن مستقیم با کارگرانی که به بدیختی کشیده شده و ترس از بیکاری دارند، اتحادیه‌ها هرگز نمی‌توانند میلیون‌ها نفر را برای سازمان یابی مقاعده کنند، تا آن که خطر از دست دادن شغلی را که هنوز دارند بپذیرند. حکومت‌ها و شرکت‌های بزرگ داشتن کار و خطر از دست دادن آن را به عنوان یک امتیاز در دست دارند، اما اتحادیه‌ها باید از کار به عنوان یک حق دفاع کنند. و برای حفظ این حق کارگران نیاز به قوانینی دارند که از مهاجرت سرمایه‌ای جلوگیری کند، و توافقی وسیعی به آنان برای کنترل بر روی سرمایه شرکت‌ها بدهند. در این ضمن، سازماندهی کارگران بیکار باید بسیار اهمیت داشته باشد و همانند سازماندهی آنان در محل کار باشد.

از آن جا که از میان برداشتن فقر در بیشتر نقاط جهان برای تولید در حال

آیا جنبش کارگری الهام‌بخش کارگران است و با تصمیمی امیدوار کننده برای رسیدن به نیازهایشان و به دست اوردن آرزوهایشان می‌تواند حرکت انجام دهد یا آن که تمایل به کاستن انتظارات کارگران و محدود کردن آنان دارد؟ محدودیت تحت فشارهایی که سیستم اجتماعی به آن اجازه می‌دهد. روزنامه‌نگار مسایل کارگری دیوید باکن تعارضاتی را که جنبش کارگری با آنها روبرو است مورد بررسی قرار می‌دهد. AFL, CIO (دو اتحادیه کارگری در آمریکا) این بحث را در دوره‌ی آینده پیش رو دارند: «کارگران نیاز به یک تصمیم رادیکال دارند» دیوید باکن دوم را نویه ۲۰۰۵.

به مدت چهل سال رهبران AFL, CIO «جوج مینی» و «لان کیرکلن» به کارگران غیرسازمان یافته به طور کلی به عنوان یک تهدید نگاه می‌کردند. آنها فعالین جناح چپ را از اتحادیه اخراج می‌کردند و شعار اتحاد را به زبانه‌دانی انداختند. دایناسورهای کار اتحادیه‌ها را به صورت محل شغل در اورده بودند، آنها اعضا را به صورت پرداخت کنندگان حق عضویت می‌دیدند، در حالی که نیازهای کارگران را به کلی نادیده می‌گرفتند. یک دهه پیش رهبران جدید به زور وارد اداره AFL, CIO شدند این حادثه به دنبال بحرانی بود که اتحادیه را تضعیف کرده و قدرت سیاسی آن را کاهش داده بود و نسل جدید از فعالین کارگری عصیانگر را به تقاضا برای تغییر در روش‌ها و ادراست. این ده سال اهمیت زیادی برای اتحادیه‌ها داشت. تلاش‌های زیادی صورت گرفت تا آن که کارگران مزارع توفرنگی در «واتسویل» سازمان یابند، هم‌چنین کارگران «آزت» کار در نیویورک و نیوجرسی، کارگران دامداری و بسته‌بندی گوشت در جنوب و کارگران مراقبت‌های پزشکی سراسر کشور.

تنها در عرض یک سال پیشرفت سازماندهی به آن میزان سریع بود تا بتواند از سقوط وزنه اتحادیه‌ها جلوگیری کند سایر دست اوردها عبارت بود از پیشرفت در سیاست‌های مربوط به کارگران مهاجر، و در بعضی نواحی در ارتباط با سایر کارگران در کشورهای دیگر. هر چند پیشرفت در این زمینه به اندازه کافی سریع نبود. شرکت‌های بزرگ و سیاست‌های دولتی که در خدمت آنها بود به عنوان خطری جدید در برابر اتحادیه وسیع از ده سال پیش ظاهر شدند اولیه پیشنهادهایی به سیله اتحادیه پرستاران و سایر اتحادیه‌ها از روزنامه‌نگاران CWA گرفته تا در شکه‌چی‌ها و گاری‌چی‌ها پاسخ مثبتی به این بحران بود. آنها شروع به بحث‌هایی در ارتباط با نیروی کار و مسایل مورد نیاز آن کردند و موضوع را به طور کلی درباره جلوگیری از انحراف اوضاع و روسای مطرح کردند - یعنی مساله سازماندهی - که در مرکز مسایل قرار داشت. عده زیادی از کارگران را که مستقیماً به اتحادیه کمک نمی‌کردند سازمان دادند. دستمزدها تحت فشار اتحادیه‌ها افزایش یافت، به خصوص دستمزدهای کارگران غیراتحادیه‌ای. اتحادیه‌های قوی تر سیاستگذاران را مجبور کردند تا آن که مراقبت‌های بهداشتی بین‌المللی، هم‌چنین امنیت شغلی را به رسمیت بشناسند، و آموزش و پرورش پس از دبیرستان، که به صورت آرزوهای دست نیافتنی بود، به عنوان تقاضاهای قانونی میلیون‌ها مردم به رسمیت شناخته شود.

واقعاً نیاز دارند بجنگند و نه آن که با مذکورات خصوصی که دستگاه دولت محافظه کار و کنگره آن را قبول کنند، به خواستهای خود برسند. وضعیتی که در کتوانسیون لس آنجلس AFL, CIO به وجود آمد (که خواهان پذیرش مهاجرین، لغو موافع استخدام، و جلوگیری از طرح های درباره کارگران خارجی بود) می تواند در زندگی واقعی به دست آید یک حرکت جدید برای به دست آوردن حقوق شهروندی، نیاز به پیوند با حقوق مهاجرین دارد که درباره برنامه واقعی اشتغال و همچنین اشتغال کامل در اقتصاد باشد. این مساله نیاز به حرکت مثبتی دارد که جوامع از هم پاشیده رنگین پوست، به خصوص جوامع افریقایی - آمریکایی را در بر می گیرد.

بعضی اتحادیه ها به خصوص (HERE) از گفتگو گذشته و پیشنهادهای واقعی درباره حقوق مهاجرین و پیدا کردن کار برای جوامع مهاجر را رایه داده اند. اما این تنها یک گام به سمت وحدت است و این مساله قبل از وسیله طرح های درباره برنامه های کارگران جدید خارجی به خطر افتاده است، که در آن برنامه ها کارگران مهاجر را رو در روی کارگران بیکار قرار می دهد به همان ترتیب که رایزنی های کار فرمایان ادامه می پابند، کارگران شاغل و مهاجرین به هم نزدیک می شوند. یا شرکت ها می توانند که نیروی کار را در سطح پایین رو در روی یکدیگر قرار دهند، یا آن که نیروی کار خود را در مبارزه برای منافع مشترک وحدت می بخشند.

هنگامی که دستگاه اداری قدیمی کیرکلن و «تام داناهو» (دو رهبر اتحادیه ای) در ۱۹۹۵ شکست خوردند، فعالیت در تمام زمینه های جنبش AFL, CIO کارگری منتظر بودند که پرچم چنگ سرد را پایین بباورند.

سیاست خارجی سرد کارگران اتحادیه های مارا از کارگران در سراسر جهان جدا کرده بود و غالباً کارگران را تسلیم سیاست خارجی ایالات متحده کرده بود.

تقاضا برای تغییر این سیاست بعضاً به وسیله فشار وارد آمده از طرف «فتا» در مورد آگاهی یافتن میلیون ها کارگر آمریکایی به وجود آمد. برای اولین بار در دو دهه گذشته، فشار از پایین وارد شد از طریق اتحادیه های

محلي، افراد در رده های مختلف خواهان آن بودند که جنبش کارگری به دنبال وحدت با کارگران خارجی که منافع همه را تامین کند. در هنگامی که سرنوشت میلیون ها کارگر آمریکایی وابسته به سیستم بین المللی تولید و بازار است این مساله با اهمیت است. رشد شمار کارگران، چه در داخل و چه در خارج اتحادیه ها امروزه به عنوان پاسخ مناسبی برای جهانی سازی که رفاه را تبلیغ می کند، شناخته می شود. برای اولین بار از دهه ۱۹۴۰ میلیون ها تقریباً از کارگران ایالات متحده می توانند و توانسته اند به یک مبارزه رو در رو با بازار آزاد جهانی کشیده شوند، از سیائل گرفته تا میامی.

سیاست های نتولیبرالی که به وسیله ایالات متحده و سایر کشورهای ثروتمند تحمیل می شود به استانداردهای زندگی، حقوق کارگران و بخش های رفاهی در همه جا حمله ور می شود. علاوه بر آن آنها به صورت تحلیلی، مساله جنگ در برابر ترور را بهانه ای برای کاربرد زور برای تحت فشار قرار دادن مخالفین به کار گرفته اند. جنبش کارگری ایالات متحده می تواند و باید بیشتر، خود را وقف صلح کند، زیرا استانداردهای فرسوده و خصوصی سازی برای سرمایه شرکت ها، و همچنین صادرات بیشتر برای مشاغل و تولید به کار گرفته می شوند.

حرکت مشکل آفرین است دفاع از استانداری های زندگی کارگران در سراسر جهان مساله ای با اهمیت است که برای دفاع از خود ضروری است. همان منطقی که برای جنبش جهانی کارگران وجود دارد باید به همان گونه شامل یک کارگر در بنگلاش نیز باشد و به همان میزان کارگران غیر اتحادیه ای را که به خیابان ریخته شده اند نیز در بر گیرد. در حالی که درصد کارگران سازمان یافته در دهه اخیر هر ساله کاهش یافته است، اتحادیه ها به بیشتر فته های بزرگی در دریافت ایده های آلترناتیو استراتژیک برای فعالیت قدیمی اتحادیه ها «منیز» و «کیرکلن» رهبران قبلی AFL, CIO دست پیدا کرده اند. اگر این ایده ها گسترش یافته و توسعه یابد، زمینه وسیعی را برای قوی تر کردن اتحادیه ها فراهم می کند و آنها را به صورت عمیق تری در جوامع کارگری نهادینه می کنند.

دو پیشنهاد در پایان ده نکته ای که اتحادیه پرستاران (SELV) برای نشان دادن این ایده های استراتژیک آغاز کرده بود، آمده است، اما نتوانست حرکت جدیدی را به وجود آورد. آن پیشنهادها به صورت متفاوت که درباره حقوق شهریوری و ساختن یک جنبش کارگری جهانی بودند. تغییر در شیوه مهاجرت نیروی کار که تبدیل به اساس شده بود اتحادیه ها را به جای آن که در برابر آنها قرار دهد. در کنار نیروی کار مهاجر قرار داد این تغییرات، اساسی را برای اتحاد بین نیروی کار و جمعیت های مهاجر فراهم می آورد، که بر مبنای منافع دو طرف قرار داشت و کارگران و اعضاء اتحادیه ها را به طور کلی برای مبارزه در به وجود آوردن

جامعه ای که بر مبنای جذب قرار داشته باشد، به جای آن که دفع کند، فرا می خواند. اما این شیوه عموماً منجر به کسب حمایت برای مبارزات سازمان یافته اتحادیه ای می شود و به ندرت به دفاع از جمعیت های مهاجر می انجامد. همان گونه که این جمعیت ها به دنبال هیئت رئیسی یازده سپتامبر مورد حمله قرار گرفتند. زمانی که ۴۰/۰۰۰ نفر از خدمه فرودگاه ها کارشنان را به خاطر وضیعت اقامت شان از دست دادند هر کارگری به سختی اعتراض کرده و فریاد زد. اتحادیه هایی که خواهان اخراج کارگران مهاجر از کارشنان بودند، چون احساس می کردند منافع شان تامین می شود، مرتکب

اشتباه بزرگی شدند این مساله هنگامی که بوش از تشکیل اتحادیه جدید کارگران فرودگاه جلوگیری کرد با هم در آمیخت. یکبار دیگر حمله به حقوق مهاجرین در ادامه خود، حمله به حقوق کارگران عادی را به همراه آورد، حرکتی که منجر به اعتراض همگانی شد. و به جای سکوت بیشتر، همگانی را گسترش داد.

کارگران نیاز به شیوه های صریح و بدون پرده پوشی دارند تا آن که بتوانند از حقوق شهریوری همه بخش های جامعه ایالات متحده دفاع کنند و امیدواریم که در دوره حکومت بوش در یک نبرد رویارویی از حقوق همه شهریوریان دفاع کنند. اگر جنگ در برابر ترور کارگران از ترس به سکوت و داشته است کارگرانی هستند که آن قدر اعتماد نفس داشته باشند تا کار (و آزادی) خود را در پیوستن به اتحادیه ها در معرض خطر قرار دهند. مردم در خارج از اتحادیه ها از حقوق کار دفاع می کنند این در صورتی است که این حقوق کار بخشی از حقوق شهریوری و سیاست های اجتماعی برای حفاظت از حقوق کار به عنوان حق شهریوری باشد. ملاحظات سیاسی در واشنگتن نباید سیاست نیروی کار در مورد مهاجرت و حقوق شهریوری را جهت دهد. کارگران نیاز به حرکت دارند تا برای آن چه که



کارگران باید به اتفاقه کافی قدرت سیاسی داشته باشند تا به فقر، بیکاری، نژادپرستی و تعییض خانمی دهد.

آنها اظهار می‌دارند که فقر اهمیشه با مانیستند. امروزه بزرگترین مشکل ما پیدا کردن همان راههای است که اتحادیه‌ها می‌توانند آگاهی کارگران را تحت تاثیر قرار دهند به همان ترتیب که مردم فکر می‌کنند. حرکت جدید برای سازماندهی کارگران نمی‌تواند به سادگی مربوط به داشتن پول و افزاد سازمانده و یا آگاهی بیشتر و تاکتیک‌های نوآورانه و یا تغییرات ساختاری شد، هر چند که این مسائل نیز لازم است. در طی دروهای که ما در آن زندگی می‌کنیم هنگامی که اتحادیه‌ها به وسیله جهش‌های کیفی رشد کرده‌اند فعالیت‌های آنها بر روی سازماندهی خود کارگران قرار داشته است و نه آن که به عنوان گروه‌هایی که به وسیله رهبران تعیین شده از طرف ستاد مرکزی فرماندهی شده باشند.

کارگران اگر بخواهند بدین طریق عمل کنند باید درک مشخص تری از منافع خودشان داشته باشند و اعتقاد داشته باشند که تغییرات اجتماعی وسیع ممکن است. آیا جنبش کارگری چنین تصوری از چنین جامعه‌ای دارد که قادر باشد

کارگران را برای مبارزه و فناکاری در راه آن آمله کند؟

تصمیم رادیکال جنبش کارگری در دهه‌های قبل از به صورت جنبش قوی تری در آورده بود. از نست دادن امکانات در شبه سرخ دهه ۱۹۵۰، بسیاری از اتحادیه‌ها را از توانایی هایشان در الهام بخشیدن به کارگران محروم کرد. این مساله تصادفی نبود که اعضای اتحادیه‌ها کاهش یافتد.

تاریخ به ما می‌گوید که اینده‌های رادیکال همواره قدرت تغییر داشته‌اند به خصوص اینده‌هایی که حتا اگر شما آن قدر زنده نباشید که تحقق آن را بینید، ولی اگر برای آن مبارزه کنید فرزندان شما آن را خواهند دید. در دهه ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ این اینده‌ها در دونون اتحادیه‌ها به وسیله سازمان‌های سیاسی چپ تبلیغ می‌شد.

یک فرهنگ رادیکال عمومی آنها را تقویت می‌کرد. امروزه بسیاری از اتحادیه‌ها این جنجال چپ را ندانند. آیا خود جنبش کارگری می‌تواند این نقش را ایفا کند. در بدترین وضعیت اتحادیه‌ها نیاز به یک هسته وسیع از فعالین در همه سطوح دارند که از اینده‌های رادیکال در مورد حقوق اجتماعی ترسند و بتوانند خودشان را به سرعت به زندگی اقتصادی کارگران ارتباط دهند. و از آن جا که اینده‌های خوب اگر نتواند مردم را غنی کنند، بی ارزش است. جنبش کارگری قادر خواهد بود درباره‌ی این مسائل به بحث پیردادز تا کارگران از حالت در خود بیرون بیایند. در یک دوره هنگامی که بسیاری از اتحادیه‌ها نظرات خودشان را دنبال نکرند و یا آن که به سمت منافع اشخاص چرخیدن، دقیقاً نیاز به مخالفت داشته‌اند.

این لحظه بسیار با اهمیت است، به گونه‌ای که مناظره و بحث‌های ملی می‌تواند نتایج واقعی برای زندگی آینده داشته باشد. این مساله می‌تواند یک جنبش قدرتمند را برای سازمان دادن یک وحدت خود «بوش» در کوتاه‌مدت آماده کند و هم‌چنین یک حرکت سیاسی عمیق را در درازمدت سازمان دهد.

دوران حاضر همانند دهه ۱۹۲۰ نیسته که در آن پر از اتحادیه‌های کارگری بود و هم‌چنین شورش‌ها و اعتصاب شکستن‌ها و نبود حقوق قانونی برای کارگران. یک دهه بعد این موانع از میان رفته بود یک انفجار ناگهانی از میلیون‌ها نفر در دهه ۱۹۳۰ به وجود آمد همراه با رادیکالیزه شدن به وسیله فشارهای و فعالیت چیزگاه‌ها که شرکت‌ها را مجبور کرد نیروی کار را برای اولین بار در تاریخ به رسمیت بشناسند. تغییرات جاری که در اتحادیه‌های ایالات متحده به وقوع پیوسته است می‌تواند آغازی برای ایجاد تغییرات وسیع و عمیق باشد اگر چنین باشد، موانعی که امروزه اتحادیه‌ها با آن مواجه‌اند می‌توانند از نظر تاریخی همانند موانعی باشد که در دوران قبل وجود داشته است.

بنوشت:

*Kirkland and Tom Donnahue

در مقابل پس از ظهور تردیدها در برابر حمله به عراق، اتحادیه‌های AFL, CIO و AFL به سکوت خود ادامه دادند بعضی از اتحادیه‌ها برای مبارزات انتخاباتی موضع مخالف جنگ را گرفتند اما دستگاه اداری AFL و CIO این منطق غلط را پذیرفت که صحبت درباره جنگ «بوسه به مرگ زدن» است. ثابت شد که نظر مخالف صحیح است. بیش از ۱۰/۵ میلیون نفر از رای دهنگان شامل اتحادیه مستخدمین خانگی گفتند که جنگ مهم‌ترین مساله برای آنها است. برای ۵۱ درصد از رای دهنگان به «جان کری» مبارزه انتخاباتی چیزی برای گفتن نداشت. و برای ۴۹ درصدی که به بوسه رای دادند - خانواده‌هایی که فرزندان آنان در سربازی بوده و یا نیروی ذخیره هستند و یا مردم شرافتمانی که تحت تاثیر هیستری امنیت ملی قرار دارند - هیچ تلاشی در جهت مقاومت کردن آنها برای آن که جنگ برای خانواده‌های کارگری ضرر است صورت نگرفت. و هم‌چنین برای عراقی‌هایی که کشورشان تخریب می‌شود. سکوت درباره جنگ بهای زیادی دارد.

CIO نیاز به برنامه‌ای دارند که با تأثیرات اجرا بر نامه‌های بین‌المللی تولیپ‌الیستی مخالفت کرده و موضع محکمی اتخاذ کنند. از مکزیک گرفته تا چین و از بغداد تا بوگوتا، جنگ سرد گذشته آن قدر اهمیت داشت که پایه‌ای برای گسترش مهاجرت و آن‌چه که در ارتباط با آن بود قرار گرفت. اما تغییر در فعالیت بین‌المللی جنبش کارگری کامل نبود.

یک حرکت جدید در مناسبات بین‌المللی باید بر مبنای اتحاد پایه‌گذاری شود و اتحاد، یک خیابان دو طرفه است. پایان سیاست جنگ سرد برای نیروی کار، این مساله را روشن کرد، و بخشی از مبانی جدید اصولی برای ارتباط با اتحادیه‌ها و کارگران در کشورهای دیگر مشخص شد. برخی از این اصول در استانداردهای ILO اتابلور یافته که خواهان حقوق سازماندهی برای کارگران، و پایان دادن به کار کودکان و سایر حمایت‌ها از نیروی کار، و اتحادیه‌ها است. کشورهای پیش‌رفته به صورت فزاینده‌ای خواهان برنامه وسیع تری بوده‌اند. مخصوصاً آنها خواهان کمک بیشتر در دفاع از بخش عمومی هستند که در زیر حملات خصوصی سازی قرار دارد. و خواهان یک سیستم بین‌المللی برای دفاع از حقوق مهاجرین بوده‌اند. مناسبات جدید بین‌المللی باید بر مبنای توافق اتحادیه‌های ایالات متحده برای گوش دادن به فدراسیون‌های کار در جهان پیشرفت و شد و نه آن که تحمیل برنامه خودشان باشد، هر چند هدف‌های خوبی داشته باشد. برنامه‌های سیاسی رادیکال با مصلحت جویی‌های حاکم به مقابله بر می‌خیزد. زیرا با نرم‌های موجود زمان ما مقابله می‌کنند، نرم‌هایی که محرك سود را مقدس می‌شمارد و معتقد است که مکانیزم بازار همه مسائل اجتماعی را حل می‌کند. اگر رهبران جنبش کارگری در این مسیر حرکت کنند آن‌گاه به خودرن قهقهه با مدیران دعوت می‌شوند و یا آن که در مجتمع رهبری دموکراتیک شرکت می‌کنند. در آغاز جنگ سرد AFL و CIO استاد خود را در انتهای خیابان کاخ سفید بنا کرد، که به صورت روشی دلالت بر آرزوهای رهبران قدیمی آن برای مورد احترام قرار گرفتند در چشم نخبگان داشت. آن رویا ممکن است مقداری دست‌نیافرستی باشد. جنبش کارگری هنگامی می‌تواند به صورت قانونی کنندگانی با کارگران فقیر صحبت کنند که مستقیماً با ترک اقتصادی که به وسیله جمهوری خواهان و بسیاری از دموکرات‌ها مشترک‌آرایه می‌شود به مخالفت بر خیزد. جنبش کارگری نیاز به سیاست‌های مستقل دارد.

برای سازماندهی میلیون‌ها نفر جنبش کارگری نیاز به تصمیمات رادیکال دارد. که باید از شغل خود در تلاش برای آینده‌اش مایه بگذارد. اتحادیه‌ها در دهه‌های گذشته بر کارگران حاکمیت داشته‌اند در آن هنگام خط‌نماک‌تر و غیرقانونی تر از امروز بوده‌اند. چپ در جنبش کارگری آلتنتیو اجتماعی آینده را می‌بیند، مانعه آینده‌ای که بتواند برای تأمین حقوق اقتصادی و اجتماعی همه مردم سازماندهی شود. گرچه بعضی از کارگران معقّلند که تغییر می‌تواند در درون سیستم سرمایه‌داری ایجاد شود بعضی دیگر معتقدند که باید سیستم سرمایه‌داری با سیستمی دیگر جایگزین شود، اما آنها با این اینده متحد شده‌اند که

رئوس منشور مردمی بهداشت

تایید و تصویب شده در نشست عمومی ساوار بنگلادش در دسامبر ۲۰۰۰ میلادی

رضوان مقدم

مقدمه

و یا قطع بودجه‌ی آن، کیفیت مناسبی نیز ندارد. خدمات بهداشتی کمتر در دسترس مردم هستند و نابرابر و نامناسب ارایه و توزیع می‌شوند.

در کشورهای در حال توسعه، طرح‌ها و برنامه‌های خصوصی سازی برای تامین خدمات و نیازهای اساسی مردم چندان موفق نیستند. باید مقررات و قوانین حاکم و قابل اجرا برای پاسخگویی آنها وضع شود و سازمان‌های مردمی امکان نظارت دقیق و مداوم بر آنها را داشته باشند. و گرنه همان‌گونه که شاهد هستیم اصول برابری نادیده گرفته شده و خصوصی سازی تهدیدی برای دسترسی آسان به مراقبت‌های بهداشتی و آموزشی و دیگر نیازهای اساسی مردم می‌شود.

بروز مداوم بیماری‌های قابل پیشگیری و مقاوم شدن‌شان، بازگشت و پیدایی بیماری‌هایی مانند سل و مalaria و ظهور و شیوع بیماری‌های جدیدی همچون ایدز، دلایل آشکاری بر بی‌توجهی سازمان‌های بهداشتی جهان به اصول برابری و عدالت است.

اصول منشور مردمی بهداشت
* برخورداری از بالاترین سطح ممکن سلامتی و رفاه بدون در نظر گرفتن رنگ پوست، نژاد، مذهب، جنسیت، سن، استعداد و طبقه‌ی اجتماعی از حقوق اساسی بشر است.

* اصول جامع و همگانی مراقبت‌های بهداشتی اولیه (Health Care "PHC Primary") (پیش‌بینی شده در بیانیه‌ی «المائتا» در سال ۱۹۷۸ که در کشور ما نیز از سال‌ها پیش پذیرفته شده) می‌تواند هنوز پایه‌ی اساسی برای سیاست گذاری‌های مربوط به بهداشت و سلامت عمومی باشد.

* اکنون پیش از همیشه نگرشی منصفانه، مشارکتی و تضمین دسترسی مراقبت‌های بهداشتی مورد نیاز است. دولت‌ها مستول تامین و دیگر خدمات اجتماعی عموم به کیفیت امکانات بهداشتی، آموزشی، پرورشی و دیگر خدمات بهداشتی هستند که بر پایه‌ی نیاز مردم و فارغ از توان آنها برای پرداخت هزینه‌ها باشد.

* مشارکت و همکاری مردم و سازمان‌های مردمی برای طراحی، اجرا و ارزش‌گذاری همه ساست‌ها و سرمایه‌های بهداشتی و اجتماعی ضروری است.

* بهداشت و سلامت عمده تغییری است سیاست، اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی و می‌تواند همگام با برابری و توسعه‌ی پایدار به متابه اولویتی میرم در سیاست گذاری‌های ملی و بین‌المللی مطرح باشد.

* در مبارزه با بحران جهانی بهداشت، اقداماتی در همه‌ی سطوح فردی، جمعی، ملی، منطقه‌ای و جهانی نیاز است. زیرا که بهداشت و سلامتی به عنوان حقیقتی بازتابی از تعهدات اجتماعی به برابری و عدالت و مقدم بر دیگر مسائل اقتصادی و سیاسی می‌باشد. پیشنهادهای زیر می‌تواند مبنای برای عمل باشد.

فرآخون برای عمل

این منشور از همه‌ی مردم جهان می‌خواهد که:
* از تمامی تلاش‌ها برای احقاق حق سالم ماندن، حمایت کنند.

* از همه‌ی دولتها و سازمان‌های بین‌المللی بخواهند تا حق سالم ماندن را در سیاست‌ها و روش‌ها تحکیم نمایند.

* درخواست‌های گستره و همه‌جانبه‌ی مردمی به دولتها ارایه دهند تا به عنوان اصول حقوق بشری بهداشت در قانون اساسی گنجانده و مقررات عملی برای آنها وضع شود.

* با شیوه‌های سودجویانه و صرف تجاری در ارایه‌ی خدمات بهداشتی و سلامت عمومی مبارزه کنند.

* عواملی را که در سلامت، نقش گسترده دارند بشناسند و هدف قرار دهند مانند:

سلامتی موضوعی است اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و مهم‌تر از همه اساسی ترین حق بشر است.
نابرابری، فقر، بهره‌کشی، خشونت و بی عدالتی، ریشه‌ی بیماری‌ها و مرگ و میر در میان مردم فقیر و حاشیه‌نشین و گسترش آنها به سایر بخش‌های جامعه است.
شعار «سلامتی برای همه» یعنی به کارگیری انگیزه‌های قوی برای تغییر اولویت‌های سیاسی و اقتصادی به نفع رفاه عمومی و اعتراض ملت‌ها و دولت‌ها به پدیده‌های خداحق حقوق بشری و مخالفت با گسترش پدیده‌ی جهانی شدن آن چنان که عمدتاً به سود قطب‌های اقتصادی قدرت باشد.

این منشور مبتنی بر خواسته‌های مردمی است که صدایشان هرگز شنیده نمی‌شود. این برنامه مردم را به آگاهی از حقوق شان و ارایه و راه حل‌های خود و پاسخ‌خواهی از تمامی ارگان‌ها و مستولین محلی و بین‌المللی تشویق می‌کند.

دیدگاه

محور دیدگاه ما از دنیایی بهتر، همانا برابری، توسعه‌ی پایدار، حفظ محیط زیست و صلح است. جهانی که در آن، زندگی سالم برای همه ضروری و شدنی است.
جهانی که زندگی را می‌سازد و گوناگونی آن را محترم می‌شمارد.
جهانی که شکوفایی استدادها و توانایی‌های پسری در آن ممکن است.
دنیایی که صنا و دیدگاه‌های مردم آن بر برنامه‌های اجرایی تأثیر دارد. برای دستیابی و تحقق این دیدگاه، منابع فراوانی وجود دارد.
بحران‌های بهداشتی و سلامتی

صدایی از امریکای لاتین: «بیماری و مرگ و میرهای هر روزه ما را به خشم می‌آورد زیرا که بیشتر آنها ریشه در سیاست‌ها و مناسبات اجتماعی و اقتصادی تحمیل شده به ما دارند.»
در دهه‌های اخیر، تغییرات اقتصادی جهان تاثیرات ژرفی بر سلامتی مردم و دسترسی آنها به مراقبت‌های بهداشتی و دیگر خدمات اجتماعی داشته است.
با وجود افزایش بی‌سابقه‌ی ثروت در جهان، فقر و گرسنگی هم در حال گسترش است. فاصله‌ی رفاه میان ملل فقیر و ثروتمند بیشتر و نابرابری میان طبقات اجتماعی، میان مردان و زنان و پیران و جوانان افزون‌تر و ژرف‌تر شده است.
در صد عظیمی از جمیعت جهان از داشتن غذا، پوشش، آموزش و پرورش، مسکن، آب آشامیدنی سالم، شغل، زمین و ابزار کار، خدمات و مراقبت‌های بهداشتی محرومند.

تبیعیض به گونه‌ای فراگیر همچنان ادامه دارد. گسترش تبعیض در شیوع بیماری‌ها و کمبود مراقبت‌های بهداشتی در این میزان خطرناکی رو به پایان است. تباہی محیط زیست تهدیدی است برای سلامتی همه به ویژه فقر.

در حالی که انواع سلاح‌های کشتار جمعی همچنان تولید می‌گردد، درگیری‌ها و منازعات جدیدی نیز دامن زده می‌شود.
منابع جهانی به طور روز افزون در اختیار افراد محدودی قرار می‌گیرد که تلاش می‌کنند منافع خودشان را به حداقل برسانند. سیاست‌های جدید و به اصطلاح آزاد صنعتی و تجاري نظیر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی ساخته و پرداخته می‌شوند. این سیاست‌ها همراه فعالیت‌های غیرقانونی شرکت‌های چندملیتی اثرات زیان‌باری بر زندگی و معیشت، سلامتی و رفاه مردم، هم در کشورهای صنعتی و رشدی‌افتنه‌ی «شمال» و هم در جوامع در حال توسعه یا «جنوب» دارند.
میزان خدمات عمومی نه تنها نیازهای مردم را تأمین نمی‌کند بلکه به علت کاهش

که به ندرت پاسخگوی مردم هستند و اگذار می‌شود.
همچنین احزاب سیاسی و اتحادیه‌های صنعتی و تجاری تعصیف می‌شوند و در مقابل، قدرت‌های کلان محافظه‌کار با دیدگاه‌های اقتصادی و فرهنگی واپس نگر و خشونت‌گرا حاکم می‌گردند و از این رهگذر شرایط فروپاشی اقتصادی و دریی آن از هم پاشیدگی اجتماعی و فرهنگی جوامع در حال توسعه ایجاد و تشدید می‌شود.
از این رو دموکراسی مشارکتی در سازمان‌های سیاسی جامعه‌نگر و تشکل‌های شهری ضروری است و همچنین به تربیج و ایجاد شفافیت و مستولیت پذیری و پاسخگویی نیاز مبرمی وجود دارد.

با توجه به شرایط فوق این منشور همه مردم جهان را فرامی‌خواند که:
* از برنامه‌های توسعه و اجرای سیاست‌های جامع اجتماعی با بیشترین مشارکت مردمی حمایت کنند.

* از سیاست‌هایی برای تأمین حقوق برابر همه زنان و مردان در کار، معیشت، آزادی بیان، مشارکت‌های توسعه و احترام به ملت‌ها و مذاهب گوناگون، تعلیم و تربیت کودکان و رهایی از هر گونه خشونت، حمایت نمایند.

* از دولت‌های ایجاد و تقویت مقررات و قوانین در جهت و ارتقاء سطح بهداشت و سلامت جسمی و روانی و حقوق بشری مردم به ویژه گروه‌های حاشیه‌نشین، پشتیبانی کنند.

* بخواهند که آموزش و پرورش، سلامتی و درمان و همچنین آموزش و پرورش رایگان و اجباری همه کودکان و بزرگسالان با کیفیت مناسب به ویژه برای دختران و زنان و نیز آموزش و مراقبت‌هایی ویژه کودکان پیش دستانی در صدر برنامه‌ریزی ها قرار گیرد.

* تأمین و بهبود فعالیت‌های موسسات عمومی مانند سرویس‌های مراقبت از کودکان و توزیع مواد غذایی و تهیه‌ی مسکن همراه با رعایت بهداشت فردی و اجتماعی را خواستار شوند.

* از دولت‌ها برای ممنوعیت و محکومیت هر نوع سیاستی که مردم را اجباراً از محل زندگی و شغل و سرمزی می‌شان جایه‌جا می‌کند، حمایت کنند.

* دولت‌ها را برای مخالفت با سوء استفاده‌ی گروه‌ها و قدرت‌های خودمحور که حقوق و آزادی‌های طبیعی و قانونی افراد به ویژه زنان، کودکان و اقلیت‌ها را پایمال می‌کنند، پشتیبانی کنند.

* از دولت‌ها برای مخالفت و محکومیت توریسم جنسی (فاختا سکس) و جایه‌جای جهانی (Traffic Global) زنان و کودکان حمایت کنند.

اقدامات حمایتی برای حفظ محیط زیست اولوگی آب و هوا و تغییرات سریع جوی، تعصیف لایه‌ی ازن، انزوی هسته‌ای و مواد زاید آن، سموم شیمیایی و حشره‌کش‌ها، از بین رفتن تنوع حیاتی

(Biodiversity)، تابودی جنگل‌ها و فرسایش خاک، اثرات زیان‌بار و ممتدی بر سلامت مردم دارند، ریشه‌ی این ضایعات را در بهره‌کشی سریع و بی‌رویه از منابع طبیعی و فقدان برنامه‌ی درازمدت و کلی نگر، گسترش نگرش سودجویی فردی و فوق مصرف گرایی توسط تروتمندان، باید جست.

ضروری است که با این خرابی‌ها و ضایعات سریعاً و به طور مستمر مقابله و اقدامات جبرانی انجام شود.

این منشور مردم جهان را فرامی‌خواند که:
* تراست‌ها و شرکت‌های چندملیتی و موسسات عمومی و نظامی را برای تخریب و فعالیت‌های زیست‌پارشان که به سلامت مردم و محیط زیست آسیب می‌رسانند افشاء کرده و مسئول بدانند.

* بخواهند تا تمام طرح‌ها و پروژه‌های توسعه، بر اساس ضوابط و معیارهای بهداشت و سلامت محیط زیست ارزیابی شوند و در نتیجه مانع طرح‌هایی شوند که سلامتی و بهداشت محیط زیست را به مخاطره می‌اندازند و بخواهند که اختلالها و کنترل‌های شدت در مورد آنها اعمال شوند. (اصول احتیاطی)

* از دولت‌ها بخواهند که به سرعت برای کاهش و کنترل گازهای گلخانه‌ای در محوله‌ی حکمرانی خودشان اقدام نمایند. حتی شدیدتر از آنچه در قرارداد تعییر جوی بین‌المللی آمده است.

* از به کارگیری تکنولوژی‌های و راه‌کارهای نامناسب و پرخطر بپرهیزند.

* با استقرار صنایع پرخطر و زیان‌بار و ریختن مواد زاید و سمی و رادیواکتیو در کشورهای ضعیف و فقری و جوامع حاشیه‌ای مخالفت جدی نمایند و راه حل‌هایی را تشویق کنند که ضایعات تولید را کاهش می‌دهند.

۱. اقتصاد تاثیر ژرفی بر سلامتی مردم دارد. سیاست‌های اقتصادی که به برابری و برخورداری از سلامت و رفاه اجتماعی اولویت می‌دهند، علاوه بر موقوفیت‌های اقتصادی می‌توانند سلامت مردم را نیز تامین نمایند.

۲. سیاست‌های مالی، سیاسی، کشاورزی و صنعتی که عمدتاً پاسخگوی فروزن طلبی‌های سازمان‌های دولتی یا خصوصی یا بین‌المللی هستند تامین کننده‌ی سلامتی و بهداشت و رفاه اجتماعی توده‌های مردم نیستند و از این رو روند تهاجمی از ادسانزی و جهانی شدن اقتصاد، سبب افزایش روزافزون نابرابری‌های در میان مردم یک کشور و بین کشورهای مختلف شده و خواهد شد.

۳. سیاست‌های از کشورهای جهان به ویژه آنها که قدرتمندترند همواره از امکانات تیرومند خود مانند محاصره اقتصادی و مداخله‌ی نظامی برای تثیت و تحکیم و گسترش وضعیت برتر خوش استفاده می‌کنند که گاه به قیمت نابودی زندگی مردم کشورهای در حال توسعه تمام می‌شود و نابرابری و فقر و بیکاری را در داخل کشور خودشان نیز نشاند می‌بخشد.

این منشور همه‌ی مردم جهان را فرامی‌خواند تا:

* برای دگر گونی نظام سازمان تجارت جهانی و توفق سوه استفاده‌های اقتصادی، اجتماعی، زیست‌محیطی و بهداشتی که عمدتاً به نفع کشورهای شمال می‌باشد، آگاهانه بکوشند و برنامه‌هایی برای تقویت و حمایت از بهداشت عمومی مردم کشورهای جنوب ارایه نمایند.

* چنین تغییراتی باید شامل رژیم‌های مالکیت معنوی ای چون حق ثبت و قرارداد "Trips" نیز باشد (جنبه‌های مالی حقوق مالکیت‌های معنوی).

* ایجاد تغییرات ریشه‌ای در بانک جهانی و صندوق بین‌المللی بول را در خواسته تامین تا ان موسسه‌ها حقوق و منافع کشورهای در حال توسعه را منعکس و در جهت حمایت از آنها حرکت کنند.

* پیگیرانه بخواهند قروض کشورهای جهان سوم منتفی شود.

* خواستار تغییر بنادرین در ساختار بانک جهانی و صندوق بین‌المللی بول باشند.

* از شرکت‌های بزرگ چندملیتی (TNCS) بخواهند برای اطمینان از اینکه برنامه‌هایشان تاثیر منفی بر سلامت و بهداشت مردم نمی‌گذارد و نیروی کار آنها را استثمار نمی‌کنند و تباہی محیط زیست ایجاد نمی‌نمایند و متجاوز به استقلال و اقتدار ملی ملت‌ها نمی‌شوند، مقررات اجرایی وضع نمایند.

* پیگیری نمایند که اجرای سیاست‌های کشاورزی دولت‌ها در راستای نیازمندی‌های مردم و تضمین کننده‌ی امنیت تولید مواد غذایی و دسترسی عادلانه‌ی مردم به غذا باشد نه در جهت رونق هرچه بیشتر بازارهای خارجی.

* از دولت‌ها بخواهند که از حقوق بهداشت عمومی مردم در قوانین حق مالکیت‌های مالیاتی و کنترل اجرای آنها را از دولت‌ها برای جریان نامطمئن و پرمخاطره‌ی سرمایه‌های بزرگ خارجی و بین‌المللی خواستار شوند.

* پیگیرانه بخواهند که همه‌ی سیاست‌های اقتصادی منوط به سلامتی و برابری امکانات بهداشتی باشند و در ضمن اثرات سوه زیست محیطی این نوع سرمایه‌گذاری‌ها به طور مرتباً ارزیابی شوند و مقررات عملی برای پیشگیری از آنها وضع گردد.

* نظریات اقتصادی ای که تنها سبب گسترش و تمرکز ثروت می‌شوند را شناسایی و اعلام کنند و از دیدگاه‌هایی که توسعه‌ی پایدار ایجاد می‌کنند حمایت نمایند.

* این نظریات باید محدودیت‌هایی زیست محیطی و اهمیت برابری و سلامت مردم و سهم نیزداخته از سختی کار به ویژه کار ناشناخته‌ی زنان را بشناسند.

چالش‌های اجتماعی و سیاسی منشور

سیاست‌های جامع اجتماعی، اثرات مثبتی بر زندگی و معیشت مردم دارد. جهانی شدن اقتصاد و خصوصی سازی اقتصادی بدون برنامه‌ریزی در جهت رفاه و بهداشت مردمی عمیقاً موجب از هم پاشیدگی جوامع و خانواده‌ها و فرهنگ‌ها می‌شود.

زنان که نقش اساسی در حفظ بافت اجتماعی هر جامعه دارند، هنوز هم نیازهای اساسی شان غالباً انکار شده و حقوق موجویت شان نادیده گرفته می‌شود.

موسسات دولتی به کنار رانده می‌شوند و اندک نظرات آنها را نیز مانع می‌گردند. بسیاری از مسئولیت‌های ضروری از نیاز به پخش خصوصی به ویژه شرکت‌های بزرگ (کارتل‌ها) باثروندهای اندوخته‌ی سرشار یا دیگر موسسات ملی بین‌المللی

جهانی شدن اقتصاد و خصوصی سازی اقتصادی بدون برنامه‌ریزی در جهت رفاه و بهداشت موجب از هم پاشیدگی جوامع می‌شود

- * از مصرف زیاد و از روش‌های زندگی ناپایدار در شمال و هم در جنوب خودداری کنند.
- * کشورهای صنعتی ثروتمند را برای کاهش مصرف‌گرایی و تقلیل آلودگی هوا تا میزان ۲۹۰ تحت فشار قرار دهند.
- * اقداماتی را چهت تضمین و تامین بهداشت و اینمی محیط کار شامل مدیریت کارگری بر شرایط کاری در خواست کنند.
- * برای پیشگیری از حوادث و صدمات محیط کار، جامعه و خانه، اقداماتی را بخواهند.
- * سوءاستفاده از زندگی انسان‌ها (زندهان و مطرودان و فقر) برای آزمایش اخترات را طرد کنند و با فاچاق و دزدی داشت و اطلاعات و منابع سنتی و بومی مخالفت نمایند.
- * تعیین معیارهای عمومی برای سلامت محیط زیست و پیشرفت‌های اجتماعی را بخواهند و کاربرد آنها را برای بررسی‌های دوره‌ای و مناوم در زمینه‌ی عدم تنزل شاخص‌های بهداشتی و جمیتی طلب کنند.
- جنبه خشونت و کشمکش‌ها، جوامع را تابه و نابود می‌کنند و در جریان آنها متزلت انسان‌ها از بین می‌رود و اثرات زیانباری بر سلامت جسمی و روانی افراد جامعه به ویژه زنان و کودکان باقی می‌گذارد. همچنین با افزایش معاملات و تجارت بین‌المللی بی‌پروا و فاسد اسلحه سبب سست شدن ثبات سیاسی - اجتماعی و اقتصادی و موجب کاهش سهمیه‌ی متابع مفید در بخش‌های اجتماعی می‌شود.
- این مششور مردم جهان را فرا می‌خواند تا:
- * از مبارزات و جنبش‌های مردمی که در جهت صلح و خلع سلاح است، حمایت کنند.
- * از مبارزه علیه خشونت و تجاوز و تحقیقات برای تولید آزمایش و به کارگیری سلاح‌های کشتار جمعی و دیگر سلاح‌ها از جمله انواع مین‌های زمینی، پشتیبانی کنند.
- * از ابتکارات مردمی به ویژه در کشورهایی که تجربیاتی از جنبه‌های شهری و نسل‌کشی (Genocide) دارند برای رسیدن به صلح عادلانه و پایدار حمایت نمایند.
- * استفاده از کودکان به عنوان سرباز و سوءاستفاده‌ی جنسی و شکنجه و کشنن زنان و کودکان را محکوم کنند.
- * پایان دادن به اشغال و تسخیر سرزمین‌ها- که مخرب‌ترین عامل تجاوز به حقوق و متزلت انسانی است- را اکیدا در خواست کنند.
- * با ناظمی کردن برنامه‌های انسان‌دوستانه مخالفت کنند.
- * تعیین اقدامات بین‌المللی را در شورای امنیت سازمان ملل برای ایجاد شرایط دموکراتیک و عادلانه در خواست نمایند.
- * در خواست کنند که به هر نوع محاصره از طرف هر کشوری و یا حتی از سوی سازمان ملل که می‌تواند وسیله‌ای برای تجاوز و زورگویی و به خطر اندختن سلامت جمعیت‌های غیرنظمی باشد سریعاً پایان داده شود.
- * هرگونه ابتکارات مستقل مردمی را که سبب ایجاد محله‌ها و مناطق و شهرهای صلح طلب و خالی از اسلحه می‌شوند، تشویق کنند.
- * از اقدامات و مبارزاتی که در جهت پیش‌گیری و کاهش رفتار خشونت‌آمیز به ویژه در مردان می‌شود حمایت کنند و مشوق شیوه‌های زندگی صلح‌جویانه و مسلمان‌آمیز باشند.
- بخشن‌های مردمی بهداشت
- این مششور، فراخوانی است برای تهییه و تدارک خدمات جامع و همگانی برای مراقبت‌های اولیه بهداشت و درمان، فارغ از توان مردم برای پرداخت هزینه خدمات بهداشتی پاید مردمی و مستوانه و با نتیجه کافی برای دستیابی به آنها ازیه شوند.
- این مششور همه‌ی مردم دنیا را فرامی‌خواند که:
- * سازمان‌های مردمی را برای شناخت نیازهای تحلیل و ارایه‌ی پیشنهادهای عملی بنا و تقویت کنند.
- * با حمایت و دخالت خود اقداماتی را که مشوق شرک مردم در تصمیم‌گیری برای خدمات بهداشتی عمومی در همه سطوح هستند، ارتقاء بخشد.
- * در خواست کنند که سازمان‌های مردمی در محافل تصمیم‌گیری‌های بهداشتی در سطوح محلی، ملی و بین‌المللی حضور داشته باشند.
- * از ابتکارات بومی و محلی منسجم که در جهت مشارکت دموکراتیک مردم از طریق تاسیس شبکه‌های مردم-محور در سراسر جهان است، حمایت کنند.
- مجمع و مششور مردمی بهداشت
- اینده‌ی مجمع مردمی بهداشت (PHA) بیش از یک دهه مورد بحث بوده است. شماری سازمان‌ها در سال ۱۹۹۸ شروع به برنامه‌ی برای ایجاد میتینگ مجمع بین‌المللی کرند که در پایان سال ۲۰۰۰ در بنگلادش برگزار شد. فعالیت‌های پیش و پس از این مجمع تمايل کارگاه‌های محلی، مجموعه داستان‌های مربوط به بهداشت و طرح ریزی مششور مردمی بهداشت بود.
- مششور کنونی، برمنای دیدگاه‌های شهروندان و سازمان‌های مردمی سراسر جهان شکل گرفته است و نخست در میتینگ انجمن در سوار (Savar) بنگلادش (Desember ۲۰۰۰) به تأیید رسید و برایش امضاء جمع‌آوری گردید.
- مششور بیانگر دغدغه‌های مشترک ماسته دیدمان به ذینیانی بهتر و سالم‌تر و فراخون مابه کنش را بیکار. ابزاری است برای حمایت و نقطه‌ی عزیمتی است برای امکان بهداشت و سلامتی جهانی و تشکیل شبکه‌ها و ائتلاف‌های مشابه آن. به ما بپیوندید و مششور را امضاء کنید.
- Email: phasec@pha2000.org
Website: www.pha2000.org

سیاست‌های لیبرالی در جنبش زنان ایران

نوشین احمدی خراسانی

که ما در تمامی گروه‌های مختلف زنان و مبارزه‌ها و موضع فمینیستی در همه جای دنیا شاده‌دش هستیم و منحصر به گروه‌های لیبرال نیست.

در ایران گروهی می‌پندارند که چون برخی از گروه‌های رادیکال فمینیستی در غرب از سیاست‌های لیبرالی مانند مبارزه برای تغییر قوانین ضد زن فاصله گرفته‌اند ما هم به دنباله‌روی از آنان در ایران باید از مبارزه برای تغییر قوانین ضد زن دست بشویم، قضاوی چنین انتزاعی، از درک آرای نوین فمینیستی - یعنی موقعیت‌سنگی از وضعیت زنان - عاجز است. این در حالی است که گروه‌های رادیکال در غرب هم‌اکنون نیز هر لحظه که دستاوردهای حقوقی شان به خطر بیفتد، شجاعانه وارد میدان می‌شوند و این نوع مبارزه‌های به اصطلاح لیبرالی را پی می‌گیرند.

برای نمونه در راهپیمایی که روز ۲۵ آوریل سال گذشته (سال ۲۰۰۴) در واشنگتن برای «حقوق شهروندی و مراقبت‌های بهداشتی» به راه افتاد، جنبش زنان رنگین و گروه‌های لزین در کنار گروه‌های لیبرالی هم‌چون «فمینیست مجارتی» شرکت داشتند. آنها همگی برای حق سقط جنین (یعنی برای تغییر و اصلاح قوانین) و علیه سیاست‌های کابینه‌ی آقای بوش در محدود ساختن زنان برای انجام سقط‌جنین، در این راهپیمایی عظیم (که در تاریخ جنبش زنان در آمریکا بی‌نظیر بود) فعالانه شرکت کردند. حال آیامی توان گروه‌های لزین و جنبش زنان رنگین را که در جنبش ضد جهانی سازی هم حضور دارند و تیوری های شان اکنون بر فمینیسم در غرب مسلط است، به خاطر مبارزه و توجه به قوانین، «لیبرال» دانست؟

در واقع این نوع دسته‌بندی از مبارزه‌های زنان اگر به شکل سطحی و انتزاعی به کار برود (که متأسفانه از سوی برخی به کار می‌رود) مشکل‌آفرین می‌شود و کمکی به شناخت روند پیچیده‌ی حرکت زنان در ایران نمی‌کند، بلکه چه بسا باعث گسترش انفعال و در نتیجه باز تولید و تقویت نظم موجود می‌شود.

برخی از کوشندگان با پیروی از تقسیم‌بندی‌های کلاسیک، تمامی زنان مبارزی را که برای تغییر قوانین تلاش می‌کنند «لیبرال» می‌نامند و از آن جایی که خود را رادیکال می‌دانند، از ورود به چنین مبارزه‌هایی که حول تغییر قانونی است - مانند طرح رفراندوم برای تغییر قوانین ضد زن - دوری می‌کنند.

به نظر می‌رسد مسایل جامعه‌ی امروز ایران بسیار پیچیده‌تر از آن است که با دسته‌بندی‌های کلاسیک قابل تحلیل باشد. حتاً تقسیم‌بندی‌هایی که در جنبش فمینیستی غرب در دهه‌های گذشته از سوی دانشگاهیان و جامعه‌شناسان تدوین شده است اگر مورد بازخوانی «موقعیتی» قرار نگیرد قابلیت خود را باری تحلیل و درک ویژگی‌های جامعه‌ی زنان در ایران از دست می‌دهد.

به نظر می‌آید که اکنون با توجه به گسترش مباحث فمینیستی و تجارب زنان در کشورهای مختلف جهان، این خط‌کشی‌های کلاسیک (که صرفاً قراردادی است برای شناخت و تحلیل آسان‌تر از حرکت زنان) هنگامی که با ذهن‌های ساختاریافته و تک‌بعدی جامعه‌ی استبدادی ما پیوند می‌خورد به آین و اصولی غیرقابل چون و چرا یعنی خود به «ساختی» تبدیل می‌شود که طبعاً جوابگوی تحلیلی پویا و موقعیتی، از اوضاع جامعه‌ی مانیست.

در تحلیل‌های کلاسیک، تغییر در قوانین، سیاست‌لیبرالی قلمداد می‌شود اما در جامعه‌ی پیچیده‌ی ما هر گروه و فردی که این سیاست به اصطلاح لیبرال را در مقاطعی خاص اتخاذ کند، نمی‌توان لیبرال نامید. در واقع لیبرال، مفهومی فلسفی، تاریخی و جامعه‌شناسنامه ای است و با اتخاذ سیاست‌های به اصطلاح لیبرالی فرقی دارد؛ یعنی آنها دو مقوله‌ی جدا از یکدیگرند. فمینیست‌های لیبرال کسانی هستند که این حوزه‌ی تغییرات قانونی و تساوی حقوقی را نهایت و سقف فعالیت خود یعنی آرمان‌شان می‌دانند، اما پشتیبانی از سیاست‌های لیبرالی بسته به موقعیت زمانی و مکانی هر جامعه، حرکتی است



ما بخشیده که در هر موقعیت زمانی و مکانی بر مبنای همین تجارب موقعیتی خود، برای آن چه پیش روی داریم تصمیم بگیریم و دست به انتخاب بزئیم. بنابراین اگر بتوهیم از فمینیسم هم مکتب فکری منجمدی بسازیم که تجارب موقعیتی ما را به رسمیت نشناسد بلکه قالب‌های قراردادی و دگم را به زنان تحملی کند، نمی‌تواند راهگشای مشکلات فعلی باشد.

برای نمونه گایاتری اسپیوواک Gayatri Spivak (فمینیست پساختارگرا و منتقد پساستعماری) در مورد استفاده از ذات گرایی (ذات گرایی، پایه‌ی فمینیسم لیبرال در دوران موج اول فمینیسم بوده است) چنین می‌گوید: «اگر ذات گرایی استراتژیک از سوی خود محرومان به کار رود، در این صورت می‌تواند به شدت رادیکال باشد». در واقع اسپیوواک با آن که می‌داند که زنان در طبقات، گروه‌ها، قوم‌ها، مناهب و ... دارای خواسته‌ها و منافع مختلفی هستند و این تفاوت منافع تیز امروز در اندیشه‌ی فمینیستی کاملاً مفهومی جافتاده است، با این حال می‌گوید که بسته به «موقعیت» و برای بسیج زنان، آگاهانه می‌توان حتاً زن «جهان شمول» (زن با منافع یکدست) هم استفاده کرد - البته تاکید می‌کند اگر از سوی خود زنان و برای پیشمرد حرکت حق خلیانه‌شان مورد استفاده قرار گیرد. در واقع اسپیوواک حتاً این نوع استفاده از ذات گرایی را به لحاظ استراتژیک برای بسیج زنان بی اشکال می‌داند.

بی‌تردید نمی‌خواهم ادعاینم که همه‌ی زنان باید از یک روش و استراتژی (متلاز طرح رفراندوم برای تغییر قوانین ضدزن)

پشتیبانی کنند. اما می‌خواهم بگوییم که به یاد داشته باشیم همه‌ی ما زنان فمینیست در سراسر جهان، هیچ نسخه‌ی آزموده شده، روش و قاطعی برای حل ابدي مشکلات نداریم که به بقیه توصیه کنیم و بگوییم مطمئناً فلان روش به سرمتنزل مقصود خواهد رسید و قطعاً وضعیت زنان را نسخه‌ی ما بهبود کامل می‌بخشد، بلکه همه‌ی آن چه که مادر ذهن داریم ایده‌های نو و عموماً آزموده شده‌ای هستند. آن روش‌هایی هم که مانند سیاست‌های لیبرالی در سیاری کشورها آزموده شده‌اند، البته دستاوردهای زیادی داشته‌اند که قابل انکار نیست.

به راستی چه طور می‌توان ادعا کرد وضعیت زنان در کشورهای اروپایی و آمریکایی که این

سیاست‌های لیبرالی و تغییرات گسترده‌ی قانونی در آن اتفاق افتاده با وضعیت زنان در ایران فرقی نکرده است؟ چه طور می‌توان وضعیت زن کارگر ایرانی را با زن کارگر آمریکایی یا فرانسوی یکی دانست، یا وضعیت زن طبقه‌ی متواتر ایران را با زن طبقه‌ی متواتر اروپایی یکسان قلمداد کرد؟ یا وضعیت زندگی زنان مهاجر در ایران (زنان افغان) را با زنان مهاجر در کشورهای اروپایی مقایسه کرد؟

روشن است که هنوز در هیچ کجا دنیا فاصله‌های طبقاتی از بین نرفته است و متأسفانه سلسله مراتب‌ها هم چنان وجود دارد اما هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که نسخه‌ی آماده و تضمین شده‌ای برای ریشه‌کنی این ساختارهای متصل و سلسله مراتبی در دست دارد (هر چند هیچ عقل سلیمی هم منکر آن نیست که باید به سمت تضعیف این ساختارهای موجود حرکت کرد). ما زنانی که قصد داریم این ساختارها را بر هم بربیزیم باید بدانیم که همگی به نوعی از این سیستم‌های فعلی که خود باز تولید کننده‌ی نظام سلسله مراتبی موجود است استفاده می‌کنیم. برای نمونه اینترنت ابزاری است که تا حدودی از دیگر رسانه‌ها انعطاف‌پذیرتر است، اما باز هم به شدت سلسله مراتبی و زن ستیز است، بنابراین استفاده از این ابزار و ابزارهای دیگری که در همین نظام موجود شکل گرفته و رشد کرده‌اند، هر کدام به نوبه‌ی خود به بازآفرینی این سلسله مراتب‌ها کمک می‌کنند. چراکه استفاده‌ی ما (یعنی پذیرش آنها) خود به مشروعیت و در نتیجه

از سوی دیگر، از دلایلی که سبب شده در کشورهای غربی، گروه‌های از فمینیست‌های رادیکال در تیوری‌های خود به سیاست‌های لیبرالی بتازند، عور جوامع غربی از مرحله‌ی کسب حقوق برابر، و نیز حضور دولت‌های مدرن و سکولار باقوانین مدنی و حقوق بشری است. در این نوع جوامع، بخش قابل ملاحظه‌ای از طبقه‌ی متوسط (که عمدتاً حامل سیاست‌های لیبرال هستند) به نوعی در قدرت شریک هستند. در ایران اما چنین ساختاری وجود ندارد. در کشور ما حقوق بشر و قوانین مدنی و دولت سکولار وجود ندارد و از سوی طبقه‌ی متوسط نیز (به‌ویژه طبقه‌ی متوسط مدرن) با وجود گسترش بسیار، حتاً در زمان شاه نیز نتوانست در قدرت شریک شود به طوری که برخی مفسران نیز یکی از دلایل انقلاب را همین رشد طبقه‌ی متوسط مدرن در دوران شاه و عدم مشارکت سیاسی یا مشارکت بسیار محدود این طبقه می‌دانند.

بعد از انقلاب نیز طبقه‌ی متوسط مدرن جزو «دشمنان» محسوب شد چرا که نوع زندگی، اخلاقیات و ارزش‌های این طبقه‌ی جدید اصولاً با حکمیت ایدئولوژیک مغایرت داشت و همین سبک متفاوت زندگی، ضربه‌های زیادی را به اخلاقیات رسمی (که بن‌ماهی‌ی نظم سیاسی موجود است) وارد کرده است. از این‌رو دشمنی با طبقه‌ی متوسط مدرن به یکی از سیاست‌های رسمی تبدیل شده است.

از سوی دیگر طبقه‌ی متوسط مدرن در ایران در تمامی تحولات شصت، هفتاد ساله‌ی اخیر بیشترین هزینه را در جهت پیشبرد ارزش‌های نو پرداخت کرده و همواره حامل و مدافعانیشند که جدید بوده است. این ویژگی طبقه‌ی متوسط مدرن (که آزادی و دموکراسی حداقلی، جزو خواسته‌های بلاواسطه‌اش محسوب می‌شود) جایگاه این طبقه‌را در ایران با همتایانش در کشورهای غربی متفاوت کرده است. در حالی که در کشورهای غربی، شرایط طبقه‌ی متوسط در ساختار قدرت، این طبقه‌را به ناگزیر دچار محدودیت در تعمیق خواسته‌های گروه‌های مختلف زنان و عدم پی‌گیری نیازهای اساسی آنان کرده اند، این قصیه به لحاظ کیفی و ساختاری، تاحدودی متفاوت است و شناخت این تفاوت‌هاست که می‌تواند ما را در انتخاب و کاربست استراتژی تأثیرگذار، هدایت کند و از دنباله‌روی صرف از تیوری‌های مختلف موجود در جهان (بدون در نظر گرفتن موقعیت ویژه‌ی خودمان) باز دارد: به‌ویژه در جامعه‌ی ماکه با گونه‌ای ساختاری ایدئولوژیک سیاسی سروکار داریم که هر نوع حقوق لیبرالی ما زنان را نفی می‌کند. بنابراین تخطه‌ی چنین مبارزاتی صرفاً به دلیل آن که کلمه‌ی لیبرال بر پیشانی اش خورده، به نظر قابل قبول نمی‌آید.

در واقع اندیشه‌های فمینیستی برای تسهیل در تحلیل موقعیت‌های مختلف زندگی زنان و به منظور گسترش و تعمیق در حرکت آنان به سوی وضعیت بهتر، تدوین و ارایه می‌شوند نه برای آن که خود را فارغ از «موقعیت» هابه شرایط زنان تحملی کنند. لااقل فمینیسم برای من چنین دریچه‌ای را گشوده است و کمک کرده تا بتوانم در هر لحظه‌ی تاریخی با توجه به امکانات وسیع و تجارب گستردگی زنان در کشورهای مختلف، بنا به موقعیت، تصمیمی اتخاذ کنم. همین باز و منعطف بودن اندیشه‌های فمینیستی است که آن را از اندیشه‌های جزم‌گرا و آینین، جدا می‌کند.

در واقع حرکت‌های فمینیستی چیزی جز «استراتژی‌های موقعیتی» نیستند که هدف‌شان بهبود و تغیر و تحول در زندگی زنان و در نتیجه کل جامعه است. از این‌رو به نظر من فمینیسم اکنون تبدیل به « Flemینیسم استراتژیک» شده است. اندیشه‌های فمینیستی که مرجع آن تجربه‌ی خود مازنان است این امکان را به

دستاوردهای غیرساختاری برای رسیدن به دستاوردهای بزرگ و ساختارشکن نیز به سرانجام برسد و وضعیت زنان بهبود یابد. در ثانی این پرسش مهم نیز وجود دارد که جایگاه اقدام عاجل برای رفع درد و رنج و مشکلات فعلی زنان در این دیدگاه «ساختارشکنانه» کجا قرار می‌گیرد؟ مساله‌ی دیگر این که آیا روش‌های مبارزه‌ی فمینیستی نباید به روش زندگی روزمره‌ی خود ما زنان نزدیک باشد؟ اگر به زندگی خود و دیگر زنان نگاهی بیاندازیم می‌بینیم که زنان در زندگی روزمره‌شان منتظر نمی‌شوند تا یک تغییر «اساسی» و «غیرلیبرالی» ایجاد شود، بلکه همان طور که آروزی تغییرهای اساسی را در دل خود و کودکانشان زندگان نگاه می‌دارند، تلاش می‌کنند تا هر روز و هر لحظه تعديل و تغییرهای کوچکی را در همین نظام موجود به وجود بیاورند. برای نمونه دختران جوان منتظر نشده‌اند تا قانون حجاب اجباری لغو شود بلکه در همین چارچوب سعی کرده‌اند تعديل ایجاد کنند و از این طریق اعتراض خود را به کل آن نیز نشان می‌دهند. یامثلاً زنان شاغل نمی‌توانند منتظر بمانند تا سیستم‌های جنسیتی کار، به طور کل دگرگون شود بلکه سعی می‌کنند با حضور فعال و معترض خود آن را تعديل کنند.

شاید برای زنانی که در بطن جامعه رفت و آمدی ندارند (مثلاً شغلی ندارند) و زندگی نسبتاً مرفه‌ی دارند، عدم ورود به سیستم‌های موجود جامعه ممکن باشد (گرچه باز هم خیلی بعید است)، اما برای زنانی که از طریق شغل شان، به خاطر کودکانشان و به علت رفت و آمد در فضاهای عمومی و صدها پیوند دیگر هر لحظه و هر روز با این سیستم‌های موجود و با دولت‌ها سروکار دارند، تعديل و تغییر - حتاً کوچک - در همین سیستم‌ها بسیار حیاتی است. برای همین به نظر می‌آید که روش‌های مبارزه‌ی فمینیستی داشته باشد زیرا روش‌های زندگی روزمره‌ی ما زنان فاصله‌ی کهکشانی داشته باشد زیرا فمینیسم، تفکر و مبارزه‌ای است که عمدتاً در زندگی روزمره‌ی ما زنان جاری است.

به گسترش و باز تولید آنها می‌انجامد. همان‌گونه که برخی استدلال می‌کنند ابزار تغییر قوانین برای بهبود زنان باعث می‌شود به نظام موجود مشروعيت و استمرار بخشد، همین شبهه در مورد بقیه‌ی ابزارهای موجود (نشریات، مجلات، اینترنت، انجمن‌های مختلف زنان، سوراهای و سندیکاهای کارگری و حتاً تظاهرات و تجمع...) که از آنها استفاده می‌کنیم نیز صادق است، یعنی ابزارهای دیگر نیز غیر از تغییر قوانین، همین تأثیر دوگانه را دارند، یعنی هم بر ضد این نظام هستند و هم به نوعی با مشروعيت دادن به آن به باز تولید واستمرار نظام موجود کمک می‌کنند. در واقع هر نوع تغییر و تعديلی در این نظام همین ویژگی دوگانه را دارد، مگر آن که بتوان ثابت کرد که ابزارهایی غیر از ابزارهای موجود (که کسی از آن اطلاع ندارد)، در دست داریم. نظام موجود، یک پدیده‌ی انتزاعی نیست و صرفاً در ساختار دولت مبتلور نمی‌شود، بلکه این نظام درون ذهن تک‌تک ما و در کلیه‌ی فضاهای موجود مارکاری است، بنابراین نمی‌توان ادعا کرد به یک باره می‌توان از آنها خلاص شد یا نادیده‌شان گرفت. و وقتی نتوان به یکباره از آنها خلاص شد، باید دید چه طور در روند طولانی می‌توان پایه‌های این نظام را به تدریج سست کرد و تغییر داد.

به هر حال پرسش این است که آیا ما با استفاده از همین فضاهای عمومی موجود - فرهنگسراها یا دانشگاه‌ها - که باز تولید کننده‌ی سلسه‌ی مراتب هاست و سخن گفتن از ساختارشکنی در این فضاهای (به عنوان شیوه‌ی بهینه‌ی «رادیکال») آیامی توانیم خودمان را گول بزنیم که کاملاً سیستم‌های موجود سلسه‌ی هرactی را دور زده‌ایم و مبارزه‌ای کاملاً خالص و منزه و فارغ از اولدگی نظام موجود را به نمایش می‌گذاریم؟ آیا اصولاً فمینیسم «خالص» و «ناب» وجود دارد یا فمینیسم نیز به نوعی با وجود درگیری و مبارزه با جامعه‌ی مردسالاری نمی‌تواند خالی از ارزش‌های مردانه باشد؟

تحلیل مشکلات جامعه‌ی زنان ایران به قدری پیچیده است که با بیان دو کلمه‌ی «لیبرال» و «رادیکال» نمی‌توان به راحتی از مستویات شانه خالی کرد.

حتاً در غرب وقتی گروه‌های زیرزمینی موسیقی «مد» شدند بحث بر سر این دامن گرفت که آیا وقتی این گروه‌های زیرزمینی به رسانه‌ها نفوذ می‌کنند و «مشهور» می‌شوند دیگر می‌توان آنها را زیرزمینی و «رادیکال» نامید؟ برای نمونه جنبش «دخترای آشوبگر» که در دهه‌ی ۱۹۹۰ به وجود آمدند، معتقد بودند که در واقع شهرت از ارج و اعتبار زیرزمینی شان می‌کاهد. اما در ایران همه‌ی «ساختارشکنان» گویا از این که به جریان مسلط تبدیل نشده‌اند دلخورند و از همه‌ی ابزارهای رسانه‌ای و حتاً بدترین آن یعنی رسانه‌های دولتی و نیمه‌دولتی برای طرح مباحث خود استفاده می‌کنند و در عین حال ادعای دارند کار «ساختارشکنانه» نیز می‌کنند؟

به هر حال می‌خواهیم بگوییم تعابیری همچون گروه‌های «واقعی» مردمی، فمینیست «واقعی» و توهمن خارج شدن از سیستم‌های موجود، (مثلاً دور زدن و نادیده‌انگاشتن دولت) لائق با این روش‌هایی که «ساختارشکنان» وطنی در پیش گرفته‌اند، امری ذهنی و رمانتیک است. سیاست‌های لیبرالی شاید به شکل صادقانه و روشن، باز تولید کننده‌ی نظام موجود باشند اما دیگر سیاست‌ها نیز تاکنون نتوانسته‌اند به سادگی خود را از بازآفرینی نظام موجود برها نهند. از این رو تقدس بخشیدن به سیاست‌های غیرلیبرالی و تخطه و تحقیر مبارزات دیگر زنان به بهانه‌ی «تقدس» روش‌های خود، به نظرم دیدگاهی فمینیستی نمی‌آید.

بی‌همیت جلوه دادن تغییرهای غیرکلان (تغییرهای لیبرالی)، شاید بتواند به تعییق خواسته‌های زنان کمک کند، اما می‌تواند یک تأثیر منفی نیز داشته باشد، یعنی اگر این نگاه تعییم یابد و به آن جا برسد که همواره تمامی تغییرات غیرساختاری را بی‌همیت و تغییر «واقعی» در وضعیت زنان را به یک تغییر ساختاری و کلان (که معلوم نیست چه طور و توسط چه کسانی و کی اتفاق می‌افتد) موكول کنیم، هیچ تضمینی وجود ندارد که این قربانی کردن



آر تور میلر

جادوگری جادوگشکن

از دوازده زبان ترجمه شد.

میلر اندیشنگ در بدینی پس از جنگ، کار بر روی سومین نمایش نامه‌ی پر اهمیت خود را آغاز کرد. گرچه ساحره سوزان اشکارا کیفرخواستی علیه مک‌کارتیسم اوایل دهه‌ی پنجاه قرن بیست بود، بر اساس ماجراهای جادوگران اواخر سده‌ی هفدهم شهر سالم Salem پایه‌ی ریزی شد. نمایش نامه‌ی که با تراژدی نه چندان معمولی در زندگی عادی سروکار دارد، دغدغه‌ی او برای رفاه و بهبودی جسمی و روانی طبقه‌ی کارگر را نشان می‌دهد. میلر سه‌سال تمام به کمیته‌ی داخلی فعالیت‌های خدا آمریکایی فرا خوانده شد و به دلیل همکاری نکردن محکوم به توہین به کنگره شد. میلر با پیوند کوتاه و پریشان با مریلین Monroe دوران سختی را در زندگی اش گذراند. او در سراسر دهه‌های سصت و هفتاد سده‌ی گذشته بسیار کم نوشته و بیشتر بر موضوع نسل کشی یهودیان و سپس بر کمدی متتمرکز شد.

میلر در ۱۹۶۱ که زیرپا گذاشت کوه مورگان و آخرین یادکی را نوشت، دویاره سر زبان‌ها افتاد. هر دو نمایش نامه با موضوع موفقیت و شکستی که در آثار نخستینش به آن‌ها پرداخته بود، سروکار داشتند. او در اندیشه‌ی رویایی آمریکایی و جست‌وجویی بیشتر آمریکاییان در این باره، حلقه‌ی پیوندی میان فقر دهه‌ی بیست و ثروت دهه‌ی هشتاد سده‌ی پیش پیدید آورد. تعدادی از نخستین نمایش نامه‌هایش در بی موقوفیت این آثار، با اجرای ایانی تازه به روی صحنه آمدند. آر تور میلر در این زمانه و قازمان زنده بودنش بیش از هر نمایش نامه‌نویس دیگری خود را وقف بررسی وضعیت اسفبار طبقه‌ی کارگر آمریکا کرده است. او با رئالیسم و با گوش‌شناوی برای شنیدن زبان محلی آمریکایی‌ها، شخصیت‌هایی خلق کرده که صدا و اوایشان بخشی مهم از مناظر و مرایای آمریکاست. نگرش او به مساله‌ی نومیدی و توانایی اش در افرینش داستان‌هایی که ژرفترین معانی نبرد را بیان می‌کنند، او را به یکی از شاخص‌ترین نمایش نامه‌نویسان و پر اجراترین آنان در آمریکا بدل کرده است. پر بیراه نیست اگر بگوییم او مهمترین و فعلی‌ترین فرد در تیاتر آمریکا بود.

آر تور میلر در فوریه‌ی امسال (۲۰۰۵ میلادی) در سن نود سالگی در گذشت. مقاله‌ی زیر به لهجه‌ی پهلوی سیاسی است که به اثر ارجمند او نسبت می‌دادند، هر رویارویی با تعبیر چند پهلوی سیاسی از نظر میلر بی‌مورد، خود نمایانگر چند بعدی بودن و مهم‌تر از همه معاصر بودن آثار نمایشی این نویسنده‌ی بزرگ است: نویسنده‌ی بزرگی که در ساخت‌ترین شرایط همواره یار و یاور و دل مشغول هم‌کاران و هم‌صنفانش در رژیم‌های دیکتاتوری بود و این خود همان تعبیر سیاسی را از آثار او کمی موجه جلوه می‌دهد. یاد و خاطرشن هم‌چون آثار به جامانده‌اش، همواره در ما عزیز و گرامی است.

ر.م.ا

آر تور میلر هم مرد. دنیای تیاتر و نگارش بی‌گمان یکی از شایسته‌ترین نمایش نامه‌هایش همگام با نیض زمانه بر روی صحنه می‌تبید؛ و مگر نه این که او به سان هنرمندی آگاه و متعهد، تابه‌سامانی‌ها و مضلات جامعه‌اش را در نمایش نامه‌ها و اظهار نظرهای خویش نمایان می‌ساخت.

آن‌چه در پی می‌آید، مختصری است از زندگی او که نشان می‌دهد در زیست روشنگری کشورش و در نتیجه دنیا تاثیری انکارناپذیر داشته؛ با هم بخوانیم: در دوره‌ی پس از جنگ دوم جهانی، نمایش نامه‌های آر تور میلر، تیاتر آمریکا را منتholm کرد. میلر که به شدت تحت تاثیر رکود اقتصادی و جنگ پس از آن بود، از حس نارضایتی و ناراحتی نهفته در مردم آمریکا بهره گرفت. نمایش نامه‌های او که در مشکلات اجتماعی کاوش می‌کرد، در بر دارنده‌ی عنصر خودآگاهی و نقد زمانه بود و به مردم منظری صادقانه از سمت و سویی که کشور به آن ره می‌سپرد، نشان می‌داد.

آر تور میلر در ۱۹۱۵ در منهتن از پدر و مادر مهاجر یهودی زاده شد. خانواده‌ی او در سال ۱۹۲۸ پس از آن که کار تولید پوشکشان به شکست انجامید از آن جا به بروکلین کوچیدند. مشاهده‌ی فساد اجتماعی حاصل از رکود اقتصادی و نویمی‌پدریش به دلیل ورشکستگی، تاثیر بسیاری بر او گذاشت. او پس از فارغ‌التحصیل شدن از دبیرستان کارهایی کرد تا برای دانشگاه رفتن پول جمع کند. در سال ۱۹۳۴ در دانشگاه میشیگان ثبت نام کرد و بیشتر چهار سال بعدی را صرف آموختن نوشت و کار بر تعدادی نمایش نامه‌ی مشهور کرد.

میلر پس از فارغ‌التحصیلی به نیویورک بازگشت و در آن جا به سان نویسنده‌ای مستقل کار کرد. در سال ۱۹۴۴ نخستین نمایش نامه‌ی او مردی که بخت یارش بود با تقدیمی بدی رو شد. داستان درباره‌ی مردی فوق العاده موفق بود که از موفقیت‌ناراضی است. این نمایش نامه دارای عمدت‌ترین مضامین آثار بعدی میلر است. او در ۱۹۵۴ رمانی چاپ کرد به نام فوکوس و دو سال بعد نخستین نمایش نامه‌اش به صحنه‌های برادوی رفت. همه‌ی پسران من، تراژدی بی درباره‌ی کارخانه‌داری که برای نجات کاسپی اش، قطعات معیوب را به ارتش می‌فروشد، موقعیتی فوری داشت.

نتها دو سال پس از موفقیت همه‌ی پسران من، میلر با مشهورترین و پر افتخارترین اثرش فروغ کرد: مرگ دستفروش. اثری که دویاره با نویمی‌پدریت از برقراری پدرانه در گیر است: بر بازگانی ورشکسته متمركز است که تلاش می‌کند تازنگی اش را حفظ کرده، آن را از نویساند. دستفروش که سازنامه برای از شکسپیر یا داستایفسکی می‌آید. این نمایش نامه که دو جایزه‌ی معتبر پولیتزر Pulitzer و دراما کریتیک سیرکل آوارد Critics Circle Award را بود، تاکنون بیش از هفت‌صد اجرا داشته و در مدت کوتاهی به بیش

چرا ساحره سوزان را نوشتم

پاسخ هنرمند به سیاست و سیاستمداران

افروز عباس پور



زودی اروپا را نیز از دست می‌دادیم، به این خاطر که وزارت امور خارجه، که زیردست ریس‌جمهوران، دموکرات، مملو از کارمند شده بود، پر از روشنگران خاین و پیمان‌شکن طرفدار شوروی بود. از دست دادن چین برای ما، مانند آن بود که کنهای، فیلی را از دست بدهد. در این صورت این هنوز یک سوال - یک عقیده - بود، که هیچ کس جرات پرسیدن آن را نداشت. پرسیدن این سوال برابر بود با از دست دادن اعتماد دیگران. در حقیقت، وزارت امور خارجه اقدام به اخراج کارکنانی کرد که چین و فرهنگ شفافش را می‌شناختند و زبان چینی می‌دانستند. حرکتی که به جای آنان، جادوگرانی را پیشنهاد می‌کرد که به منظور تابودی دشمنانی که از آن هادر بودند، سریک عروسک را از بدنش جدا می‌کردند. جادو همه جا را فرا گرفته بود. سیاست توطیه‌های خارجی به سرعت بر استدلال سیاسی چیره شد و در صدد نابودی همه‌ی تفکرات دیگر برآمد. چگونه می‌توان چنین وفاختی را در یک نمایش تحمل کرد؟ ساحره سوزان، به نمایش در اوردن نومیدی بود. نالمی‌دی من از نوعی افسرده‌گی خاص era trauma - سرچشم می‌گرفت. اندیشه‌ی نوشتن این نمایشname با ظهور فاشیسم در اروپا و به قدرت رساندن فاشیسم بهودی سینما، شکل گرفت. اما در سال ۱۹۵۰، یعنی زمانی که به فکر توشت درباره‌ی دستگیری و سرکوب کمونیست‌ها افتادم، رخوتی که در میان بسیاری از لیبرال‌ها وجود آمده بود، بیشترین انگیزه را برای نوشتن این نمایشname به من داد. و این رخوت از آن جا سرچشم می‌گرفت که نازارضایتی لیبرال‌ها از خشونت بازجویان مدنی، آنها را یک کمونیست (البته یک کمونیست مخفی) جلوه می‌داد.

در هر نمایشname، حتاً نمایشname‌های کرمایه و مبتدل، باید یک نقطه‌ی عطف معنوی و یک پند اخلاقی وجود داشته باشد که تعیین کننده‌ی درون‌مایه‌ی نمایشname است. اما در اواخر ۱۹۴۰ و اوایل ۱۹۵۰، دیگر چین معمارهایی وجود نداشت. جناح چپ دیگر نمی‌توانست فسخ حقوق انسانی را از جانب اتحاد جماهیر شوروی بیدردد. لیبرال‌های ضدکمونیست نمی‌توانستند زیر پا گذاشتن این حقوق را به وسیله‌ی کمیته‌های کنگره‌ای، تایید کنند. رزوی‌های «من می‌تمه می‌کنم؟؟؟» دیگر به پایان رسیده بود. هر کس خود را محق می‌دانست که دیگری را در اشتباه جلوه دهد. رفتارهای تماسی آن حقایق کهنه‌ی سیاسی و معنوی ازین رفت. به نظر می‌رسید که هیچ کس به غیر از متعصیان نمی‌توانست همه‌ی آن چه را به دان اعتقد داشت، بیان کند.

دستگیری کمونیست‌ها، که توسط کمیته‌ی داخلی فعالیت‌های ضدامریکائی و شخص مکاری رهبری می‌شد، به موضوع داغ روز مبدل گشت که بر روح و روان

پس از گذشت چندین سال، وقتی نمایشname «ساحره سوزان» را در قالب فیلم دیدم، برایم یاد آور ژرفای بی‌نهایت زمان بود. وقتی آن هنریشیگان تواناروی صحنه‌ی ظاهر شدند و به همین ترتیب کودکان و اسپ‌ها، جمعیت و واگن‌ها به روی صحنه‌ی آمدند، به این فکر افتادم که من چگونه در حدود پنجاه سال پیش همه‌ی اینها را در امریکائی به وجود آوردم که تقریباً هیچ یک افرادی که می‌شناسم، آن را درست به خاطر نمی‌آورند. ساخته شدن این فیلم توسط یک استودیوی هالیوودی مضمون به نظر می‌رسد، چیزی غیرقابل تصور در دهه‌ی پنجاه: آن هم با این هنریشیگان: دائلی دی - لویس (جان پراکتر) در مزرعه‌اش در کرانه‌ی دریا، جوان آلن (الیزابت) در زندان سرد و نمناک در حالی که باردار بود، وینونا رایدر (ایمی گیل) که از عمومی وزیرش درزدی می‌کرد، پل اسکافلید با عظمت (جاج دنفورت) و همدردی نیکوکارانه‌اش با بچه‌های شیطانی، و همگی آنها که مانند بارش باران گریز نایذر بودند.

من آن سال هارا به خاطر می‌آورم - سال‌هایی که شالوده‌ی ساحره سوزان را به وجود آوردند - اما باز سنگین ترسی را که در آن سال هاداشت، فراموش کردام، ترس، در زمان خوب حرکت نمی‌کند: همان طور که می‌تواند قضاآفت تاثیر قرار دهد، نیو آن نیز می‌تواند سلامت حافظه را کاهش دهد. آن چه که باعث وحشت یک نسل می‌شود، برای بیست سال پس از جنگ، هارولد کلارمن Harold Clurman بیست سال پس از جنگ، به هنریشیگانش فیلمی از سخنرانی هیتلر نشان داد، به ایندی آن که برای آنها تصویری از دوران نازی، یعنی زمانی که نمایش من در آن شکل گرفت، به وجود آورد. آنها به تماسی هیتلر نشستند در حالی که رو به استادیوم بزرگی مملو از هواداران شیفتۀ داشت، با وجود روی اینستادیوم بود، دست‌های را زیر چانه گره زده بود، لبخندی با شکوه و از روی تکبر روی صورت ش نقش بسته بود. بدنش را به طرز جالبی تکان می‌داد، و آنها به حرکات پر تصنیع می‌خنیدند. اما فیلم‌های سناتور مک‌کارتی نازاری کننده‌ترند - اگر هراسی را که در آن موقع در جامعه شایع شده بود به یاد بیاورید - او در حالی که صدای پر جار و جنجال وحشی اش را از دماغش در می‌آورد و باد دماغش موهاش را تکان می‌داد، با چشمان گریه‌ای اش به دیگران نگاه می‌کرد و پوز خندی چون تبهکاران داشت. واقعه‌که کمدم بود.

مطمئناً توانایی مک‌کارتی در برانگیختن وحشت مردم از کمونیسمی که در حال پیشرفت تدریجی بود، کاملاً بر پایه‌ی فریب نبود. پاراونید، چه حقیق و چه از روی تظاهر، همواره اسرازش را هم‌چون مرواپرید در حصاری از حقیقت پنهان می‌دارد. در ۱۹۴۹، مائوتسه تونگ Mao Tsedong در چین به قدرت رسید. اروپای غربی نیز پدیرای کمونیسم بود، به خصوص ایتالیا که بزرگ‌ترین کشور کمونیستی خارج از مردم، دیگر حرفی برای گفتن نداشت، ضربه‌ی نهایی آن در قالب فاشیسم ایتالیا و المان ظاهر شد. مک‌کارتی، گستاخ و بدکار ولی در نظر بسیاری درستکار و قبل اعتماد، آن را به گونه‌ای خلاصه کرد که برای همه قابل درک بود: «چین از دست رفته» را داشتیم و به

شیدیدی بین دوزن شکل گرفت، ابی گیل نیز در پاسخ الیابت را به مرگ تهدید کرد و بر غوغاو آشفتگی حاکم دامن زد.

من از تمامی این مسایل اگاه بودم، دست یابی من به مساله‌ی جادوگران از طریق

ملاحظات محض اجتماعی و سیاسی نبود. ازدواج دوازده ساله‌ی

من، نوعی بی ثباتی و تلاطم روحی در من ایجاد کرد. و من بیش

از آن‌چه که می خواستم می دانستم که اشکال کار در کجا بود.

پیشمانی جان برآکتر از گناهی که مرتكب شده بود و تبدیل شدن

او به تنها صدای رسایی محبایی که در مقابل جنون اطرافیانش

بلند شد، برای من اطمینان خاطری محسوب می شد. و آن را این

چنین تعبیر کردم که: این مساله ثابت می کند که یک ظاهر

معنوی و پاک، حتاً از طریق روحی مبهم و مشوش نیز خود را

بروز می دهد. بالاخره پس از بررسی شواهد فراوان، احساس

کردم که چیزی از وجود خود را در آن پیدا کرم. و نظریه‌ی نمایش

حول شخصیت این مرد بسته شد. در پی ظهور الگوی دراماتیک،

یک مشکل، لایحل بر جا می ماند. بسیاری از تحقیقاتی که

راجع به دادگاه سالم بود، با آنها بی شایسته داشت که گمیته‌های

کنگره‌ای به عمل آورده بودند. بدین ترتیب من به علت تحریف

نمایش نیست نام دهم. وقتی من از شرکت در این حماقت سرباز زدم، (جو رایان Ryan

oe) رئیس اتحادیه‌ی کارگران بارانداز، خلیلی زود شروع به اخاذی کرد از گوهر تلگرافی

دریافت کردم که در آن ذکر شده بود: «هر چه ما تلاش می کنیم تا نمایشناه را اطرافدار

امريکانشان دهيم، تو کناره گيری می کنی.» در آن زمان، (۱۹۵۱) که من دیگر این جنون

مهارنابذیر و حشتاک را مری عادی تصویر کردم، اما عنصر شگفت‌اوری در آن بود که مرا

به اجرای صحنه‌ای آن می کشاند، در آن سال ها، روند فکری ما به حدی جادویی و

پارانویید بود، که تصویر نوشتن نمایشناه ای درباره‌ی آن چه که در اطرافمان می گذشت،

مانند تلاش برای کشیدن دننای باخ کاموایی بود. من ایزار و امکانات لازم برای روش

کردن فضای نامطلوب حاکم را ندانشم و از سهل کاری گزینان بودم.

پیش از آن که در دانشگاه مطالبی در رابطه با محکمه‌ی جادوگران بخوانم، کتابی صد

صفحه‌ای در دو جلد، نوشته‌ی جارلز دبلیو اوفام Charles W. Upham، چاپ

۱۸۷۲، خوانده بودم. او فاقم در آن زمان شهردار شهر سالم بود (می دانستم که بعدها باید از

دوران شهرداری او بتویسم). او فاقم نه تنها گزارش و تحقیق کاملی از آن چه که حدت در آن

زمان فصل گمشده‌ای از گذشته‌ی سالم بود، نوشته بود. بلکه دریچه‌ای از ارتباطات

شخصی میان بسیاری از افرادی که در تراژدی سالم سهیم بودند، به روی من باز کرد.

نخستین باری که به سالم رفتم یک روز ملات‌بار بهاری بود. سالم در آن زمان شهری

دورافتاده با کارخانه‌ها و معازه‌های خالی و متروک بود. در آن جا بود که در فضای تبره و

غم افزایی کاخ دادگستری، نسخه‌های رونوشت محکمه‌ی جادوگران در ۱۶۹۲ را خواندم.

این نسخه‌های بصورتی مختصر در یادداشت‌هایی که نهنه توسط وزیرانی نوشته شده بود که

همواره باهم در جدال بودند. اما تمام این مطالبی که به آنها برخوردم، در یک دفتر توسطا

افق جمع آوری شده بود. این مطالب از گزارش‌های جناب کشیش ساموئل پاریس Reverend Samuel Parris تهیه شده بود. پاریس یکی از محکمان اصلی

دستگیری جادوگران «در طول بازجویی الیابت پراکتر Elisabeth Procter» بود. ابی گیل و

آن، دو منتهم نوجوان و سردگم بودند و ابی گیل برادرزاده‌ی پاریس بود. هر دو دستور حمله

به پراکتر را داشتند. اما هنگامی که ابی گیل دستش را جلو برد، مشتش را باز کرد و سپس

با انگشتانش روسی پراکتر را با ملایمت لمس کرد، ابی گیل بی درنگ فریاد زد که

انگشتانش، انگشتانش سوت... من

من معتقد بودم که این رفتار عجیب دختر جوان، موضوع مناسی برای یک نمایشناه

است. الیابت پراکتر برای ابی گیل بیمه و بی سربرست در حکم یک قیم بانو بود. آنها باهم

در خانه‌ای مشترک و کوچک زندگی می کردند. تا آن که الیابت دختر را بیرون انداخت.

من مطمئن بودم که دلیل آن چیزی به جز هم بستر شدن جان پراکتر با ابی گیل نبود.

بنابراین برای تسکین الیابت، دختر باید از آن خانه اخراج می شد. در آن هنگام در گیری

جریان نفس گیر محکمات بانوی شاعرانه همراه بود. در پایان همه محکوم

نشده بودند. پس شما باید برای محکومیت خود دلیلی می آورید. بنابراین که ابادلی

امربکایی‌ها چیره شده بود. این موضوع وقتی به هالیوود رسید که استودیوها پس از یک مقاومت اولیه، با ارایه دادن نام هنرمندان به کمیته‌ی داخلی با «پاکسازی» قبل از استخدام، موافقت کردند. بدین سان وحشت در میان بازیگران، کارگردانان و سایر افراد، از اعضای حزب گرفته تا آنها که در گیری شدیدی با سازمان مذکور داشتند، رخنه کرد.

توطیه‌ی شوروی محور چرخ عظیمی از علل بود. این نقشه از

بین بردن تمامی اختلافات جزئی و تفاوت‌هایی که یک قضایت

واقع بینانه از واقعیت به آن نیاز دارد را توجیه می کرد. بدتر از آن،

کمرنگ شدن حساسیت ما نسبت به تجاوز به آزادی هایمان بود.

در زندگی نامه‌ی خود، تایم‌بندز (Time Bends) (به زمانی

اشارة کرده‌ام که نمایشنامه‌ای (نمایشنامه‌ای Hook

The در مورد فساد اتحادیه‌ی کارگری شهر ساحلی بروکلین

می نوشتم. هری کوهن Harry Cohn مدیر کلمبیا پیچرزا

Columbia Pictures در آن زمان کاری انجام داد که

ممکن است در نظر اول نامعقول تلقی شود. او متن نمایشنامه‌ام

را به اف. بی. آی نشان داد. و به من گفت که گنگسترهای

نمایشنامه‌ام را که به تهدید و کشتار رقبایشان می پرداختند،

که این نام دهم. وقتی من از شرکت در این حماقت سرباز زدم، (جو رایان Ryan

oe) رئیس اتحادیه‌ی کارگران بارانداز، خلیلی زود شروع به اخاذی کرد از گوهر تلگرافی

دریافت کرد که در آن ذکر شده بود: «هر چه ما تلاش می کنیم تا نمایشنامه را اطرافدار

امريکانشان دهيم، تو کناره گيری می کنی.» در آن زمان، (۱۹۵۱) که من دیگر این جنون

مهارنابذیر و حشتاک را مری عادی تصویر کردم، اما عنصر شگفت‌اوری در آن بود که مرا

به اجرای صحنه‌ای آن می کشاند، در آن سال ها، روند فکری ما به حدی جادویی و

پارانویید بود، که تصویر نوشتن نمایشناه ای درباره‌ی آن چه که در اطرافمان می گذشت،

مانند تلاش برای کشیدن دننای باخ کاموایی بود. من ایزار و امکانات لازم برای روش

کردن فضای نامطلوب حاکم را ندانشم و از سهل کاری گزینان بودم.

پیش از آن که در دانشگاه مطالبی در رابطه با محکمه‌ی جادوگران بخوانم، کتابی صد

صفحه‌ای در دو جلد، نوشته‌ی جارلز دبلیو اوفام Charles W. Upham، چاپ

۱۸۷۲، خوانده بودم. او فاقم در آن زمان شهردار شهر سالم بود (می دانستم که بعدها باید از

دوران شهرداری او بتویسم). او فاقم نه تنها گزارش و تحقیق کاملی از آن چه که حدت در آن

زمان فصل گمشده‌ای از گذشته‌ی سالم بود، نوشته بود. بلکه دریچه‌ای از ارتباطات

شخصی میان بسیاری از افرادی که در تراژدی سالم سهیم بودند، به روی من باز کرد.

نخستین باری که به سالم رفتم یک روز ملات‌بار بهاری بود. سالم در آن زمان شهری

دورافتاده با کارخانه‌ها و معازه‌های خالی و متروک بود. در آن جا بود که در فضای تبره و

غم افزایی کاخ دادگستری، نسخه‌های رونوشت محکمه‌ی جادوگران در ۱۶۹۲ را خواندم.

این نسخه‌های بصورتی مختصر در یادداشت‌هایی که نهنه توسط وزیرانی نوشته شده بود که

همواره باهم در جدال بودند. اما تمام این مطالبی که به آنها برخوردم، در یک دفتر توسطا

افق جمع آوری شده بود. این مطالب از گزارش‌های جناب کشیش ساموئل پاریس Reverend Samuel Parris تهیه شده بود. پاریس یکی از محکمان اصلی

دستگیری جادوگران «در طول بازجویی الیابت پراکتر Elisabeth Procter» بود. ابی گیل و

آن، دو منتهم نوجوان و سردگم بودند و ابی گیل برادرزاده‌ی پاریس بود. هر دو دستور حمله

به پراکتر را داشتند. اما هنگامی که ابی گیل دستش را جلو برد، مشتش را باز کرد و سپس

با انگشتانش روسی پراکتر را با ملایمت لمس کرد، ابی گیل بی درنگ فریاد زد که

انگشتانش، انگشتانش سوت... من

من معتقد بودم که این رفتار عجیب دختر جوان، موضوع مناسی برای یک نمایشناه

است. الیابت پراکتر برای ابی گیل بیمه و بی سربرست در حکم یک قیم بانو بود. آنها باهم

در خانه‌ای مشترک و کوچک زندگی می کردند. تا آن که الیابت دختر را بیرون انداخت.

من مطمئن بودم که دلیل آن چیزی به جز هم بستر شدن جان پراکتر با ابی گیل نبود.

بنابراین برای تسکین الیابت، دختر باید از آن خانه اخراج می شد. در آن هنگام در گیری

جریان نفس گیر محکمات بانوی شاعرانه همراه بود. در پایان همه محکوم

نشده بودند. پس شما باید برای محکومیت خود دلیلی می آورید. بنابراین که ابادلی



مفهوم: هدایتی در نمایش کمونیستی‌های آمریکائی که برای توطیه و حمایت از براندازی با استفاده از روز به زبان انگلیسی.

حدود پکسال بعد تولید جدیدی از نمایشنامه با بازیگر لین جوان تبرو کم تجربه‌تر که در سالن رقص هتل مارتنیک تمرین می‌کردند به نمایش در آمد. گفته باش شور و هروانی فرانز از آن‌چه که زبان و نمایشنامه مطلبید اجرا شد و بدین ترتیب ساحره سوزان به یک موفقیت بزرگ تبدیل شد. نمایشنامه بر تاریخ نظر داشت و امروز گفته‌من شود که یکی از آثار هنری پر فروش در این کشور است. انتشارات بتم‌اند پنگوت Penguin Bantam بیش از شش میلیون نسخه‌ای را به فروش رسانده است. فکر من کنم که در طول چهل سال گذشته هفتادی نبوه که نمایش در یکی از سالن‌های نقاط مختلف دنیا به اجراد نیامده باشد. اما جرایی باطل نه‌گز به موقوفیت‌آجرایی تبدیل نیافت.

ژان پل سارتر Jean Paul Sartre، در مرحله‌ای که عقاید مارکسیست داشته اقتباسی از یک فیلم فرانسوی نوشته که ترازدی هم دست‌شدن ملاکین برای آزار و اذیت فقرا را سرزنش من کرد. (در حقیقت بیشتر کسانی که در سالم به دار اویخته شدند متمولین پونددند و نواده‌ستون از آن را زمین داران بزرگ تشكیل می‌دادند)

کم اغراق است اگر پنگوتهم تولید ساحره سوزان در هر جاکه یک کودتای سیاسی قریب‌الواقع به نظر می‌رسید و یک رژیم دیکتاتوری بر اندانه‌هایی می‌شد منحصراً در آمریکای لاتین شروع می‌شد.

به نظر می‌رسید که نمایش از آرژانتین تا شیلی و یونان، از چک‌اسلواکی تا چین و بسیاری از کشورهای دیگر، همان ساختار اولیه‌اش را از فناواری بشری در قبال خشونته تعصب و پارتوپولی ای که به سوی جوانانگی پیش می‌رفت و در ذهن انسان اجتماعی جا می‌گرفت حفظ کرده است.

من نمی‌دانم که امروزه ساحره سوزان چه چیزی برای گفتن به مردم دارد آن‌ها نمی‌دانم که نقطه‌ای عطف پارتوپید آن هم همان هشدارهای تکان‌دهنده‌ای را در بر دارد که در دهه‌ی پنجاه در بر داشت. برای برخی، موضوع نمایشنامه درباره‌ی معماه شهادت کودکان علیه سوابسته‌های جنسی بزرگسالان بود. چیزی که در زمان نوشتن نمایشنامه حتاً به خواب هم نمی‌دیدم. به هر صورت‌های این احتمال به ذلیل طفیان پارتوپولی بود که نمایشنامه را پاشته بود - مفهوم کوزی که در دوران ما معمولاً در لیه‌ی تاریک خود آگاهی نهفته است - مطمئناً مفاهیم سیاسی آن برای بسیاری از مردم موضوع اصلی به شمار می‌رود بازجویی سالم الگوی ترسناکی از بازجویی‌های مشابه در روسیه‌ای استالینی، شیلی پیشوشه چین مأتو و رژیم‌های آن چینی بود. (نین چنگ Nien Cheng نویسنده‌ی مرگ وزنگی در شانگ‌هایی به من گفت که به سختی فی تواند باور کند یک غیرچینی - کسی که انقلاب فرهنگی چین را تجربه نکرده است - این نمایشنامه را توشه باشد). اما آن جا که به عدالت مربوط است این نمایشنامه آمیزش مهلهک روابط جنسی نامشروع ترس از مأتو طبیعه و اولدگی‌های سیاسی را به معرض نمایش می‌گذارد؛ ترکیبی که این روزها چندان آشنا و عادی به نظر نمی‌رسد. سینما با در برداشت مخاطبان گسترش نسبت به تیار هم چنان می‌تواند روابط دیگری را نسبت به وحشت عمومی بی که ماجراهی سالم در این قاره بیدی آورد مطرد کند.

یک مطلب دیگر، من آن هفتنه‌هایی که صرف خواندن پرونده‌ی شهادت، گزارش، حمله‌های اقرارها و اتهام‌ها کرد، به خاطر می‌آورم و آن حلاله‌ی و خیم همواره مربوط به امضای شخصی در کتاب شیطان بود. این تلافی‌لوسوی در تحويل روح شخص به خنای ترسناک تاریکی، بدنزین توھین به خدا بود. اما قرار بود این تازه‌واردان آن چه راهه افشا کرده بودند به یکباره انجام دهند.

این پرسش به ذهن هیچ کس نمی‌رسید. اما بالته این اعمال در چنگ‌های فرهنگی و مذهبی بسان بختک‌هایی نامربوط هستند. عمل مورد اشاره عبارت است از مقاصد مدفون، وفاداری امروز و قلب‌هایی بیگانه که همواره تهدید‌عمله‌ای برای ذهن خداباور است. مانند جستجوگوی دیرنیمه‌اش.

بنوشت:

«جاپزه‌ی انجمن مستعدان نمایش نامه؛ معتبر ترین جاپزه‌ی نمایش نامه‌نویسی در آمریکا

• j'accuse

برای محکومیت شما وجود ندارد، با کمک یک استدلال کوچک اغلب از کنید که این واقعاً شناس بوده که شمار ابرگزینه که در این صورت در واقع اظهار گردید که اهربمن در آن دهکده مشغول به کار نبوده و یا خدای نکرده‌است. بنابراین، تحقیق و رسیدگی به این موضوع نیز به خودی خود اشتباه بوده و به نوعی فریب تلقی می‌شود. شما باید یک شیطان پرست مخفی باشید اگر چنین بگویید. بازگشتن به مزرعه‌تان نیز کار درست نبود.

هر چه بیشتر در مورد وحشت سالم می‌اندیشیدم، بیشتر با سال‌های تجربیات مشترک در دهه‌ی پنجم احساس نزدیکی می‌کردم؛ دوستان قدیمی کسی که نامش در لیست سیاه بود، برای پرهیز از صحبت با او، هنگام عبور از خیلان روی خود رابر می‌گردانند - تبدیل یک شبیه‌ی چپه‌های سابق به میهن پرستانه مولود شده.

آن چه واضح استه تغییرات حقیقی، همه‌ی گیر و جهانی هستند. برای مثال، وقتی غیرکلیمیان در آلمان هیتلری، همسایگان پهودی خود را مورد آزار می‌بینند، هنوز همان میان این چیزی که با نازیسم هم‌فکر نبودند طبیعی ترین عکس العمل این بود که از آن که به عنوان یک مخالف شناسایی شوند در هراس باشند. یک از دیگر علت‌هایی که مرا به نوشتن ساحره سوزان و اداشته فرسته بود که من می‌دانم زبان جدیدی استفاده کنم، زبانی که متعلق به فرن هفده نیوانگلند بود. آن انگلیسی خشن و ساده با نوسانی که در میان صراحت قانونی و غنای استعاری و سمبولیک دارد در حق غریب رها می‌شد.

لاسون Lawson یکی از اوضاعان بزرگ دستگیری جادوگران در یکی از خطابه‌هایش گفت: «خناوند کار و حشتناکی در حق مانجام داد، او با کشیدن زنجیر شیر غزان، باعث پایین آمدن شیطان با خشم و غضب فراوان شد. لاوسن گروهش را برای فعالیت‌هایی که مکن از یک جنگ مذهبی برعلیه شیطان بود، پشتیبانی می‌کرد «نیرو، نیرو، نیرو!» اما این هنوز زبان من نبود و من برای این که این زبان را زان خود کنم، از همکلاس سایق در دانشگاه می‌شیگان، ادیب و شاعر یونانی - آمریکائی کیمون فرایر Friar Kimon که بعدها کتابی از کازانتزیاس را به انگلیسی ترجمه کرد، کمک گرفت. مشکل تقلید زبان کهنه نبود بلکه تلاش برای خلق طبیعی بود که از میان آن زبان هنری‌شده‌های آمریکائی به راحتی جریان یابد. آن چنان که پنجاه سال بعد در نسخه‌ی سینمایی هنری‌شده‌ها در همان تولید نخست زبان را قایل‌بند و درست مانند زبان روزمره به راحتی و با خشنودی از آن استفاده کردند.

نوشتن ساحره سوزان حدود پکسال مرا به خود مشغول کرد. هرگز گمان نمی‌بردم که کسی جسارت‌بهیه‌ی نمایشنامه‌ای در پنج صفحه‌ی با پیست و یک بازیگر را در برانوی داشته باشد. به ویژه در آن روزهای پر تنش، اما کرمیت بلومگاردن Kermit Bloomgaarden کمی قبل از آغاز نمایش، بحران جدیدی به وجود آمد. تنها دو سال قبل، کمینی مسول تور مرگ دستگروش در ایلینویز به اجراء اورده شد که به شدت توسط لژیون آمریکائی تحریم شد. پیش از آن، کهنه سربازان کاتولیک در اروپا ایشغال شده‌ارتش را مقاعدگر کرده بودند که به گروه تیاتر احوازی، اجرای همه‌ی پسران من All of my Sons نمایش‌های مرانده کردند.

انجلاهیه‌ی نمایش نامه نویسان از محکوم کردن حملاتی که به نمایش جدید شون اکیزی Sean O'Casey (یک کمونیست علنی و کسی که تهیه کننده‌اش را مجبور به تسليم اختیارات کرده بود) می‌شد، پرهیز کرد. من از خودکشی دو هنری‌شده که به علت تحقیقات جدید صورت گرفته بود مطلع بودم. هر روز خبر می‌رسید که مردم خود را به اروپا تبعید می‌کنند: چارلی چاپلین، جوزف لویزی Joseph Losey، طنبل‌گلکن استوارت Stewart Dassin، لری ادلر Larry Adler، گیمیت سام Wanamaker Donald Ogden، و سام وانامیکر Sam Wanamaker که می‌لرزدی انتخاباتی موفقی را برای بازسازی الد کلاب تیاتر Old Globe Theatre در Thames رهبری می‌کرد. در شب افتتاحیه در ۲۲ ژانویه‌ی ۱۹۵۲، من داشتم که فضای خصوصت امیز حاکم خواهد بود. سردي و بی احسانی جمیعت غیرقابل پیش‌بینی نبود. تماشاگران برانوی علاقه‌ای به درس‌های تاریخی نشان نمی‌دانند. برای من کاملاً قابل پیش‌بینی بود که در روز اجرای نمایش، روزنامه‌ای تیتر بزنند: «کمونیست

۴ میلادی از فرودگاه مهرآباد به سوی دوبی پرواز کرد و دو ساعت بعد در فرودگاه دوبی بودم. فرودگاه دوبی اصلاً با فرودگاه کوچک مهرآباد قابل مقایسه نیست. اقلال چهار برابر فرودگاه مهرآباد است. با فروشگاه‌های بزرگ و زیبا در دو طبقه و پر از مردمی از ملیت‌های مختلف. زنان با پوشش‌های گوناگون از نیمه‌برهنه گرفته تا با چادر و روپنده. زنان پلیس باکت و دامن قرمز و نیم‌کلاهی کوچک که بخشی از موي آنها را می‌پوشاند و شالی سفید که از کنار نیم‌کلاه بیرون می‌آید و به روی دوش و سینه می‌رسد.

از چهار ساعت توقف در فرودگاه استفاده کرد و فروشگاه‌ها را دید زدم. کتابفروشی‌ها، نشریات، مجله‌های مختلف به زبان‌های گوناگون و وسائل صوتی و تصویری که آخرین پدیده‌ها و مدل‌های جدید تلویزیون، رادیو و کامپیوتر را در برداشت. مانیتورها در سرتاسر سالن، مرتب پرواز و فرود هوایپیماهار اعلام می‌کردند. همه‌چیز تمیز و مرتب بود. در کنار دستشویی‌ها آبخوری‌هایی که آب خنک داشتند و برای بچه‌ها هم به اندازه‌ی کوچکتر نصب شده بود تا مجبور نباشی بچه‌ها را بغل کنی که دهانشان به فواره‌ی آبخوری برسد. صندلی‌های راحت و صندلی‌هایی که باز می‌شدند برای خوابیدن در کنار هم قرار داشتند و عده‌ای که اغلب عرب و سیاه‌پوست و افغانی و بنگلادشی و اندونزیایی بودند، روی زمین دراز کشیده و خوابیده بودند.

هوایپیما ساعت ده صبح از دوبی به سوی سیدنی پرواز کرد و پانزده ساعت طول کشید تا پکسره به سیدنی برسد. این مدت پرواز البته خسته کننده است؛ اما سرویس‌دهی هوایپیما چنان بود که خیلی احساس خستگی نمی‌کردی. میهمان داران هوایپیما، مرتب در رفت و آمد بودند و به مسافرها کمک می‌کردند. روی صفحه‌ی مانیتور که در برابر هر صندلی قرار داشت. دستورهایی برای ورزش پاها و خوردن مرتب آب داده می‌شد و می‌توانستی از فیلم‌های تلویزیونی و بازی‌های کامپیوتري استفاده کنی یا موسیقی بشنوی. ناهار، عصرانه، شام و صبحانه دادند. تا صبح چشم بر هم نگذاشتم و طلوع آرام خورشید را قبل از صحیح‌گاه از فراز آسمان دیدم که چگونه هفت رنگ متفاوت از سرخ تا آبی و سیاه ایجاد شد و چند ساعت از کنار این پدیده شگفت عبور می‌کردم. در متن سیاه آسمان ستاره‌ها زلال بودند. ساعت ۹/۵ صبح یکشنبه به وقت محلی سیدنی هوایپیما در فرودگاه عظیم سیدنی به زمین نشست - هوایپیمای مدرن امارات. و باید دانست که زمان در استرالیا و به خصوص در سیدنی ۸/۵ ساعت از ایران جلوتر است. نیم ساعت طول کشید تا وسائل مسافران را بازرسی کردند و به سوی سالن حرکت کردیم. دوستان بادسته‌های گل به پیشواز آمده بودند. اعضای چهار انجمن دعوت کننده و انجمن‌های دیگر. انجمن خانه‌ی فرهنگ ایران و کردها. روبوسی و حرکت به سوی خانه‌ی بیژن و میترا از اعضای کانون مبارزه برای دموکراسی در ایران و این میترا از هر لحظه درست شیوه خواهر کوچک‌ترم میترا بود. اعضای خانه‌ی فرهنگ ایران هم آمده بودند. این انجمن قبلاً با کانون مبارزه برای دموکراسی یکی بودند که بعد جدا شدند. این جدا شدن‌ها و انشعاب‌ها هنوز هم هست و گویا این سرنوشت همیشگی ماست که پس از مدتی کار کردن، در اثر اختلافات درون گروهی از یکدیگر جدا بشویم، چیزی که هم‌چنان ادامه دارد. از گذشته هم پند نگرفته‌ایم.

یک هفته‌ی اول به دید و بازدید و آمدن دوستان قدیمی، آنها که با هم در زندان بودیم و دیگر دوستانی که کتاب‌های مرا خوانده بودند، گذشت. نخستین جلسه‌ی سخنرانی ام در روز یکشنبه ۱۴ نوامبر ساعت ۷ بعد از ظهر

سفر به استرالیا *

علی اشرف درویشیان

هفته‌نامه‌ی پیک پارسیان که در استرالیا منتشر می‌شود، به مناسبت سفر علی اشرف درویشیان به استرالیا، او را چنین معرفی می‌کند: «علی اشرف درویشیان شصت و سه سال پیش در کرمانشاه زاده شد و دوران کودکی را در کوچه‌پس کوچه‌های آن شهر سپری کرد. در کوران سخت زندگی به آموزگاری در رستا پرداخت و نویسنده شد. او زندگی طلاق‌فرسای مردم را بی‌پرده اما با طراوت و احساس به تصویر می‌کشد و خواننده را به گریستن، خنده‌نیدن و اندیشیدن وا می‌دارد.

او در آثارش از آشوران تاریخی با آفرینش صحنه‌هایی گاه کنایه آمیز و گاه بی‌پرده: احساس و عاطفه‌ی انسانی را صیقل و مضمون را عمق می‌بخشد. در رمان بلند و چهار جلدی سال‌های ابری، تاریخ معاصر ایران و معضلات اجتماعی سیاسی آن را با قلمی شیوا بیان می‌کند و در کاری سترگ «فرهنگ افسانه‌های مردم ایران» را در بیست جلد تدوین می‌کند.

در رمان‌هایش، فانوس به دست، راه ظلمانی زندگی را روشن کرده، بی‌پروا، تن خسته انسان‌هارا جلا می‌بخشد. در کتاب «خطاطران صفرخان» زندگی مردی را که نه چون قطره‌اشکی در اقیانوس بلکه خود دریایی است، به تصویر می‌کشد. او هم‌چنین خالق قصه‌های کودکان و نوجوانان است.

علی اشرف درویشیان به دعوت کانون مبارزه برای دموکراسی در ایران و سه انجمن دیگر، از همین یکشنبه، چند برنامه‌ی سخنرانی خواهد داشت و شرکت در این جلسات را به همه‌ی دوستداران فرهنگی، ادبی و سیاسی ایران توصیه می‌کنیم.»

دعوت به استرالیا از آیان ۱۳۸۲ یعنی نوامبر ۲۰۰۴ آغاز شد: اما چند ماه پیش از آن هم دعوی از سوی خانه‌ی فرهنگ آدلاید و از سوی خانم گراناز موسوی شاعر ایرانی مقیم استرالیا و عضو هیات دبیران خانه‌ی فرهنگ، شده بود که بی‌سرانجام ماند. دعوت بعدی که در آذرماه ۱۳۸۲ برایم فرستاده شد، از سوی کانون مبارزه برای دموکراسی در ایران انجام گرفت و چون با سفرم موافقت نمی‌شد، سه نهاد دیگر هم به دعوت کننده‌ی نخست، پیوستند. یعنی انجمن قلم سیدنی، کانون نویسندگان استرالیا و فدراسیون خبرنگاران بین‌المللی سیدنی. این چهار انجمن کمک کردند و البته یک سال هم طول کشید تا موافقت شد. و چهار صبح روز شنبه ۱۶ آیان ماه ۱۳۸۳ برابر با ششم نوامبر

شهر طری سیپلی هم بر طی سخنرانی دعوت شدم که در اولی خانم شکوفه متوجه بود و در دومی خانم سارا، ایرانی مقیم استرالیا همراهیم کرد. این دو دعوت از سوی North Sydney Council, Stanton library و North Sydney Council, Hutley Hall انجام گرفت در Hutley Hall. از فیجی Fiji Satya Colpani و آقای Narendra Singh نارندرا سینگ که بخش هایی از کتاب های خود را به زبان انگلیسی خوانند و من هم از کتاب «از این ولاسته» که به نام Village On This ترجمه شده بود داستانی خواندم و خانم سارا مترجم ایرانی درباره زندگی من متنی خواند.

در آخرین روز های اقامتم در روز دوشنبه ۱۳ دسامبر به دعوت انجمن کرد های مقیم سیلی برای سخنرانی دعوت شدم. این دعوت از سوی (کومله و دموکرات) انجام گرفته بود. در این جلسه به زبان کردی سخنرانی کردم. موضوع سخنرانی هم ادبیات و هنر کردی بود و در پایان پرسش و پاسخ بود. دوستان کرد در سیدنی و نیز در آدلاید واقعاً نسبت به من خیلی لطف داشتند. صحبت های صیمانه و دلسویانه بود. پایی صحبت آنها که می نشستم، دنیای خاطره و تجربه داشتند؛ رنچ ها، ستم ها و زندان ها کشیده بودند. اغلب آنها چند نفر از تزدیکان خود را در میارزه از دست داده بودند. خودشان هم اغلب از مرگ نجات یافته بودند. از آنها شنیدم که ترجمه های کردی سال های ایرانی، رمان چهار جلدی ام، توسط عبدالله حسن زلده (رهبر پیشین حزب دموکرات کردستان) رو به انتقام است. شب های اغلب دوستان مرا به خانه هاشان دعوت می کردند. عده ای زیادی می آمدند. دور هم می شنستیم و هم چنان بحث و پرسش و پاسخ ادامه می یافت. امید به آینده بود و بازگشت به ایران. با کمتر کسی برخوردم که آرزوی برگشتن به ایران را نداشته باشد. با وجود رفاه نسبی، آزادی و درسترس داشتن همه ای امکانات زندگی و نداشتن نگرانی از آینده باز هم در فکر ایران بودند.

نویسنده کان استرالیایی فعالند و چهره هایی چون پیتر کری با رمان جک مکنزی معروفیت دارند و نویسنده دیگری به نام امیلی رودا برای نوجوانان رمان های تختی می نویسد که چهار عنوان از این رمان ها به فارسی ترجمه شده و در ایران به چاپ رسیده است. مجموعه ای از ادبیات عامه ای استرالیا به نام افسانه هایی از بومیان استرالیا به فارسی ترجمه و چاپ شده است.

شاعران و نویسنده کان ایرانی در استرالیا فعالند و بخشی از ادبیات در مهاجرت را تولید می کنند. اینان از طریق اینترنت به روزنامه ها و اخبار ایران دسترسی دارند. در فعالیت های اجتماعی و اعتراض ها شرکت گسترده دارند و در چهره هاشان تنها و دوری از ایران را می توان دید. به درد دل هاشان که گوش می کنی، هر کدام صدمه های دیده اند و عزیزانی را در راه آرمان هاشان از دست داده اند.

در ابتدای ورودم چند داستان از من به زبان انگلیسی در نشریه های استرالیایی چاپ شد و در رادیوها خوانده شد. به خصوص دو داستان «برفینه» و «آرزو های کاغذی»، و با نشری به نام Rulenntson برای ترجمه Selected Works گفتگو شد. در روز دوازدهم آذر ماه برابر با دوم دسامبر جلسه ای یادبود ششمین سالگرد قتل محمد مختاری و محمد مجعفر پوینده شرکت کرد و در این جلسه پوسترهای زندگی نامه ای آنها ارایه شد. و درباره ی چهره هایی چون محمد مختاری، محمد مجعفر پوینده سعید سلطان پور، مجید شریفیه احمد میرعلائی، غفار حسینی، دکتر احمد تقاضی، حمید حاجی زاده کارون طلحی زلده پروز جوانی، پروانه و ناریوش فروهر، سعیدی سیرجانی و دکتر جمشید پرتوی سخنرانی شد.

۸۲/۱۱/۲۰

پی نوشت: ۱- برگرفته از سایت www.rouzgar.com

در Dougherty Community Center هم موقعيت کنونی کانون نویسنده کان ایران بود. در این سخنرانی شرح مفصل درباره کانون نویسنده کان ایران و فعالیت هایش داده شد و اشاره شد که از سال ۱۳۸۰ تا کنون مجمع عمومی سالانه ای کانون به علت جلوگیری مقامات امنیتی تشکیل نشده است. یعنی هیات دیباره ای کانون به جای یک سالانه اندیشه و بیان بدون حصر و استثنای برای همکان و درباره ای سلسه و نمونه هایی از سانسور متن ها صحبت شد. و در پایان به پرسش های حضار پاسخ دادم. استقبال خیلی خوب بود. سالان کاملاً پر شده بود و مهم تر این که از همه گروه ها و تفکرها به جلسه آمده بودند. حتا افرادی که از دویست متوجه یکدیگر عور نمی کردند آمده بودند و در کنار هم نشسته بودند و همگی هم سوال داشتند. از کتاب هایی از هر عنوان پنج دوره بودند. کانون میارزه برای دموکراسی در ایران هم قبل از سفر من، چند دوره از کتاب هایی را تهیه کرده بود برای میز کتاب. همه ای این کتاب ها در همان ساعت اول به فروش رسیدند و برای جلسه های بعد دیگر کتابی از من روی میز کتاب باقی نماند. بود. باید اضافه کنم که پیش از من از هنرمندان و شاعران ایرانی همچون: - الف. سایه، نسیم خاکسار، شهرنوش پارسی پور و عباس میلانی برای سخنرانی در سیدنی دعوت شده بود و در میان اینها تنها من بودم که از ایران می رفتم.

برنامه دوم شنبه بیست نوامبر ساعت ۷ در همان مکان قبلی بود. موضوع سخنرانی درباره ای ادبیات داستانی امروز ایران بود. متأسفانه به علت دوری استرالیا از ایران و سفرهای اندکی که از سوی نویسنده کان و شاعران به آن جا می شود، نسل نو شاعر و داستان نویس برای ایرانیان استرالیا تقریباً ناشناخته مانده است. تا آن جا که توانستم به معرفی این نسل پرداختم و قول دادم که برای آنها آثار شاعران و نویسنده کان جوان را بفرستم. پس از سخنرانی باز هم پرسش و پاسخ بود. پرسش ها در زمینه های ادبیات و گاهی هم سیاست بود. زیرا برخی این دو مقوله یعنی ادبیات و سیاست را جدای تابیدن می داشتند.

بین بیست نوامبر تا بیست و هشت نوامبر، دعوی از یک شهر دیگر استرالیا یعنی آدلاید از سوی خانه های فرهنگ آن جا از من شد که توسط خانم گرانا ز موسوی عضو هیات دیباره ای سیدنی در آن انجمن بود. این سفر هم یک هفتنه طول داشت. در آن جا هم برنامه های سخنرانی داشتم که مجموعه ای از سخنرانی ها و داستان خوانی بود و در پایان هم پرسش و پاسخ.

برنامه سوم در سیدنی، یکشنبه ۲۸ نوامبر ساعت ۷ بعد از ظهر در Town Hall Paramata بود که انجمن ایرانیان استرالیای جنوبی هم در برپایی این جلسه شرکت داشتند. در این جلسه یکی از دلستان های تازه ام را به نام «هندناونه گرم» خواند و پس از خواندن داستان پرسش و پاسخی طولانی انجام شد. باید بگوییم که در ابتدای هر جلسه معرفی نامه ای درباره زندگی و آثار من توسط جوانان انجام می شد که از آن میان مهرداد پدیده و آزاده فعالیت بیشتر داشتند.

در تمام جلسه ها، گزارشی از فعالیت های کانون نویسنده کان ایران در به بود. به خصوص ساختن دانشکده معماری بهم توسط کانون، ارایه می دادم. در ضمن نقشه های مفصل ساختمان دانشکده معماری راه هم در پرسش برگزینید. با خود برده بودم که به نمایش گذاشته می شد.

در فاصله های بین برنامه هایی، حتا یک روز استراحت می داشتم. مصاحبه با روزنامه ها، رادیوها و تلویزیون های استرالیا اغلب لوگو های راکی می کردند. رادیوهای محلی که اغلب یک روز در هفته برنامه داشتند و توسط گروه های مختلف ایرانی اداره می شد، مصاحبه هایی در زمینه های گوناگون پا من اینجا می دادند. و دورانه ای مهم استرالیا یعنی SBS و ABC هم به زبان انگلیسی با من مصاحبه کردند. در این دو مصاحبه، مترجمی همراهیم بود به نام خانم شکوفه که ساکن سیدنی و دانشجو بود. از سوی کتابخانه ملی سیدنی و

ترجیح می‌دهم بمیرم

غلامرضا آذر هوشتنگ

«خیلی خوب، روز دو شنبه ساعت هفت صبح خودت را به قسمت انبار معرفی می‌کنی، درست سر وقت. البته لازمه بگم که من در واقع به تو نیازی ندارم ولی به خاطر باب این کار رامی کنم. حالا برو که کار زیادی ریخته رو سرم.» در آن لحظه آن قدر خوشحال و راضی بودم که حتاًز پر مردم نپرسیدم که می‌خواهد چه قدر به من دستمزد بدهد. تا آن جا که در توان داشتم، دویدم تا این خبر را به مادرم بدهم. مادرم گفت:

- «سرم سخت کار کن، حتماً اگر آقای مک گوئیکال کارت را پسند و تایید کند، پیشرفت می‌کنم. پدرت مرد بازرسی بود و آنها هم با همان چشم به تو نگاه می‌کنند. مطمئن باش.»

به مادرم قول دادم که سعی ام را بکنم؛ آن وقت احساس سعادت می‌کردم، ولی درست در پایان اولین هفته کارم، احساس عوض شد. در مقابل آن همه کار سخت و طاقت‌فرسایی که کرده بودم فقط شش دلار و نیم به من دادند. می‌دانید، من وقی که بجه بودم، هیچ وقت احساس عدم امنیت و فقر نکرده بودم. پدرم در آن روزها با کار سختی که می‌کرد بیول خوبی در می‌آورد، حدود پنجاه یا صست دلار در هفته. می‌دانید که طراحی لباس تو یک کارخانه‌ی پوشاسک، کار مهم و حساسی است؛ اگر الگویی که طراح تهیه می‌کند یک یا دو سانتی متر اشتباه باشد، بر شکارها مقدار زیادی از مواد را بدون آن که خودشان مقصراً باشند، خراب می‌کنند. بخش مهمی از طراحی با محاسبه سروکار دارد، محاسبه‌ی دقیق و بیچیده، و طراح ناید کوچک‌ترین اشتباهی بکند. پدرم هیچ وقت ریاضیات یاد نگرفته بود، چون نتوانسته بود به دیبرستان برود، ولی با روش مخصوص به خودش با علمات‌ها و نشانه‌های کوچک و عجیبی کار می‌کرد که هیچ کس از آن سر در تمی آورد. او کار محاسبه‌ی مواد را در عرض یک دقیقه انجام می‌داد، در صورتی که بعضی از کارشناسان ورزیده‌ی دیو پیر همین محاسبه را در یک ساعت انجام می‌دادند؛ با وجود این، محاسبه‌ی پدرم دقیق‌تر از بقیه بود و پارچه‌ی کمتری دور ریخته می‌شد. تمام این اطلاعات را زمانی که رفتم سر کار به دست آوردم. همکاران پدرم که تو قسمت برش کار می‌کردند، برایم تعریف کردند. آنها می‌گفتند:

- «به همین دلیل بود که حقوق خوبی به پدرم می‌دادند، هر چند این حقوق به اندازه‌ی ارزش کارش نبود.»

قبل از این که به حرفم ادامه بدهم، دلم می‌خواهد کمی از گذشته‌ی خودمان، برایتان تعریف کنم. بله، ما وضعمان بد نبود. راستش باید گفت، خیلی هم خوب بود. ما از خودمان خانه‌ای در شمال چاتانوگا داشتیم با یک اتومبیل. خواهر و دو برادر بزرگ‌ترم دیبرستان را تمام کرده بودند. برادر بزرگ‌ترم بعد از این که سال‌ها در شرکت کفش رادیانو فروشنده‌گی می‌کرد، بالاخره موفق شد که به دانشگاه کالمیا برود و به تحصیلات ادامه بدهد. تحصیل در دانشگاه، برای او موقوفیت‌های زیادی را به دنبال داشت. بعد یک بورس یک ساله‌ی تحقیقاتی از دانشگاه گرفت و به اروپا رفت. وقتی که برگشت در سیکاگو وارد کار تجارت شد.

برادر دوم بعد از گرفتن دبلیم، در یک روزنامه مشغول به کار شد. مادرم دلش می‌خواست، او وکیل شود ولی خودش علاقه‌ای نداشت. خواهرم هم ازدواج کرد و از پیش ما رفت. به خاطر دارم که اولین دوره‌ی سخت زندگی ما، در سال ۱۹۳۳ درست وقتی که کلاس هشتم بودم شروع شد. کارخانه‌ی تراویس و پسر بسته شد و پدرم در مدت شش ماه، حتاً یک سنت هم درآمد نداشت. البته از دو سه سال قبل از آن هم می‌شد پیش بینی کرد که وضع این طور نشود؛ یعنی از وقتی که مجبور شدیم خانه‌مان را به گرو بگذاریم و پولش را خرج زندگی کنیم.

هوا طوفانی بود و باران با شدت به پنجه‌ها شلاق می‌زد و در گوش‌های دوری از آسمان رعد به شدت می‌غیرید. داخل واگنی که حالا تبدیل به کافه‌ای شده بود، بیوی آبجو، غذای سرخ شده و دود مانده‌ی سیگار همه‌جا را پر و هوا را سنگین کرده بود. مرد جوان که صورت تیره و شانه‌های یهٔن داشت، آبجویش را سر کشید و گفت: «مثل این که می‌توانیم به صحبت مان ادامه دهیم؛ این جور که پیداست باران مدتی مرا این جازانی خواهد کرد. خانه‌ام یک مایل دورتر از آخرین ایستگاه توبوس این جاست. اگر در این باران بیرون بروم، تا به خانه برسم خیس آب می‌شوم. حالا هم به قدر کافی خیس شده‌ام.» از موهای مجعدش آب می‌چکید و روی لباس کار خاکستری اش اثر قطره‌های باران دیده می‌شد.

از رادیوی رنگ و رو رفتہ‌ی بالای پیشخوان، چایی که گاس صاحب کافه تکه داده بود و چوب کبریت را می‌جوبد، صدای ناله‌ی خواننده‌ای سیاه‌پوست از لابه‌لای سروصدای گوش خراش ارکستر شنیده می‌شد.

مرد جوان از کنار میز بلند شد و به طرف گاس رفت و بطری خالی را روی پیشخوان گذاشت و گفت: «تو را به خدا این رادیو را خفه کن.» گاس جواب داد: «حتماً جیمی.» و رادیو را خاموش کرد.

- «این آهنگ‌ها روزبه روز گوش خراش تر می‌شود، غیر از برنامه‌ی رقص یکشنبه شب، رادیو دیگر برنامه‌ی خوبی ندارد. من مجبور آن را به خاطر مشتری‌ها همیشه روشن بگذارم ولی حالا بهتر است این جا کمی ساخت باشد.»

گاس بطری خالی را برداشت و داخل صندوق انداخت و به پشت دیوار چوبی، در عقب پیشخوان رفت تا غلظه‌های شام را بشوید.

- «اگر چیزی خواستید حتماً صدام بزنید.»

جیمی روی گف آبجوی خنکش کمی نمک پاشید تا بیشتر گفت کند.

- «خب، داشتم برایتان می‌گفتم که پند هفته بعد از مرگ پدرم برای پیدا کردن کار به کارخانه‌ی تراویس و پسر رفتم. این کارخانه کارش تولید لباس کار است، حتماً شما آن را می‌شناسید. البته نام تراویس و پسر حالا دیگر معنای ندارد، چون تراویس‌ها مدت‌ها پیش مرده‌اند و حالا این کارخانه توسط دیوید مک گوئیکال و پسرانش اداره می‌شود، در خواب هم نمی‌بینم که یک روز مجبور بشوم توی این کارخانه کار کنم، البته پدرم یک طراح بود و بیشتر از چهل سال برای کار کرده بود، ولی اگر آن حوالد پیش نمی‌آمد، من هرگز نمی‌فهمیدم که پدرم چه مشقت‌هایی را برای گذراندن زندگی ماتتحمل کرده بود. بعد از مرگ پدرم وقتی خانواده‌مان به فلاکت افتاد، من ناچار شدم که از دیوید مک گوئیکال پیر تقاضای کار کنم چون تا آن زمان نتوانسته بودم در هیچ جای دیگر کاری پیدا کنم.»

اولین بار بود که او رامی دیدم. آدمی خشن با پشتی خمیده و پینی دراز و سری تاس؛ به نظر بسیار بدلالات و عصبی می‌آمد. تند پر خاکسراگانه حرف می‌زد. به محض ورود به اتاقش گفت: « فقط به شرطی که حسابی زحمت بکشی، می‌توانی مشغول به کار بشی.» من هم خیلی رسمی جواب دادم: «سعی خودم را می‌کنم،» بعد گفت: «نیاید فکر کنی چون دیلمات را گرفته‌ای می‌توانی یک جا بنشینی و فقط حرف بزنی، پسر جان، ما این جا فقط کار می‌کنیم. من خودم هم لباس کار می‌پوشم و با به پای بقیه کار می‌کنم. اگر از زیر کار در بری، بالا فاصله بیرون می‌کنم، خوب متوجه شدی؟» من هم همین طور ایستادم و به چشم‌هایش نگاه کردم؛ احساس می‌کردم با این کارم به او نشان می‌دهم که شخصیت دارم. گفتمن: «می‌توانید روی من حساب کنید. آقا!» او گفت:

به چنگ بیایورد. آن قلچ و حشت کرد و بود. من توانست گمک زندگی به مانکندا چون خودنمی نه سختی کاری را از آن موسسه‌ی هجراتی خفته کردد. براذر یوگرم هم که در دوزنامه کاری من کرده فقط به اتفاقی فیلر شخصی اش در آمد. داشت. بازه بعد هم صاحب روزنامه مخصوص شد عده‌ای را اخراج کند که براذر هم بسی از آنها بود. حسب معلوم است که دیگر کاملاً غیرقیصر شده بود. یک هفتاه جن سپه زمینی چیزی نداشت. می‌خوردید. پیکنی برادرم به چند قصی سر زد و از آنها درخواست اغفال گوشت و استخوان برای سگ کرد. ولی در واقع نیکی در کلار بود. این ما بودیم که اشغال گوشت‌های را با سیب زمینی می‌خوردیم. من همینه گرسنه‌های مدرسے می‌رفتم، و وقتی که به خانه برمی‌گشتیم، آتشی بود که با آن خودم را گرم کنم. آب و برق ملن را مرتبه قطع من کردیم. ولی به محض این که مأموران آب و برق می‌رفتند، برادرم دوباره آنها را با آجراد وصل من کرد.

پادمنی ایندیک شب همان طور که دراز کشیده بودم و فکرسی کردم. یک موبایل انجار

که چیزی را کشف کرده باشیم، گفت: «خدای من! ما فقیریم.» اخی‌مان می‌کرد که

برادرم گرفت و آن که مأموران آب و برق می‌رفتند، بازیم این که با کسی حرف بزنم یا به کسی نگاه کنم، احساس شرم می‌کردم.

من نیز بدرستیان می‌رفتم و نمره‌های درس‌ام خوب بود. در حال آنکه مادرم داشت، هم با مدلن ^{۱۶۳} سیاست‌گذاری می‌کرد. دیروستان شدم. قرار بود در پاییز و دانشگاه میراث، خوب می‌دانستم که بتوانی برای این کار نداریم، ولی به نظرم من آمد که ماید راهی برای عین پیدا کنیم. مادرم هم احسان مرا داشت. من گفت: «ماکر و اقدامات بخواهد وارد دانشگاه پیشوی خواهد بود.» خواستن توانستم این اولین روز از دانشگاه کلمبیا وقت و تو هم حقیقتی که تو این روز از دانشگاه ترسی راه پیدا کنی. همه‌ی انسان‌های پلرک هم در زندگی‌شنan مجبور به مازاچه بوده‌اند.» با مطالعه‌ای که درواره‌ی زندگی لستکن و دیگران داشتم، به نظرم من آمد که من هم بتوانم به ازووها به برسیم بهخصوص. هم قدر می‌کردم آدم بزرگی خواهم شد.

چیزی، لیوان آبچویس را سر کشید و محکم روی زمین کوبید. باران همی و فقهی می‌پارید و بر سقفه و اکنی می‌کوبید. صدای به هم خوردن کاسه شفاف‌ها را پشت پیشخوان می‌آمد. چیزی، دست‌هایش را در چیزی کشید و پاهاش را از ازار کرد و در صندل فپورفت. بعد از خند تلاشی، دو گفت: «من خواستم آدم بزرگی شوهرم وی خودم هم نمی‌دانم!»

اول تائیتان، پس از آن که دیروستان را تمام کردم در خانه عالیم و توبانه شروع به مطالعه‌ی کتاب‌های کوهه‌ی دیروستان کردم. مادرم علاقه‌ی زیادی داشت که من درس پیشخوان را برای دانشگاه املاکی کامل پیدا کنم. قدر می‌کرد که براذر جماز شیکاگو برای اولین سال تحصیلی، در دانشگاه ترسی، پولی می‌فرستد؛ بعد از سال اول هم، قطعاً خودم حق قوانستم از دانشگاه کمک هزینه‌ی تحصیلی بگیرم. البته امروزه بودم حضورت در تیم هیئت‌دانشگاه پیروزی‌ساز اقتصادی مالی کمک به من بکند. اخیر این دارایی سه‌شنبه بود و از خانه بیرون زدیم تا شاید هیزی می‌بینیم که هنوز پانصد مترا خانه‌مان دور نشده بود. و مادرم یک غالی نداشتیم، تا خانه وایا آن گرم کشم؛ من و برادرم لباس گرمی به تن کردیم و از خانه بیرون زدیم تا شاید هیزی می‌بینیم که هنوز پانصد مترا خانه‌ها چاله‌ای نکند و از آن جایه داخل محوطه‌ای که مقنڑاری هیزم در آن چاله‌ها شده بود، رفیم و کمی هیزم خردیدیم و برگشتم. این کار را چندین شب دیگر هم تکرار کردیم. هیزم‌ها را تویی یک فرغون می‌بریم و همیشه کارورده‌هایی که براذر برویم و بعد از آن جله آنها را به خانه می‌بریم. تا صبح شاید هیزی می‌شندیم تا براذر برویم و برگردیم تا جوب‌ها در این کار را متنقل کنیم. آن وقت برای سفنی لز شر سوز و سرمکی خانه در آمان بودیم. آنها را به خانه می‌بریم. تا صبح شاید هیزی می‌شندیم تا براذر برویم و برگردیم تا جوب‌ها در این اتفاق همچو قوت‌هایی می‌بریم که آن جوب‌ها را از کجا می‌اوریم. او همیشه وقت انجام این کار را می‌طلبست و شب‌های قیل از آن که ما دست بکار شویم به رختخواب خود من گفت و خود را به خواب می‌زد. من در آن وقت سیرکه سال بیشتر نداشتم و این کار را حتی برایم هیچ‌آنکه بود. بعضی وقت‌ها می‌ترسیدم که گیری‌فته، ولی همچو وقت این اتفاق تیفتاد. نمی‌دانم چرا؟ البته براذر همیشه یک چوب کلفت در جیب پالتویش می‌گذاشت تا اگر کسی ما را بیند و خواست جلویی مان را بگیرد از خودش نفع نکند.

یک بار، وقتی که دیگر هیچ‌زی برای خودن نداشتم و سخت گرسنه بودیم، براذر دیگر رفتار عجیبی پیدا کرد. بود و مرتب در اتفاق قدم می‌زد، ناگهان، نیمه شب یک میله آهنی سی صانعی برداشت و از خانه بیرون رفت. بلاfaciale خدیز زدم که من خواهد با آن میله به سر هر کس که سر را هشیز باید و احتمالاً پولی نداشته باشد، بکوبید تا پولی

در هر صورتی براذر که در سکانه‌کو بود، من توانست گمک زندگی به مانکندا چون

در دوزنامه کاری من کرده فقط به اتفاقی فیلر شخصی اش در آمد. داشت. بازه بعد هم

صاحب روزنامه مخصوص شد عده‌ای را اخراج کند که براذر هم بسی از آنها بود. حسب معلوم است که دیگر کاملاً غیرقیصر شده بود. یک هفتاه جن سپه زمینی چیزی نداشتیم

پیکنی برادرم به چند قصی سر زد و از آنها درخواست اغفال گوشت و استخوان برای سگ کرد، ولی در واقع نیکی در کلار بود. این ما بودیم که

اعمال گوشت‌های را با سیب زمینی می‌خوردیم. من همینه گرسنه‌ای مدرسے می‌رفتم، و

وقتی که به خانه برمی‌گشتیم، آتشی بود که با آن خودم را گرم کنم. آب و برق ملن را مرتبه قطع من کردیم. ولی به محض این که مأموران آب و برق می‌رفتند، برادرم دوباره

یادم می‌اید. یک شب همان طور که دراز کشیده بودم و فکرسی کردم. یک موبایل انجار

که چیزی را کشف کرده باشیم، گفت: «خدای من! ما فقیریم.» اخی‌مان می‌کرد که

برادرم هرگز شدیدم از این که با کسی حرف بزنم یا به کسی نگاه کنم، احساس شرم

می‌کردم. بداناید اوری آن روزهای ساخت برازم عملیاتی ایجاد شد. کلم می‌خواهد در باره‌ی

تمام سختی‌های این روزگار برازم حرف بزنم؛ چون از این که خناه‌ای از افکر کنیم مغفیت

خانه، خانه را که داشتم خیلی بزرگ است. بخوبی شدیده می‌توست از این

خانه به خانه کوچ کیم. مأموران آب و برق و مالیات هم همه‌ی جاذب‌المان بودند. گاهی

پیکنی یا برادرم یک کار موقت پیدا می‌کردند و پیکنی در می‌اورند یا برادرم از سکانه‌کو بجزی

برایمان می‌فرستاد. در این جور موقعی، با دیدن پول، سفل از کله ملن می‌برید. آنقدر

گرسنگی کشیده بودیم که نمی‌خواستیم جلوی خودمان را بگیریم. تا می‌توانستیم

می‌خوردیم و می‌خوردیم تا مرض بشویم. بعد چند روز نگذشته، پولمان شروع می‌کرد

به ته کشیدن و جیره‌بندی شروع می‌شد و فاصله‌ی بین عندهای مان زیاد و زیادتر

می‌شد. البته می‌دانستیم که براذر کار اشیاهی می‌کنیم، ولی نمی‌توانستیم جلوی

خودمان را بگیریم. بعد از آن همه‌ی گرسنگی و می‌عنایی، منظره و بوی عنایماً را دیوانه

می‌کرد. زمستان سال ۱۹۳۳ سخت‌ترین دوره‌ی زندگی مان بود. پیکنی در کارخانه‌ی

تراویس و پسران مشغول به کار شد وی دیگر بسی از دم‌دلا در هفته دریافت نمی‌کرد

براذر مستقل روزنامه‌ی کوچکی را منتشر می‌کرد و لی بخوبی شدیده بود که دیگر از هیچ‌جا

نمی‌توانستیم نسبه بگیریم. یک بار، زمانی که در بیرون شهر زندگی می‌کردیم، هوا

خیلی سرمه شده بود و مادرم یک غالی نداشتیم، تا خانه وایا آن گرم کشم؛ من و برادرم لباس

گرمی به تن کردیم و از خانه بیرون زدیم تا شاید هیزی می‌بینیم که هنوز پانصد مترا

زندگی‌ها چاله‌ای نکند و از آن جایه داخل محوطه‌ای که مقنڑاری هیزم در آن چاله‌ها شده

بود، رفیم و کمی هیزم خردیدیم و برگشتم. این کار را چندین شب دیگر هم تکرار

کردیم. هیزم‌ها را تویی یک فرغون می‌بریم و همیشه کارورده‌هایی که براذر برویم و بعد از آن

این مرگ بود که به سراغ پدرم می‌آمد. هر کسی می‌توانست این را بفهمد، حتاً خود پدرم. فقط من و مادر نمی‌توانستیم تصویرش را هم بکنیم، حتاً وقتی که او را به بیمارستان بردم و مستری کردیم، تاین که پدر مرد. در آن لحظه احساس کرد کسی با پیک به مغز می‌کوبید، دلم می‌خواست آن قدر می‌دویدم تا به جایی برخورد کنم. می‌خواستم با چیزی بجنگم و با مشت‌هایم آن را بکوبم و با دست‌هایم تکه‌تکه اش کننم.

هرگز چیزی به اندازه‌ی مرگ پدرم به من لطمه نزد است و نخواهد زد. دکترها نتوانستند علت مرگ او را بفهمند چون بیماری او سلطان یاسل نبود. فقط یک دکتر بود که در بیمارستان به من گفت: «پدرت حسابی فرسوده شده». درست می‌گفت. من هم همین نظر را داشتم.

جیمی داگلاس، دومین بطری آبجو را سفارش داد و روی میز ضرب گرفت و منتظر آبجویش را تمام کرد، ادامه داد: «حق بیمه پدرم در آوردن آبجو شد. این بار آبجو را در لیوان نریخت. آن را یک نفس سر کشید. وقتی مجبور بودم که هزینه‌ی پیشکاران، بیمارستان و تدبیح را خودمان ببردازیم. حالا می‌فهمم که چرا مراسم تدبیح باید ساده برگزار می‌شد، چون پدر هم همین رامی خواسته‌است ولی آن موقع درک نمی‌کرد. مادرم هم می‌گفت، مراسم باید به بهترین وجهی انجام شود. مسؤول کفن و دفن هم مرد چرب زبانی بود و هر بار به تابوتی اشاره می‌کرد و می‌گفت: «این بهتر از آن بکی است.» وقتی مادرم یک تابوت چهارصد دلاری را انتخاب کرد، خیلی خوشحال شدم. مادرم به آنها گفت، چون از حق بیمه پدر استفاده می‌کند می‌تواند این تابوت را بخرد.»

قبل‌گفتم که به دنبال کار همه جا سرگردان بودم، ولی هیچ کاری پیدا نمی‌شد تا آن که به عنوان کارگر انجام در کارخانه‌ی تراویس و پسر مشغول شدم. کار خیلی سختی است چون به کمر و پاهایم فشار زیادی وارد می‌شود. انجام در زیرزمین قرار دارد و من باید پارچه و بقیه‌ی مواد مورد نیاز تولید لباس کار را، در یک چرخ دستی بار کنم و به طرف آسانسور ببرم و از آن جا به اتاق برش. و بعد از آن که پارچه‌ها را برش زندن، آنها را به اتاق دوخت ببرم. دخترها در آن جا لباس‌ها را می‌دوزند. من باید بعد از این که لباس‌ها

دوخته شد، آنها را از اتاق دوخت جمع کنم و به قسمت فروش ببرم. علاوه بر آن، باید کامیون‌های حامل مواد را تخلیه کنم و بارها را به انجام بارم. ضمناً باید موقع بار زدن کارتنهای لباس کار آن جا باشم، به این ترتیب من حتاً یک دقیقه هم فرست استراحت ندارم.

برس کارها و دخترها کارمزد هستند و به خاطر همین، برای آن که مواد بیشتر برای کار داشته باشند، مرتباً فریاد می‌زنند جیمی، جیمی. و آن وقت است که من واقعاً کلافه می‌شوم. هفت‌تی اول کار، اصلاحات مدلش را نداشت و فکر کردم ادامه‌ی این کار از من ساخته نیست. مدتی بعد، فرد، کارگر دیگر انجام، بیشتر کارهایش را روی دوش من انداخت. من هم که از اول نمی‌دانستم او چه وظایفی دارد، تضمیم گرفتم برای آن که کارهایم خوب پیش ببرم، برنامه‌ای برای خود تنظیم کنم. مثلاً در کنار کار کردن، درس هم بخوانم که اگر برادرم از شیاگاگو پولی فرستاد، آمادگی داشته باشم که به دانشگاه بروم. برادر دیگرم هم تا جایی که می‌توانست به ما کمک می‌کرد، ولی او هم شش ماه قبل از مرگ پدرم ازدواج کرد و مجبور شد مخارج خانواده‌ی خودش را هم تامین کند. برای درس خواندن کاملاً مصمم بودم. ولی وقتی شب‌ها بعد از کار طاقت‌فرسای روزانه به خانه بر می‌گشتم، آن قدر خسته و بی‌رمق بودم که بلا‌فاصله بعد



کارگران اعتصابی عبور دهد تا میادا آسیبی به او برسد. وقتی که به جلوی کارخانه رسیدم، پلیس‌ها هم آن جای بودند. آنها به پدرم گفته بودند که باید مراقبش باشند، چون کارگران اعتصابی احتمالاً به او حمله خواهد کرد. پدرم به طرف کارخانه به راه افتاد و من هم به دنبالش. اما او، از من خواست که به آن طرف خیابان بروم و خودش به راه افتاد.

جلوی در کارخانه غلغله بود، نه کسی حرفی می‌زد و نه تکانی می‌خورد. زن و مرد ایستاده بودند و نگاه می‌کردند. پدرم را دیدم که دوباره ایستاد: با پلیس حرفش شده بود، بعد با حضای بلند گفت: «نه، یا تنها می‌روم، یا اصلاً نمی‌روم. ولم کنید.» دو سه بار حرفش را تکرار کرد. پلیس‌ها عصبانی شده بودند. بالاخره یکی از آنها گفت: «خیلی خوب، آقا! این مواضیت‌ها به خاطر خودت، نه ما.» و پدر بدون پلیس‌ها به طرف کارخانه رفت. ولی پلیس‌ها با فاصله‌ای داد و فریاد به راه اندادند. ولی پدر به روی خودش نیاورد و جلو رفت. وقتی درست رویه رویشان رسید، ده دوازده نفر به او حمله کردند و کت و شلوارش را پاره کردند. من به طرفش دیدم؛ پلیس‌ها هم همین طور. ولی در همان لحظه بین خود کارگران اعتصابی مشاجره شروع شد. عده‌ای از دوستان صمیمی پدرم به حمله کنندگان اعتراض کردند و در حالی که آنها را کنار می‌کشانند، به پدرم اجازه دادند که جلو برود. پدرم وارد کارخانه شد. دیگر کسی جلوی او را نگرفت. پلیس از دیو پیر و کارگران دیگر به سختی مراقبت می‌کرد و آنها را به داخل و خارج کارخانه می‌برد، ولی پدرم خودش رفت و آمد می‌کرد و کسی مانعش نمی‌شد. به این ترتیب اعتصاب شکست خورد و اعتصاب کنندگان بیکار شدند. بعضی از آنها نزد پدرم آمدند و از او تقاضا کردند برای برگشتن به کار، وساطت کنند، ولی دیو پیر دیگر هیچ یک از آنها را نیزیرفت.

یک شب در اواخر جولای، پدر مطابق معمول هر شب، به خانه نیامد. ساعت‌ها گذشت و هیچ خبری از او نشد. من و مادرم به شدت نگران شده بودیم. تلفن هم نداشتم تا خبری بگیریم. بالاخره ساعت هفت شب مادرم با شرمندگی به خانه‌ی همسایه رفت و به دیو پیر تلفن کرد، ولی او گفت، پدر مثل همیشه زمانی که کارخانه تعطیل شد، از آن جا خارج شده است. مادر از من خواست به ایستگاه اتوبوس بروم و اگر خبری نبود به شهر بروم. دلم خیلی شور می‌زد. از خانه بیرون آمدم، تا ایستگاه اتوبوس یک کیلومتر راه بود. از وسط جنگل، میان بر زم و وقتی به آخر جاده‌ی تری رسیدم، مردی را دیدم که از آخرين تبه پاسی می‌آمد: تلوتو می‌خورد و قدم‌های ناجوری بر می‌داشت و بعد از هر سه چهار قدم می‌افتاد. از کت و شلوار قهوه‌ایش فهمیدم که پدرم است. بله، پدرم بود. یک لحظه احساس کردم که قلبم دارد از کار می‌افتد. من قبلاً آدم‌های زیادی را دیده بودم که تلوتو می‌خوردند و این طوری راه می‌رفتند و مفهومش را می‌دانستم. به طرفش دیدم و وقتی به او رسیدم، دیدم که رنگش مثل گچ سفید شده است. پدرم نگاهی به من کرد و گفت: «جیمی!» بیشتر از یک ساعت طول کشید تا به خانه رسیدیم؛ چون پدر بارها ایستاد تا نفس تازه کند و توان ادامه‌ی راه را بیندازد. پدر در راه گفت که در ایستگاه اتوبوس منتظر بوده که ناگهان سرش گیج رفته و مجبور شده روی جدول پیاده رو بشیند و هر بار که سعی می‌کرده بلنده شود، دوباره سرش آن قدر گیج می‌رفته که توانایی راه رفتن را از او می‌گرفته است. او گفت: «مردم به من نگاه می‌کرند و می‌خندیدند. چون فکر می‌کردند که من مست کرده‌ام. سعی می‌کردم برایشان توضیح بدهم، ولی حتاً یک کلمه هم نمی‌توانستم حرف بزنم. مدتی در آن جا نشستم تا حالم کمی جا آمد. تا حالا چنین حالی پیدا نکرده بودم؛ می‌توانی بفهمی چه می‌گوییم؟»

نشویقی هم توکارش نیست. تامی خواهی نفسی تازه کن، می بینی که نلامی صبرت ایستاده و بیهوده نگاه می کند. بعضی ها می گویند علت بدرفتاری او نگرانیش از اوضاع و احوال بازار است. ولی به نظر من این حرفها، بهانه هایی بی جاست. پدرم صد ها برابر بیشتر از دیو پیر نگران و ضعیت خانواده بود. ولی هر چه بیشتر مضطرب می شد، با ما مهربان تر و مودب تر می شد، کازه دیو پیر در کلیسا هم آدم مهمی است. عکسشن هزار گاهی در روزنامه ها جای می شود. ولی تازیم حرف ها در تاکاخانه خبری نیست.

بنچ پسر مک گوئیکال در دفتر کار می کنند. یعنی ظاهرا باید در دفتر کار کنند، ولی من، غیر از جان، هیچ کدام از آنها را ندیده‌ام که کمترین کاری انجام دهند. جان، پسر خوبی است و سخت کار می کند. چهار پسر دیگر فقط می نشینند و روزنامه و مجله می خوانند. آنها دیر به سر کار می آیند و زود هم برای ناهار می روند. بعد از ظهرها هم مرتب به تلفن چسبیده‌اند و با دخترها حرف می زنند. قبل از بیان ساعت کار، کارخانه را ترک می کنند. البته دیو پیر به خاطر این که کاری انجام نمی دهند جار و چنجال به راه می اندازد، ولی آنها توجه زیادی به او نمی کنند. با این وجود حقوق‌های خوبی هم

همان طور که گفتم دیو پیر کسی را تشویق نمی کند. یک روز آن قدر سر من داد کشید که داشتم، دیوانه می شدم. در یک لحظه تصمیم گرفتم که به لو حمله کنم و بعد به طبقه با لای بروم و با پسرهایش تسویه حساب کنم، یا کارم را ول کنم. ولی کار دیگری کردم به خودم گفتم «خیلی خوب. به او نشان می دهم. آن قدر سخت کار می کنم که مجبور شود جیزی بگوید.» آن قدر سخت کار می کردم که از زمین می افتادم. فرد کارگر دیگر اثبات، به من گفت که خوبی بی مسحورم. شنبه دیو پیر مراد صدای دو گفت حقوق را زیاد کند. در یاتک من فقط دلا اضافه گذاشتند.

جیمی آن قدر خنده دید که بدنش به لرزه افتاد بهله دو دلار اضافی، و فردهم اخراج شد. من باید همه کارهای او را هم انجام می داشتم. عجب پیر زرنگی بودم! به هر جال آن شب آنقدر کلاهه و عصبانی بودم که خوابم نبیند. دلم می خواست دیو پیر رازی را مشت و لگد خرد می کردم. می خواستم تمام کارخانه را آتش بزنم و او را قطعه قطعه کنم. منتظر فرصتی بودم تا یک جوری حالت را جا بیاورم. یک ماه بعد سفارش های زیادی به کارخانه داده شد. از من خواستند که به موقع مواد لازم رابه برش کارها بررسیم. درست نزد همین موقع جلوی دیو پیر را در سالن گرفتم و گفتم: «من اضافه حقوق می خواهم قای، مک گنیکا!»! پسر، نم شد. حتی ادعا نم می خواستم! ایشکنید.

- «برو سر کارت و گرفته آخر اجت می کنم»
 گفته: «لازم نیست» خودم همین حالا می روم.» و شروع به باز کردن پیش بندم کردم.
 نیست را گرفت. درست سر بر زنگاه گیرش انداخته بودم. او می دانست در حال حاضر که
 سفارش هایه لوح خودش رسیده استفاده یک کارگر تازه غیرممکن است. به خصوص،

خوب می داشست که هم تواند نسی را بینا کند که به انتشارهای من کار کند.
دستم با گرفت و گفت: «دو دلار». با عصیانیت گفتم: «کلار من چهارده دلار ارزش
نلارد». این حقوق تقریباً دو برابر چیزی بود که من گرفتم، ولی بیشتر از حقوقی نبود که
من و فرد می داد. به طرف در راه اختادم، چون هنوز دستم را گرفته بود، او را با خودم
می کشیدم. ناگهان نشست را شل کرد: «دوازده دلار بای بگیر با برو!» جدی می گفت.
مانده دلار را چنان مندم است که بالا هم گردانید.

جهیز بر خاست و به طرف پنجه رفت. از شدت باران کاسته شده بود. صدای برخورد لستیک ملتشین هایی که به سرعت از آسفالت خیس بزرگراهی گذشتند به خوبی شنیده سی شد. جیمی گفت: «حالا دیگر من توانم بروم. ولی بخたら موضوع دیگری را که نزدیک کرش هستم، برایتان بگویم. من شنبه‌ی آینده استعفای دهم چون دایی ام از مادرم خواسته که برود و با او زندگی کند. من هم آن قدر پس انداد نازم که بتوانم متنی را در نجات رسانم و بعد هم خودش براهم کاری بیندازم. این بار دیگر تر جیج می‌دهم. میرم تا در کارخانه‌ای مثل کارخانه‌ی دیو پیر کار کنم. فکر می‌کنم کنی بعد از استعفایه او این گوییم که نظرم درباره‌ی لو چیست؟ نهایتاً فکر نمی‌کنم. چه فایده‌ای دارد؟ ولی به هر حال فکر کش هم برایم جالب است. فعلاً که خودم را به موش مردگی زدم؟»

ز خوردن شام به خواب می رفتم. خواب آرامی هم نداشتم. هر شب کلیوس هایی دیدم که در آنها می کوشیدم کامیون های حامل جنس ها را از یک جای شبیده داری لای بیرم. کامیون ها به بزرگی خانه و سرپالایی ها هم به بلندی که بودند و دیوپر و قیمه هم مرتب فریاد می زدند: «زود باش، ازود باش!» برای همین با خودم قرار گذاشتم که شنبه ها و یکشنبه ها درس بخوانم. حداقل یکشنبه ها. ماسال ها بود که دیگر به تلیسا نمی رفتیم و به همین دلیل یکشنبه هاییمان ازد بود. ولی این هم عملی نشد.

چون روزهای یکشنبه هم باید به کارهای خانه می‌رسیدم، شنبه‌ها، بعد از ظهر، در حالی
نه روی کاناپه دراز کشیده و وزنامه می‌خواندم، از خستگی مفرط به خواب می‌رفتم و تا
یکشنبه ظهر هر نمی توانستم از رختخواب بلند شوم. خلاصه فهمیدم درس خواندن را
اید کنار بگذارم، چرا که با وجود علاقه‌ی زیاد به مطالعه و کتاب خواندن، هیچ چیز از آنها
می‌فهمیدم. دیگر آن قدر خسته و هلاک بودم که هیچ چیز از کتاب دستگیرم نمی‌شد.
همین که می‌خواستم چیزی بخوانم، خوانم می‌برد.

تمامی زمستان و تابستان سال بعد را هم سخت کار کردم و با همه‌ی کسانی که در تارخانه کار می‌کردند، آشنا شدم و با بعضی از آنها دوست شدم. باید بگویم که پیش ازین هرگز به چنین شناختی از آدم‌ها نرسیده بودم. بیشتر آنها جاهای خیلی دور آمده‌بودند و آن قدر لهجه‌های متفاوت داشتند که در اکثر مواقع چیزی از حرف‌هایشان می‌فهمیدم.

دخترهای غالباً بیش از حد جاچ، یا لاغر و تکلیه بودند. بیشتر شان سرفه می‌گردند و ب دماغشان آویزان بود. آنها همیشه بدترین و زنده‌ترین لایاس‌ها نشان بود، با سوراب‌هایی که دور پایشان چین خورد و پر از سوراخ بود. در حین کار کردن کثیف‌ترین طیفه‌های ابرازی هم تعریف می‌گردند و حرف‌هایی می‌زنند که حال آن را به هم می‌زد. اهی با هم دعواهای سختی می‌گردند. موی یکدیگر رامی کشیدند و هم‌دیگر را گازی گرفتند. حقوق این دخترها بسیار کم بود. شاید باور نکنید که بعضی از آنها فقط پنهانه‌ای پنجاه سنت می‌گرفتند. بله فقط پنجاه سنت در هفتة. من خودم فیش معموق‌شان را دیدم. چون کارمزد بودند، انتظار داشتند که با کسب تجربه‌ی بیشتر، حقوق بیشتری بگیرند. بعضی از آنها، چون کارگران ماهری بودند شانزده تا هژده دلار نزدیم گرفتند و سرعت کار دیگران را کار آنها تعیین می‌شد.

اتفاق دوخت درست زیر پشت بام قرار داشت. من خوشحال بودم که قسمتی از کارم را روزی زمین انجام می دهم، چون درجه‌ی هوای آنقدر دوخته در روزهای گرم تابستان به همهی درجه‌ی مرسد و دخترها در بعضی مواقع بی حال کف اتفاق می افتادند. در جولای آن قدر هوا گرم می شد که دیو پیر روزها کارخانه را می بست و ما را مجبور می کرد به جای آن شب‌ها کار کنیم.

من بیشتر با مرد ها سروکار داشتم. کارگران مرد هم آدم های عجیبی بودند و تهها ک چیز پر ایشان مفهوم داشته این که اگر قوی نبودی، تکه تکه هات می کنند. من هم مانی که این مساله را فهمیدم، بلوف زدم. می بینید که من درشت هیکل هستم، حتاً توائم صدایم را کافت کنم، به آنها گفتمن که قلا بوکس کار می کردم و آدم های زیلازی هم لستوپار کرد هم. آنها باور کردند و حتاً آنها بیکه زمانی زندان بودند و همیشه توی بیشان چاقو داشتند، یا من دوست شدم. اکثر این مرد ها چهره های وحشت انگشتی داشتند و همیشه شنبه شب ها در چاقوکشی بیرون عرق فروشی فونت دیلوون مرکت کی مردند و بیکسر موقع به زندان می افتادند. بلوف من کارگر شد. آنها مرا راحت داشتند و با من همیشه م Buf ما: بودند.

همه‌ی کارگران بیون لستن از دیو پیر می‌ترسند و ازو نفرت دارند. زمانی که دور هم
جمع می‌شوند تا غذا بخورند، از نوع بلایی که دوست دارند بر سر او بیاورند حرف
ی زنند. ولی وقتی دیو پیر سر می‌رسد، مثل کاکاسیاه‌ها، به قربان - به قربان به لو
جوپیل می‌دهند. دیو پیر مثل بقیه لباس کار می‌پوشد و در کارخانه این ور و آنور
روز، اول به اثاق دوخته بعد اثاق پرش و گاهی هم به زیرزمین، و همیشه هم متراصد
بی‌رصی است فاکسی را بیکار پیدا کند و با جنجال از کارخانه اخراجش کند. هیچوقت
لمه‌ی خوب، و خوچحال کنندمای به زبانش ننمی‌اید. وقتی به انبار می‌آمد جملاتش
تل پتک بر سوم گوینده می‌شد: «هی پسر کامیون راه بنداز! پسره‌ی تبل این
ازتون هارو بار کن! مثل این که جون نداری؟ هار!» و از این چور حرف‌ها! کمترین

اختناق زبان‌ها را الکن می‌کند

نقدی بر داستان کوتاه ترجیح می‌دهم بمیرم

رضا خندان (مهرابادی)

کافه در آمده است؛ یک واگن اسقاطی. این عنصر نیز دو کار کرد دارد. اول: به موقعیت اجتماعی کسانی که به آن جا می‌آیند، اشاره دارد. مسلماً چنین مکانی فقیرانه و محل رجوع فقیران است. دوم: قطار، نماد زندگی است. از جایی شروع به حرکت می‌کند، ایستگاه‌هایی دارد و سرانجام به پایان خط می‌رسد. واگن قطار در بعد نمایین به همین معنا اشاره دارد. نمادی است از زندگی راوی و کسانی چون او. عنصر بعدی در فضاسازی داستان، رادیوی روشن کافه است. نویسنده با استفاده از این شیوه تنها به انتقال فضای کافه و زندگتر ساختن آن در نظر خواننده منظور داشته است، بلکه به نوعی اشاره به اضطرال پیش روئندی حیات اجتماعی نیز دارد. و در عین حال خواننده را بیکی از خصوصیات شخصیت اصلی داستان که راوی نیز هست، آشنا می‌کند: «تو را به خدا این رادیو را خفه کن». و کافه‌چی می‌گوید: «این آهنگ‌ها روزبه روز گوشخراس تر می‌شود». اعتراض راوی به صدای رادیو هم به دلیل نیاز او به فضای آرام برای روایت اش انجام می‌گیرد و هم متعرض بودن او را به وضع موجود نشان می‌دهد. عنصر فضاساز دیگر که نویسنده نه تنها در شروع بلکه در سراسر داستان از آن بهره گرفته، لحن است. آهنگ بیان راوی به رغم ماجراهایی که بعض مصادیبی بزرگ برای او هستند، اندوه‌بار و غم‌زده نیست. او با فاصله‌ای احساسی ماجراها را روایت می‌کند و این مکمل فاصله‌ای است که نویسنده با قرار دادن راوی میان موضوع و خودش ایجاد کرده است. این شیوه جلوی احساساتی را که مانع «دیدن» مشقت‌های شخصیت‌های داستانی نویسنده می‌شوند، می‌گیرد. اما گذشته از آن چه مورد نظر نویسنده بوده است، دو عامل در داستان وجود دارد که لحن خاص راوی را توجیه می‌کند. یکی آن که ماجراها مربوط به گذشته‌ی دور و نزدیک) هستند و دیگر آن که راوی با توصیه‌ی جدیدی که گرفته است می‌پنداشد مشقاتش را به پایان دارند. حس و حال تقریباً فارغ‌الیال راوی را نویسنده با تصویری جزیی چنین نمایش داده است: «جیمی روی کف آجوجی خنکش کمی نمک پاشید تا بیشتر کف کند». و جای دیگر: «جیمی داگلاس، دومین بطری آبجو را سفارش داد و روی میز ضرب گرفت و منتظر اوردن آبجو شد».

با نوع فضاسازی و اطلاعاتی که نویسنده در بخش آغازین داستان به دست می‌دهد، می‌توان حدس زد که در ادامه، با شخصیتی متنقذه ای مخالف با وضع موجود در جامعه‌ی داستان مواجه خواهیم شد. همین طور است. شخصیت اصلی - که راوی داستان نیز هست - نگاهی متعرض به جامعه‌ی خود دارد، آرزوها و رویاهایی داشته که وضع موجود جامعه‌ی آنها را نقش بر آب کرده است. خودش می‌گوید: «می‌خواستم آدم بزرگی بشوم، ولی خودم هم نمی‌دانستم چه جور آدم بزرگی، فقط می‌خواستم که دنیا را تکان بدهم». این اساس نگاه انتقادی او به وضعیت پیرامون است. چرا که تلاش‌های او در پی واقعی خارج از اداره‌اش عیث از کار در می‌آیند. اما او از این همه سختی و ناکامی سرانجام چه دروسی می‌گیرد و آیا تحولی می‌پذیرد؟ به نظر می‌رسد نویسنده چندان هم در پی تحول شخصیت

داستان کوتاه ترجیح می‌دهم بمیرم داستان ساده‌ای است: نه از آن رو که به نظر می‌رسد با یکبار خوانده شدن به تمامی خود را عرضه می‌کند، بلکه بیشتر به دلیل سبک و سیاق اش ساده است: کارگر جوانی در کافه‌ای برای مخاطب یا مخاطبینی از تجارب خود و از خانواده‌اش سخن می‌گوید. این تمهد روابطی، برای قرار دادن شمایلی از زندگی و ماجراهای خانواده‌ای کارگری در قالب داستان کوتاه موثر افتاده است. در این تمهد به واسطه‌ی یک راوی همه چیز به «بیان» در می‌آید و نویسنده مجبور نیست مستقیماً وارد زندگی شخصیت‌های داستانش شود که در این صورت کار به درازا می‌کشد و قالب داستان کوتاه می‌شکند. تمهد نویسنده در این داستان شیوه‌ای ساده برای روایت داستانی است که مسایل «садه‌ای» را طرح می‌کند: کار کردن، رنج بردن، فقر، استیصال، فرسوده شدن، بی‌حقوقی و ... این واقعیت‌ها - گویا در پی گسترش، تداوم و تکرارشان نزد جامعه به اموری عادی و «садه» بدل شده‌اند. تداوم و انتقال این واقعیت‌ها آن چنان «عادی» و آن چنان «طبیعی» است که نزد اکثریت جوامع گویا وضعیتی جز آن امری غریب و ناممکن است.

پرداختن به «امر غریب»، «ناآشنا و نامالوف» و «ناممکن و بعید» و به چالش کشیدن هر آن چه نزد بسیار کسان «садه»، «طبیعی» و «عادی» است از جمله امور اصلی ادبیات کارگری است. به همین دلیل است که این ادبیات به منظور انجام امر خود ناچار است از «عکس برداری از واقعیت»، از بازتاب صرف واقعیت، از ساده‌انگاری و ساده‌گیری در تکنیک و درونمایه در گزند و کار سخت خود را با استفاده از تکنیک‌های مناسب و نوادی بپیش ببرد. داستان، ترجیح می‌دهم، البته، از این نوع نیست. اما نکاتی در آن وجود دارد که قابل تأمل هستند.

جیمز آر. آسول (گویا نام مستعار نویسنده این داستان در دوره‌ی شدیداً ضدکمونیستی مک‌کارتیسم است) در شروع داستان ترجیح می‌دهم بمیرم، فضاسازی معناداری کرده است. او با استفاده از چند عنصر موفق شده است فضایی بسازد که معرف زمینه‌ی اجتماعی و درونمایه‌ی داستان باشد. اولین عنصر در فضاسازی، باران و رعدوبرق است: «هوا طوفانی بود و باران با شدت به پنجه‌های شلاق می‌زد و در گوشه‌ی دوری از آسمان رعد به شدت می‌غیرید». این عنصر دو کار کرده در داستان دارد. اول این که تمهدی است برای روایت. تمهدی است برای به سخن در اوردن راوی. راوی به علت باران شدید نمی‌تواند کافه را ترک کند و به خانه برود، پس در انتظار آرام شدن هوا و گذراندن وقت، ماجراهای خود را برای مخاطبانش (که در اصل خوانندگان داستان هستند) را روایت می‌کند. دوم این که این عنصر بیان نمایین درون راوی است. بادها و خاطرات و ماجراهای او ابرهایی هستند که درون او را انباشته‌اند و حال فرستی است که چون رگبار آنها را از دهانش بپرون بزید. در پایان داستان، هنگامی که روایت او پایان می‌گیرد، هوا نیز آرامتر شده است: «از شدت باران کاسته شده بود». عنصر دیگر در فضاسازی مکان روایت است: واگن قطاری که به صورت

رفتار مشابه رفتاری است که مادر هنگام نزدیدن هیزم در مقابل پسرها از خود نشان می‌داد. مادر خود را به خواب می‌زند و پدر حمایت پلیس را نمی‌پذیرد اما اعتصاب نیز نمی‌کند. به سر کار رفتن او از ناچاری استه از سر نیاز شدید است و در عین حال اعتصاب را بر حق می‌داند خود را از کارگران می‌داند و پلیس و کارگر به صورت سنتی دید خوبی به یکدیگر ندارند. رفتار پدر «حل» تعارض درونی است که در آن موقعیت گرفتارش شده است و کارگران بدون تشکل و آگاهی نایافته بسیار به این تعارضات دچار می‌شوند. تعارض بر فرسودگی آدمی بسیار می‌افزاید. نویسنده به طور پراکنده عوامل حمایت از کارفرما را زیان راوی داستان بیان می‌کند: شهوداری و پلیس - کلیسا و رسانه‌های جمعی. جایی راوی می‌گوید: «پدرم ... معتقد بود که [کارگران اعتصابی] کاری نمی‌توانند از پیش ببرند چون شهردار اعلام کرده بود تا آخر از دیو پیر حمایت خواهد کرد.» و جای دیگر می‌گوید:

«تاژه دیو پیر در کلیسا هم آدم مهمی است. عکسش هر از گاهی در روزنامه‌ها چاپ می‌شود.»

مرگ پدر باز دوره‌ی دیگری از فلاکت را برای خانواده‌ی راوی به همراه می‌آورد. دکتر در توضیح علت مرگ پدر می‌گوید: «پدرت حسایی فرسوده شده»

«فرسودگی» و کاهیده شدن نتیجه‌ی استثمار کاپیتالیستی نیروی کار است. راوی اما به رغم از سرگزرنده و مشاهده‌ی تجربه‌های متعدد هنوز در آرزو و تمیزی آن است که «با ارزش» باشد و ترقی کند. اما تلاش‌هایش به شکل طنزآمیزی - طنزی تلخ - بر ضد خودش و امثال خودش به کار می‌رود. می‌کوشد با کار و تلاش بیشتر نظر «دیوپیر» را به خود جلب کند. نتیجه این می‌شود که همکارش «فرده» را از کار اخراج می‌کنند و کارهای او را نیز بر دوش راوی می‌گذارند. کار دو نفر را تجاه می‌دهد و فقط اندکی بیش از یک نفر مزدم می‌گیرد! ضمن این که برنامه‌ی ریزی اش نیز برای درس خواندن شیانه بر اثر خستگی مفرط به انجام نمی‌رسد. تلاش‌های او فقط به نفع «دیوپیر» تمام می‌شود. و این یکه از آن نوع کارفرمایانی است که کارخانه‌اش را هم‌چون پادگانی نظامی اداره می‌کند. این فقط خصوصیات شخصی «دیوپیر» نیست که از او کارفرمایی برح و استثمارگری بی‌حد ساخته است. حامیانش نیز در بیرون کارخانه نقشی تعیین کننده دارند. مجموعه‌ی این عوامل است که کارگران را مجبور می‌کنند در شرایطی بسیار سخت با حداقل حقوق بسازند. کارگرانی که نه اتحاد دارند، نه تشكیل، هیچ قدرتی ندارند. بخشی از داستان به روایت شرایط سخت کارگران در کارخانه‌ی «تلرولیس و پسران» اختصاص داده شده است. اما از این همه تجربه‌ی مشقات، راوی داستان چه نتیجه‌ای می‌گیرد؟ این که کارفرمای خود را عوض کند. نه در او تحولی صورت نگرفته است. داستان ترجیح می‌دهم بمیرم داستان دگرگونی در شخصیت اصلی داستان نیسته داستان بیان مشقات است. اما اگر این همه در راوی داستان به نتیجه‌ای شاخص بدل نشده استه می‌توان تصمیم اخیرین راوی را برای خواننده توضیح داد. تصمیم راوی بیان گر آزادی لیبرالیستی است. همان اندیشه‌ای که همه را کارگر و کارفرما را «براپر» و «آزاد» می‌داند. بله، راوی آزاد است که برای «دیوپیر» کار نکند آزاد است: که کارفرمایش را انتخاب کند. اما این فقط نیمی از حقیقت استه نیمه‌ای که نیمه‌ی دیگر حقیقت را می‌پوشاند. گرچه راوی داستان آزاد است که کارفرمایش را «انتخابه» کند اما او آزاد نیست که انتخاب نکند. امکان آن را ندارد که انتخاب نکند. چرا که باید زندگی کند و پویا زندگی به معاش نیازمند است. اما وسائل تولید معានش و

«نیازهایش در دستگاه کارخانه ایست.»

در تصمیمی که راوی اتخاذ می‌کند عدم آگاهی او نیز دخیل است. او انسان آگاهی نیست. و گرچه این خصوصیت باعث می‌شود که «قلمی چو اقی تر» بیان شوند. اما تأثیر آن را بر پایان بندی داستان نمی‌توان نادیده گرفت. بی‌شک راوی اگر کارگری آگاه می‌بود داستان نیز به راه دیگری می‌رفت. شاید هم این همه متاثر از شرایط اختلاف مکمل کارتیسمی است. به هر حال اختناق زبان‌ها را لکن می‌زنند باز هم رضایت نمی‌دهد که تحت نظر پلیس این سو و آن سو بروند. این

داستانش نیست و بیشتر به بیان «مشقت‌ها» نظر دارد. در شروع روایته راوی می‌گوید: «اگر آن حوادث پیش نمی‌آمد من هرگز نمی‌فهمیدم که پدرم چه مشقت‌هایی را برای گذران زندگی متحمل کرده بود.» و «آن حوادث» با مرگ پدر که نتیجه‌اش برای یک خانواده‌ی کارگری چیزی جز فلاکت نیست روایتش آغاز شده است. راوی مجبور می‌شود آزوی دانشگاه رفتن را با استخدام شدن در همان کارخانه‌ای که پدر در آن «فرسوده» شده بود عوض کند تا مگر با دریافت دستمزدی به ازای فروش نیروی کارش گشایشی در گره افتاده در خانواده ایجاد کند. راوی که پیش از مرگ پدر و تا اوایل نوجوانی به مدد «کار سخت» پدر و سودآوری کارش برای کارخانه‌ای که پدر در آن کار می‌کرده تعطیل می‌شود. هنگامی که سودآوری سرمایه به هر دلیلی دچار تعصبات یا مشکل می‌شود، اولین کسانی که باید توانان آن را پس بدنهند کارگران هستند. پدر راوی بیکار می‌شود و فقر هجوم می‌آورد. توصیفی که راوی از شرایط آن دوره به دست می‌دهد (تعطیلی کارخانه، اخراج برادر) گواه یکی دیگر از بحران‌های سرمایه می‌پردازد (روشکستگی سرمایه‌های کوچک‌تر) بلکه با حمله به سطح معیشت کارگران می‌کوشد تا سهم سرمایه‌ی متغیر را در کل سرمایه‌ی اجتماعی کمتر کند. پایین اوردن دستمزد کارگران یکی از این اقدام‌های است. پدر راوی هنگامی که مجدداً به سر کارش باز می‌گردد به جای دستمزد پنجاه - شصت دلاری قبل فقط ده دلار در هفته می‌گیرد. دروغی بیکاری پلر برای است با تجربه‌ی واقعی سخت. خوردن آشغال گوشته‌هایی که مناسب سگ هاست و لرزیدن در سرمای زمستان. معیارهای اخلاقی نیز در خانواده‌ی راوی در همین دوره دستخوش تحول می‌شود. راوی و برادرش برای در امان ماندن خانواده از سرمایه می‌زند:

«از خانه بیرون زدیم تا شاید هیزم می‌بینا کنیم. هنوز پانصد متر از خانه‌مان دور نشده بودیم که به ملک بزرگی در کنار روختانه‌ی تنی رسیدیم ... به داخل محوطه‌ای که مقداری هیزم در آن جانیار شده بود رفتیم و کمی هیزم زدیدیم و برگشتم.»

نویسنده در بیان طول مسافت (پانصد متر) عمد دارد، آن چه در پشت بیان طول مسافت پوشیده استه شرایط جامعه‌ای است که در آن خانواده‌ای کارگری در سرمای زمستان به علت نداشتن هیزم از سرما می‌لرزند، در حالی که در همان زمان و فقط به فاصله‌ی پانصد متر از آن خانواده، انباری از هیزم قرار دارد. اما در چنین جوامعی این «مالیکت» است که تعیین می‌کند چه کسی حق دارد از چه چیزهایی بهره ببرد. در حینی که پسرها برای هیزم از خانه بیرون می‌روند، مادر خود را به خواب می‌زند. این راه حلی است تا او تعارض میان نیاز به هیزم (که به علت فقر نمی‌توانند آن را بخرند) و سرقت آن را با باورها و اصول اخلاقی اش در ترتیب کودکان «حل» کند. اما خود این کار برای او منضمن فشار روانی‌ای است که ناچار تحمل کند تا خانواده را سرمای زانیندازد. مشابه این رفتار روانی را پدر نیز جایی دیگر از خود نشان می‌دهد که بعد به آن می‌پردازم. تحمل تعاضن‌ها بر فرسودگی آدمی افزاید. بیکاری و فقر تا برادر راوی را وامی دارد تا با میله‌ای قصد جنایت کند. این واقعیت‌ها با استخدام شدن مجدد پدر در کارخانه، آن هم با هفتاهی ده دلار، اندکی تند و تیزی خود را از دست می‌دهند. گرچه نتایج روانی آن تا مدت‌ها امامه می‌باید. نبرد بر سر دستمزد در گیری همیشگی میان کارگر و کارفرما در نظام کاپیتالیستی است. در کارخانه‌ی «تلرولیس و پسران» اعتصابی بر سر دستمزد و شرایط کار در می‌گیرد. پدر راوی کارگران اعتصابی را محق می‌داند اما از شرکت در اعتصاب خودداری می‌کند. کارگرها و کارگرانی که در اعتصاب شرکت نکرده‌اند در حمایت پلیس قرار دارند. پدر راوی این حمایت را نمی‌پذیرد. و با آن که می‌داند کارگران اعتصابی او را کنک خواهند زد، می‌خواهد از میان آنها بگذرد. این که اعتصاب کنندگان او را کنک می‌زنند باز هم رضایت نمی‌دهد که تحت نظر پلیس این سو و آن سو بروند. این

چهار شعر از اقبال معتقد‌شی

۱

خودم را استخار می‌کنم با کلمات
اکنون را
به تعویق می‌اندازم
فردا را
دگرگون می‌کنم با کلمات
کلاه می‌گذارم بر سر کلمات
کلمات را استخار می‌کنم
با کلمات
چه نبوغ بالقوه‌ی ناگیری!
چه شاعر اجتناب ناپذیری!

۲

نگاه می‌خواهم نگاه
کلمات تهی آند از تاثیر
اکسیر می‌خواهم اکسیر
دانش من
آگاهی ما
کنایه‌یی سست نحیف
درباره‌ی عشق.

۳

اضطراب و تنهایی سست تمام ثانیه
شب است در تمام فصول
دلتنگ مانده‌ام
چون سنگواره‌ای محزون
در انتظار سیمای روشن تو
غنوده‌ام
در اندام استخوانی کلمات
و در پراهی از سکوت
با ستاره‌ها هذیان می‌گویم

۴

قناعت می‌کنم در شادی
قناعت می‌کنم در کامیابی
قناعت می‌کنم در بیان حقیقت
قناعت می‌کنم به سکوت

دو شعر از مهدی اخوان لنگرودی

شعر معشوقه‌ی من است
هنگامی که می‌گریزد
به دنالش می‌روم
در هنگام آرامش
کنارم می‌ایستد
در آغوشش می‌گیرم
به درونم می‌آید
مثل درختی در من رشد
می‌کند

با او از شب نمی‌ترسم
از تنهایی نمی‌ترسم
از هیچ چیز و هیچ کس نمی‌ترسم.
آه باشد
چه اندازه زندگی می‌کنم
و تا کجاها می‌روم.

آزادی در برابرت ایستاده است
اما چند گام دورتر
پرنده‌ای برای زنده ماندن
در گردابی دست و پا می‌زند.



غرق می‌شوم در صبوری
غرق می‌شوم در نخواستن
غرق می‌شوم
در نگفتن «دوست دارم»
چه مرتاض گناهکاری!

نثار طراوت چشم انداز می کند،
 به انسان می آندریشم
 که رود را در تجسم خویش
 فرهادی می بیند
 که عشقی تلح
 دریايش می کند
 و به دریا
 که این همه را می بیند و می آفریند
 و از وسعتش کاسته نمی شود.
 به این همه می آندریشم
 اما دریغ
 در این واگرد
 تو را نمی یابم
 ای سختی پنهنهای کار
 بر دست های پر توان تو
 ای خشم عظیم سیلاپ
 که آبرفت
 گندم و بقاست
 ای دریای پر تلاطم تلاش
 که عرق پیشانی ات صد رود است.



دو شعر از میثم روایی دیلمی

چرخه‌ی زندگی

به کارگران

امانه
 خوب که فکر می کنم
 می بینم که تو
 چرخه‌ی حیاتی
 - سیزنده و نامیرا -
 پس
 شک نکن
 جاری شو تا عشق تلخت
 دریا شود.

به رود می آندریشم
 به آن هجوم عظیم تو اوضع
 که از قله‌های بین
 روانه می شود ،
 پیکر کوه را می تراشد
 و در گسترده‌ای عظیم
 آبرفتش را نثار پنهنه‌ی دریا می کند.

کار
 کلام استقامت و ونج است.
 در این کارزار
 کار می کنی
 می جنگی
 جان می کنی
 تا کار
 کلام اراده و رویش شود.

به آب می آندریشم
 که تجربه‌ای عظیم است
 و به آفتاب
 که این همه را نور می بخشد و می آفریند.
 به کوه می آندریشم
 که ذره ذره از جانش کاسته می شود.
 و به سنگ
 که از نرم خویی آب سفته می شود
 به جلگه می آندریشم
 و آب آورده‌هایی که بی دریغ

چه زیستنی ؟!
رستید و رستید
به شینمی از آزادی
در شوره زار ستم

ستاره شدید
روی زمین
به راه رهروان شرف
قدس شدید نه با توهم تزول از آسمان
به درک هستی در شان انسان

چه یقینی
و چه انسانی
نه خود باخته و به زردویی
آگاهانه و آزادانه
چه ایمانی !!
گردن افراشته
رخ بر افروخته
به گل گونی لاله ها
به زیبایی آزادگی

بخشعلی یزدانی
شاغل در کارگاه سدسازی

هجرانی

سال ها هجری و، هجرانی و، تنهایی بود
سال های دل خوبین و شکیبایی بود
هیچ کس آب به این مزرعه می تشنۀ نداد
هر چه روید در این جا، همه صحرایی بود
دانه بسیار فشاندیم و، نروید ز خاک
گر چه هنگام گل و، فصل شکوفایی بود
خاک بی رحم، به ما، هر چه ستمکاری کرد
شکوه هامان همه از گنبد مینایی بود
دوزخی هست اگر، مشتعل و مرده گداز
دوزخ زنده می، دوزخ دنیایی بود
سرگذشتی است، که باید بنویسد به سنگ
آن چه از سر گذراندیم، تماسایی بود
آن که از این همه بیداد، به فریاد رسید
پرچم سرخ سحر، در شب یلدایی بود
خون حق می چکد از پوزه می شمشیر هنوز
بر سر لاشه دشتنی، که اهورایی بود

احمد حیدری بیگی



گیسوانت در چه وزنی سروده شده
که هر چه می خوانم
با ابرو اشاره می کنم:
«اشتباه است!»

نردهک بودم به فهم گیسوان تو
با هزار اشاره ای شیرین به شاعر بی هوش
و غزلت را دوباره سرودی
در وزنی دیگر.

باز هم لکنت زبان و شرم‌سازی
مقابل ابروی اشاره گر تو،
به هزار و یک

اشارة
ماهی قرمز با این دل بی تاب !
نگند تو همانی که مرغ ماهی خوار را به
کشتن داد

آه ... که خسته نمی شوم
ای هزار بی عهدی آثار هر ساله می وعده می پاییز
اگر وزن غزل گیسوانت را بیابم
با آن را درست نخواهم خواند
تا تو باز به هزار و دومن اشاره
با ابرو

اشارة کنم که:
«اشتباه است!»

فرزاد امینی
تابستان ۱۳۸۲

چه زود پاک می شود

برف یک بار مصرف
با حسرت آدم برفی های نساخته
و خنده های کودکانه
که زود آب می شود
آن جا
آدمکی سوخته از سردی
گوششی خیابان
چه زود پاک می شود

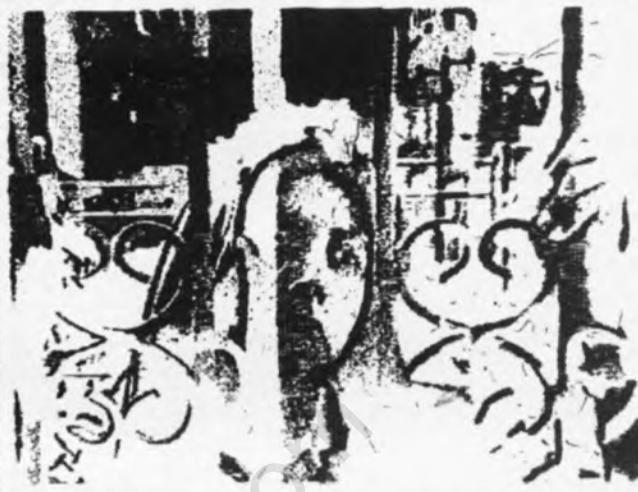
اعظم محقق



شش شعر از شیرکو بی کس

برگردان: مرویان حلبچه‌ای

موهای وفا
بر پیاده روهای سیمانی غربت فرو می‌ریزد
چه فاجعه‌ای نست برادر!
ما به سوی:
«عربانی روح» گام بر می‌داریم!



در سرزمین من
در سرزمین من،
روزنامه لال به دنیا می‌آید
رادیو کر
و تلویزیون کور ...
و کسانی را که در سرزمین من خواستار سالم زاده شدن این همه باشند،
لال می‌کنند، می‌کشنند،
کر می‌کنند، می‌کشنند،
کور می‌کنند، می‌کشنند ...
در سرزمین من!
آه ای سرزمین من!

غم

صبح به خیر برف همراه
برای تنهایی من چه آورده‌ای؟
(غمی سپید)

ظهر به خیر قطره‌ی باران
برای تنهایی من چه آورده‌ای؟
(اندوهی خیس)

عصر به خیر باد بی‌پناه
برای تنهایی من چه آورده‌ای؟
(غضه‌ای پرسوز)

شب به خیر پرنده‌ی تاریکی
برای تنهایی من چه آورده‌ای؟
(رویایی که)
نه برف را در آن خواب است
نه باران
نه باد،
نه تنهایی
و نه چشمان شاعر!)

پند

چیزهای بسیاری هستند
که می‌پوستند،
فراموش می‌شوند و
می‌میرند

مثل: تاج و عصای مرصع و تخت پادشاهان!
چیزهای بسیاری هم هستند
که نه می‌پوستند
نه فراموش می‌شوند
و نه می‌میرند
مثل: کلاه و عصا و کفش‌های «چارلی چاپلین».

نوشتن

آسمان همیشه رگبار رانمی نویسد
باران همیشه رودخانه را
آب همیشه باغ را
و من نیز شعر را!

پنهان کردن

در برابر چشمان آسمان ابر را
در برابر چشمان ابر باد را
در برابر چشمان باران خاک را دزدیدند
و در خاک نیز
چشمانی را پنهان کردند
که دزدها را دیده بودند

در اینجا

تبیعدگاه به تبعیدگاه
سال به سال
تار به تار
موهای پر احساس شهرمان



خلمتگزار باع آتش

نگاهی دیگر به آرش کمانگیر و سیاوش کسرایی

سعید سلطانی طارمی

مسایل بعداز آن بازتاب نشان دادند اما هیچ یک از این شعرها از نظر تائیر و شهرت به پای زمستان اخوان ثالث و «آرش کمانگیر» کسرایی نمی‌رسد. هر چند پیام این دو شعر درست در نقطه‌ای مقابل هم قرار می‌گیرند. و ما در این مقاله به «آرش کمانگیر» خواهیم پرداخت.

ما ملت عجیبی هستیم حتاً از تاریخ منحصر به فردمان هم شکفت‌انگیزتریم. با آن همه بلاهای تاریخی که تحمل کرده‌ایم، بلاهایی که هر یک از آن‌ها کافی بوده است که ملتی به طور کامل از صفحه‌ی تاریخ نایدید شود یا به مرگ فرهنگی تن بسپارد. حمله‌های ویرانگر یونانی‌ها، اعراب، مغول‌ها و ترک‌ها. و حکومت‌رازمند آنان بر این فلات سرکش. در این منطقه‌ای که ما زندگی می‌کنیم، تنها ما مانده‌ایم و از منی‌ها. بقیه‌ی اعراب شده‌اند بازترک. وقتی نگاه می‌کنیم به مصر، سوریه، لیمان، عراق، ترکیه و ... می‌گوییم چه عواملی سبب شده است که ما به عنوان کهن‌سال‌ترین ملت منطقه‌هم چنان ایستاده‌ایم و خورشید از دامن ما به سوی غرب خیز بر می‌دارد؟ می‌توان عوامل مختلفی را بر شمرد که در میان آن‌ها غرور ملی ما جایگاه خاصی دارد. غرور ملی ما ریشه در حمامه‌های ما دارد. حمامه‌هایی که در قعر تاریخ از ما ملتی یک پارچه ساختند و در مقابل بلاهای ویرانگری چون اسکندر و چنگیز امید ما را رویین تن کردند. تا اگر هم تن به دشمن تسلیم کردیم جان خود را در ذرا تسلیم نایذیر حمامه‌ها حفظ کنیم اگر اندوخته‌های مادی مارا تاراج کردند حمامه‌ها قلعه‌های فرهنگی تسخیر نایذیر ما بودند و پاسدار هویت ملی ما، زبان ما و تشخص خواهیم بود. چیزی که هنوز هم و همیشه - برخلاف تصور عده‌ای - از آن‌ها بی‌نیاز

و آرش یک حمامه است. حمامه‌ای که در اعمق تاریخ حمامی ایران شکل می‌گیرد. اگر ظهور کاوهی آهنگو و حکومت فریدون آغاز دوران پهلوانی است آرش بزرگ‌ترین پهلوان دوره‌های آغازین پهلوانی ایرانی هاست. او در دوران منوجهر سر ایرج شهید، نوه‌ی فریدون ظهور می‌کند و دشمن پیش تاخته راتا مرزه‌های خود عقب می‌نشاند وظیفه‌ای که در دوره‌های بعدی برای همیشه به رستم سپرده می‌شود. اگر در اثر بزرگ فردوسی آرش حتاً حظه‌ای را اشغال نمی‌کند اما عمل قهرمانی او توجه شخصیتی چون ابوریحان بیرونی را جلب می‌کند تا در لحظه‌ای دیگر از تاریخ طولانی ایران، رستاخیز کند. و این واقعه - رستاخیز آرش - در شرایطی مشابه داستان خویش روی می‌دهد یعنی در شرایطی که کودتای اجنبي ساخته‌ی ۲۸ مرداد امید را در دل‌ها آماج حمله‌های خود را بر داده و در صدد آن است که غرور و هویت ملی ما را منقرض کند. در این شرایط است که حمامه آرش کمانگیر بر دو پای پر ابهت و حمامی خویش می‌ایستد و شاعر خود را برابر می‌گیرند. قهرمانی که ناگهان از اعمق ورطه‌ی گمنامی سر بر می‌کشد و با عمل خویش چنان دل‌ها را به خویش می‌خواند که امروز کمتر خانواده‌ای است که به پاس آن آرش نامی نداشته باشد. شهرت بی‌نظیر آرش و اقبال عمومی به آن در شرایطی که یاس سیاه غالباً روشنگران را در دود و الكل خفه می‌کرد. نشان می‌دهد که جامعه‌ای ایران هم چنان زنده است و ریشه‌های سترگ امید در اعمق آن در حال گسترش است.

امید آرش ... در روزگاری که حتی رستم در «خوان هشتم» تسلیم می‌شد در محافل یاس‌زده‌ی روشنگران گناهی طنز‌آمیز جلوه کرد. گناهی که هرگز بر آرش

بر نمی‌شد گزیام کلبه‌ها دودی
یا که سوسوی چراغی گزیامی مان نمی‌آورد
و دیگر نمی‌افتاد روی جاده‌های لغزان
ما چه می‌کردیم در کولاک دل آسفته‌ی دمسود
آرش کمانگیر - سیاوش کسرایی

با فرود آمدن پتک کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۳ و در هم شکستن دولت ملی دکتر مصدق و فروپاشی نهادهای دموکراتیک، جامعه‌ی روشنگری ایران که پیش از آن هم از زندبادها و مردبارهای خیابانی خود خسته شده بود و نشانه‌های آن دیده می‌شد، قبل از فروپاشی همه‌ی نهادهای مقاومت، پناهگاه دلخواه خود - یاس سیاسی - را یافت و سر در دامن آن نهاد. داستان در دنای آن سال‌هادر حدودی که به شعر مربوط می‌شود مدنظر ماست. بعد از آن فاجعه‌ی تاریخی شعر فارسی و شاعران بازتاب‌های مختلفی نشان دادند به شرح زیر:

- شعر غیر معهد حلقه‌ی خروس جنگی در اثر شوک کودتا سکوتی سنگین و بعض آسود پیشه کرد. بعضی که هرگز نشکست تا این که در گلوبی هوشنگ ایرانی بدخیم شد او را در ازوایی در دنای از جامعه‌ی ادبی ایران بود.

- شعر اجتماعی - سیاسی ایران به خصوص شاخه‌های نیمایی در واکنش به کودتا و مسائل آن به سه شاخه تقسیم شد.

- / بخشی به بازتاب فضای سیاه و بی‌حیثیتی که کارگزاران کودتا و شرایط شکست اجتماعی ایجاد کرده بود پرداختند و در ورطه‌ی یاسی افتادند که گذشته و حال و آینده را توهیمی پیش نمی‌دید. صادقانه‌ترین و موفق‌ترین نمونه‌های آن، «زمستان» اخوان ثالث (م. امید) بود که از جمله‌ی شاهکارهای او و شعر معاصر است و این شعرها سخنگوی آن بخش از طبقه‌ی سرمایه‌داری نوپا و روشنگران متیال به آن شدند که میوه‌ی قدرت را در آستانه‌ی افتادن به دامن خود می‌دید. وقتی که دستی پلید آن را از دسترسش ریود همه‌ی جلوه‌های امید و مقاومت را از دست داد و اعلام کرد:

- اسب سفید وحشی! / بگذار در طولیه‌ی پندر سرد خویش / سر با بخور گندھوس‌ها به پا کنم / نیرو نمانده تا که فرو ریزیم به کوه / سینه نمانده تا که خروشی به پا کنم / اسب سفید وحشی! / خوش باش با فضیل تر خویش / منوجه‌آشی. اسب سفید وحشی.

- **/ بخشی دیگر در سودای به فراموشی سپردن آن چه روی داده بود به جسمانیت شاعر آن رجعت کرد و از گربیان عاشقانه‌هایی مبتذل سر بر کرد و به بازیچه‌های جوانان عیاش و نقل شب‌نشینی‌های با شکوه تبدیل شد.

- ***-/ بخشی هم در عین اذاعن به فضای سرکوب سنگینی که حیثیت انسانی انسان‌ها را در هم می‌کویید به ترویج امیدی همت گماشت که به باور شاعرانش ناگزیر جزیی از ذات زندگی اجتماعی بشر است گوهري که علت‌العلل همه‌ی حرکت‌های پیش رونده‌ی جوامع بشری در جریان زندگی اجتماعی و تاریخ به شمار می‌آید. از این گوهري می‌توان به «آرش کمانگیر» سیاوش کسرایی اشاره کرد.

در واقع شاعران ما هر یک به سیک و سیاق خود در مقابل کودتای ۲۸ مرداد و

می شناسند و اینجاست که باید گفت: سپاس مردم برترین پاداش خدمتگزاران مردم است.

«سال‌ها بگذشت/ در تمام پنهانی الیز / وین سراسر قله مغموم و خاموشی که می بینید / وندرون دره‌های برف‌الودی که می دانید / رهگذرهایی که شب در راه می مانند / نام آرش را پیایی در دل کهنسار می خوانند / و نیاز خویش می خواهند / با دهن سنگ‌های کوه آرش می دهد پاسخ / می کنند از فراز و از نشیب جاده‌ها آگاه / می دهد آمید / می نماید راه. اما لاشه‌ی سوم متن حماسه است در نقل متن حماسه [آن چه که در آثار پیشینیان به عنوان داستان آرش کمانگیر به مارسیده است] تا آن جا که امکان دارد دخالتی روا نمی دارد اما در جزییات و توصیف از تاثیر حوادث محیط اجتماعی و شرایط حاکم بر جامعه‌ی آن روز بر کنار نیست. شرایطی هم که بر داستان حاکم است موقعیت‌ها را همسان‌سازی می کند [اگر مثل روى داستان‌های رستم و اسفندیار یا رستم و شهراب کار می شد این امکان همسان‌سازی شرایط روز با حماسه به صفر می رسید] برخی به این نکته ایراد گرفته‌اند اما واقعیت این است که در تمام حماسه‌ها شرایط روز و موقعیت زمانی شاعران روى صحنه‌پردازی‌ها و جزییات و قابع داستان‌ها تاثیر گذاشته است. چرا که شاعران مردمان عصر خویش اند نه مردمان دوران حماسه‌ها. این نوع تاثیرات در صحنه‌های مهمی از شاهنامه‌ی فردوسی هم به چشم می خورد مثل کفن پوشیدن و کافور به خود زدن سیاوش و عاقده خبر کردن شیانه‌ی رستم به منظور عقد تهمه‌هه و ...

این انعطاف‌پذیری در ذات حماسه‌های است چرا که آن‌ها بیش از ثبت و ضبط به‌وسلیه‌ی نقلان و رامشگران دهان به دهان می چرخیدند و به سلیقه‌ی آن‌ها حوادث شان پر رنگ‌تر یا کم رنگ‌تر می شد خلاصه می شدند یا به تفصیلی برگزار می شدند با علم به این نکته نمی توان بر سیاوش کسرایی ایرادی وارد کرد. با توجه به موقعیت زمانی و شرایط سروده شدن حماسه و ویژگی‌های شخصیتی شاعر کاملاً طبیعی است که او در آفرینش صحنه‌های حماسه در عین حفظ چارچوب‌های اصلی و موقعیت‌های بنیادی حماسه از دخالت عواطف و روحیات خویش برخوردار شود.

برای نمونه به خطابه‌ی آرش در معرفی خود و پذیرش پرتاب تیر توجه می کنیم: پس آرش بر خاست و گفت: ای پادشاه و ای مردم تم را بینید که از هر جراحت و علتی عاری است اما می دانم که چون تیر از این کمان بگذارم تم به چند پاره تقسیم شده و جانم تباہ می شود.

آثار بالاقیه، ص ۲۲۰

این نثر را که از هر گونه شوری خالی است نگاه کنید که در داستان شاعر چگونه به

بخشوده نشد. اما مردم عادی که بی‌امید می میرند آن را کاملاً باور کردند. باوری که توفان‌های آن بعدها کودتاگران و کودتاسازان را در هم پیچید و با رسایی روانه می چهشم تاریخ کرد. آن چه که بعد از آن روی داد ارتباطی به بحث ما و ارش ندارد.

اما ارش کمانگیر که پاسخی درست به خواست عموم مردم بود منظومه‌ای با ساختار کامل است و در بیان منظومه‌های شعر نیمای هیچ منظومه‌ای به اندازه‌ی آن از اقبال عمومی برخوردار نشده است و از این نظر تنها اثر شیوه‌ی آزاد نیمایی است که با منظومه‌های معروف شعر کلاسیک فارسی قابل مقایسه است هیچ یک از منظومه‌های دیگر [از افسانه که بگذریم]، چه اثر نیما چه دیگران مثل اخوان ثالث، سیانلو و ... به شهرت و محبویت آن نزدیک نمی شوند

آرش منظومه‌ای حماسی است و به عنوان حماسه هم دارای عنصر داستانی است هم قهرمانی. هم از عناصر ملی برخودار است هم خرق عادت دارد. و این عناصر چنان بازرند که توضیحشان تنها بر طول مقاله می افزاید.

اما ساختار منظومه‌ی آرش، دارای سه لایه داستانی است. لایه‌ی اول آن مقدمه، چند روایت و دخالت میانی و مخربه شاعر است. این قسمت منظومه که بازیانی بر شور و حماسی آغاز می شود چنان جذاب است که اخوان ثالث در کنار ایرادهای فراوان - که مبتنی بر سلیقه‌ی زبانی اوت است - که به کار کسرایی می گیرد آن را ستد است. و خود او نیز آشکارا در «خوان هشت» تحد تاثیر این شکر منظومه‌ی آرش است فضای توصیف شده، فضای زمستانی سخت و سنگین است و در این بخندان سنتگین اما شاعر را سوسوی چراغی به خواند می خواند و رد پاها ای او را به مقصد هدایت می کند یعنی حتی در آن فضای استبدادی گه شرف و حبیث انسانی لکمال شده بود نیز شاعر جای پاها ای را که از رهوان مانده است نشانه‌ی وجود زندگی می داند پا بر آن‌ها می گذارد و به سوی مقصد حرکت می کند.

برف می بارد / برف می بارد به روی خار و خاراسنگ / کوه‌ها خاموش / دره‌ها دلتانگ / دلتانگ / راه‌ها چشم انتظار کاروانی با صدای زنگ / بر نمی شد گر زیام کلبه‌هادوی / یا که سوسوی چراغی گر ...

و در پایان منظومه تداوم همان فضای اعلام می کند: «در برون کلبه می بارد / برف می بارد به روی خار و خاراسنگ / کوه‌ها خاموش / دره‌ها دلتانگ / ... / کودکان دیریست در خوابند / در خوابست عمو نوروز / می گذارم کنده‌ای هیزم در آتشدان / شعله بالا می رود پر سوز ... و در این مخربه شاعر با گذاشتن هیزم در آتشدان، جریان مداوم زندگی را اعلام می کند و این که او به سهتم خود در این تداوم هستی اندیشته و جریان پر دوام فرهنگی نقش پذیرفته است.

اما لاشه‌ی دوم مقدمه و مخربه را روی دوم یا عمو نوروز است. شروع شورانگیز عموم نوروز [نماد حافظه‌ی تاریخی ملت ایران] در ستایش زندگی است. این ستایش چنان شورانگیز و تاثیرگذار است که بعضی از مصرع‌های آن به مثل سایر بدل شده است.

«گفته بودم زندگی زیباست / گفته و ناگفته‌ای بس نکته‌ها کاینجاست / آسمان باز / آفتاب زر / باغ‌های گل / دشت‌های بی در و بیکر ...»

ستایش زندگی با چلههای زیبای طبیعت که زمینه‌ی اصلی زندگی است می پوندد و در ادامه‌ی خود به ستایش انسان پیوند می خورد انسانی که هیمه‌ی آش دان زندگی است:

«زندگی را شعله باید بر فروزنده؟ شعله‌ها راهیمه سوزنده / ... / جنگلی هستی تو ای انسان» که انسان در این مصرع چنان با جنگل یکی می شود که ستایش و توصیف جنگل همان ستایش و توصیف انسان است.

«جنگل، ای روییده آزاده، / بی دریغ افکنده روی کوه‌ها دامن، / آشیان‌ها بر سر انگشتان تو جاودی، چشم‌های دار سایان‌های تو جوشنده، / آفتاب و باد و باران بر سرت افشاءن، / جان تو خدمتگر آرش ... / سر بلند و سبز باش ای جنگل انسان. /»

و در مخربه‌ی عمو نوروز است که آرش زره پهلوانی را ترک کرده ردادی اسطوره به تن می کند و با خضر پیغمبر پیوندی می خورد و بدین گونه آرش مزد عمل خود را دریافت می کند چنان که «سیاهی مردی آزاده» با یک جهش بلند از دورانی به دوران تاریخی دیگری پرواز می کند و با قدیسان ملتی یگانه می شود که ارزش عمل او را

به خلاف بیشتر آثار گویندگان جوان که از مرگ و نومیدی حکایت می کنند این جا شور و شوق و تکاپوی زندگی محرك گوینده‌ی داستان است

افکند... / از این رجز که در مقابل تمامی دشمن ایراد می شودنی یک تن، و میدان آن همه‌ی گستردگی کشور است ایراد گرفته شد^۱ که چرا می گوید «مجویید نسب / فرزند رنج و کاره / انگار که کارگری امروزین است. طبعاً در داستان‌های فردوسی تزادگی و اصالت پهلوانان اهمیت تام و تمام دارد چرا

محافل شاعرانه - به هر دلیل که بود - با استقبال دوستانه‌ای مواجه نشد و برخی از تجربه‌های موقوفیت‌آمیز شاعر مثل استفاده‌از دوزن در کنار هم و چگونگی عبور از وزنی به وزن دیگر که بزرگ‌ترین عروضی سده‌های اخیر شعر فارسی، دکتر خانلری، آن را «در بیشتر موارد بالاستادی و آگاهی» [همان منبع] ارزیابی کرد مورد بهره‌برداری قرار نگرفت.

توجه کنید به مصروف‌های زیر که در آن‌ها چگونه از بحر رمل (فاعلان) به بحر هرج (مفاعیلن) عبور می‌کند.

.... کم کمک در اوج آمد پچ و پچ خفته
خلق چون بحری بر آشفته
به جوش آمد [مفاعیلن]
خروان شد
به موج افتاد

برش بگرفت و مردی جون صدف از سینه بیرون داد.
و در مصروف‌های زیر چگونه بحر هرج را با رمل عوض می‌کند:
نظر افکند آرش سوی شهر آرام
کودکان بر بام [فاعلان]
دختران بشنسته بر روزن

کاری چنین بدیع و استادانه در عرصه عروض نیمایی را کسانی بر او خرد گرفتند^۲ که خود در این زمینه مبتدی بودند. بگذیریم آن‌چه که مهم است آرش به پاسداری گوهری توفیق یافت که به مذاق دلباختگان یاس و محتوای گریزی ناشی‌برین و تهوع اور بود اما واقعیتی بود که در اعماق جامعه‌ی ایرانی می‌درخشید و زندگی را باتلخی‌ها و شیرینی‌هایش به پیش می‌راند.

در نهایت آرش کمانگیر کسرایی اثری ملی است و اهمیت آن تا جایی است که کارگزاران سفارت آمریکا در گزارش نسبتاً مفصلی درباره‌ی یک مجموعه شعر آزاد آن را برای وزارت امور خارجه‌ی آمریکا تحلیل کردند و از شاعر آن به عنوان شاعری ملی گرا سخن گفتند. این سند به وسیله‌ی دانشجویان خط امام مستقر در سفارت سابق آمریکا منتشر شده است با آوردن بخشی از این سند به مقاله‌ی پایان می‌دهیم: «از جمله نویسنده‌گانی که در آن [مجموعه‌ی شعر آزاد [راهیان شعر امروز]] سهم دارند سیاوش کسرایی از پشتیبان‌های جبهه‌ملی که در خشنده‌گی او به عنوان شاعر او را یکی از نویسنده‌گان مورد احترام ایران ساخته است یکی از اشعاری که مورد علاقه بیشتر اعضای جبهه‌ملی است درباره موضوع داستانی از شاهنامه است. این شعر به نام ارش کمانگیر نامیده شده است داستانی که از فردوسی نقل شده هشت‌صد سال پیش به رشته تحریر در آمده و حکایت از آن دارد که چگونه شده مورد توافق قرار گرفته بود که دشمن ایران بودند پس از سال‌ها جنگ تعیین شده مورد توافق قرار گرفته بود که یک تیر از قله یک کوه به وسیله‌ی آرش پرتاب شود و هر جا که تیر به زمین بیفتند همان جا مزr خواهد بود به موجب افسانه آرش تیر را با قلب خود باز کرد و تیر از آمل تامرو که یک سفر چهل روزه است پرواز کرد تا سرزمینی را که ایران مستحق آن است به دست آورد با چنین کاری آرش جان خود را از دست داد. در شعر کسرایی درباره‌این موضوع اشارات مداومی به اوضاع کنونی گنجانیده شده است و بدون اشتباه می‌توان گفت که روشن است که میهن پرستان ایرانی کدام‌ها هستند و ظالمان کدام.»

اسناد لانه‌ی جاسوسی، شماره‌ی ۲۰، ص ۶۰

که آنان از طبقه‌ای خاص ظهور می‌کردند و نبود اصالت برایشان ننگ بود تا جایی که پهلوانان حریف حاضر نمی‌شدند با پهلوانی بی اصل و نسبت بجنگند اما آرش کسرایی باید با مردمی ارتباط برقرار کند که اصلی و نسبی از آن گونه، نه دارند و نه برایشان مهم است. ضمن این که اصل داستان هم اصل و نسبی برای آرش ندارد. در حالی که در دوران فردوسی این امر از چنان اهمیتی برخوردار بود که همه خاندان‌های ایرانی که به حکومت می‌رسیدند تبار خود را به یکی از خاندان‌های بزرگ پیش از اسلام سنجاق می‌کردند تا برای حکومت خود مشروعیت کسب کنند. به عنوان نمونه یعقوب لیث صفاری تبار خود را به گرشاپس امیر اسماعیل سامانی به بهرام چوبین، دیلمیان به ساسانیان می‌رسانیدند. اما در همان دوران هم در نسل اول [سرسلسله‌ی] پهلوانان ایرانی کاوه اوهار می‌بینیم که نژاده نیست و در معرفی خود می‌گوید: «یکی بی زیان مرد آهنگرم / ز شاه آتش آید همی بر سرم» و آرش از پهلوانان نسل بعد از کاوه است و هیچ معلوم نیست که تلقی شاعرانه کسرایی از او درست نباشد و او هم مثل کاوه فرزند رنج و کار نباشد. پس بر شاعر حرجی نیست اگر ارش از تیره‌ی شریف اشرفیت ایرانی نیست و بفرهی ایزدیش نمی‌تواند بازد و یا از خاندان‌های پهلوانی بر نیامده است هم چنین بر شاعر حرجی نیست که اگر در متن حماسه صحنه‌های غنایی راه یافته است و زبان به سوی زبان غنایی میل کرده است.

کودکان از بام‌ها را صدا کردند/ مادران او را دعا کردند/ پیر مردان چشم گردانند/ دختران بفسرده گردند بندها در مشت/ همراه و قدرت عشق و فوکارند. / اولاً اعتقاد عمومی براین است که ادبیات غنایی پیش از ادبیات حمامی شکل گرفته است پس تاثیرپذیری حمامه از غنا کاملاً طبیعی است. قانیا در تمام حمامه‌های جهان از جمله اثر بزرگ فردوسی صحنه و زبان غنایی جایه‌جادیده می‌شود و هیچ حمامه‌ای نیست که از آغاز تا پایان آن حمامه محض باشد. مترجم ذیبح الله صفا در کتاب «حمامه‌سرایی در ایران» می‌نویسد: «هیچ اثر حمامی اگر چه به نهایت کمال فنی رسیده باشد نمی‌تواند از افکار غنایی و غزلی خالی باشد و ما همیشه در بهترین منظومه‌های حمامی جهان آثار بین و آشکاری از افکار و اشعار غنایی می‌باییم. در شاهنامه‌ی استاد طوس داستان‌های عشق‌بازی زال و روتابه، تهمینه و رستم، سودابه و سیاوش، منیزه و بیزن و ... گذشته از اینها قطعات مختلفی که از عواطف و آلام گوئاگون شری حکایت می‌کند در آثار حمامی فائزی خاصه شاهنامه فردوسی نیز موجود است. [حمامه‌سرایی در ایران ص ۱۶] در واقع آن‌چه که اهمیت دارد آمیزش موفق بخش‌های غنایی و حمامی است که تاثیر اثر شاعر را چندین برابر می‌کند. امری که در آرش با توفیق همراه بوده است و یکی از رازهای تاثیرگذاری حمامه‌ی آرش همین آمیزش زیبای غنا و حمامه است.

شاید بتوان بر زبان بخش‌های کوچکی از حمامه‌ی کسرایی ایراد گرفت ولی باید توجه داشت که در همان بخش‌ها هم قدرت ایجاد ارتباط و عاطفه‌ی سرشار شاعر اجاهه نمی‌دهد که در بادی امر این ضعف‌های کوچک به چشم آید. و این نشانه قدرت کسرایی است که با بهره‌گیری از عنصری شاعرانه ضعف احتمالی شعر خود را پوشش می‌دهد. واقعیت این است که کسرایی در طول و عرض حمامه‌ی آرش توفیقی کسب کرد که بعد از آن نه خود او و نه دیگران در شیوه‌ی نیمایی توانستند رقیبی برای آن بیافرینند. شور حمامی، استحکام ساختار، زبان خوب، تصاویر به جا و پهلوانی، امید سرشار - چیزی که همه‌ی ذرات وجود جامعه آن را طلب می‌کرد - ستایش زندگی و انسان - در شرایطی که در میان طیفی از روشنفکران و هنرمندان به حاشیه رانده می‌شد - و آمیزش با داستانی سیار زیبا و طرفه از آرش اثری یگانه ساخت. امری که به مذاق برخی خوشایند نیامد. اما سخن‌شناصی چون دکتر خانلری - که دلستگی خاصی هم به شعر نیمایی نداشت - درباره‌ی آن نوشت: «منظومه‌ی آرش از این جهت ارزش دارد که گوینده‌ی آن راه تازه‌ای پیش گرفته و در این کوشش تا آن جا که توقع می‌توان داشت کامیاب شده است. به خلاف بیشتر آثار گویندگان جوان که از مرگ و نومیدی - حکایت می‌کند این جا شور و شوق و تکاپوی زندگی و کوشش برای سرافرازی محرك گوینده‌ی داستان است. از این جهت نیز منظومه‌ی ارش کمانگیر ارزش خاصی دارد [سخن، سال دهم، شماره‌ی ۵، صفحه‌ی ۵۶۳] واقعیت آن است که این نخستین تجربه‌ی حمامی شعر نیمایی در بعضی

منابع -

- آرش کمانگیر، سیاوش کسرایی
- حمامه‌سرایی در ایران، ذیبح الله صفا
- مجله‌ی سخن، سال دهم، شماره‌ی ۵، ۱۳۴۸
- مجله‌ی کیان، سال دوم، شماره‌ی ۵، ۱۳۷۱
- اسناد لانه‌ی جاسوسی، شماره‌ی ۲۰
- طلا در مس، دکتر رضا براهنی، جلد دوم
- بی نوشت:
- نگاه کنید به براهنی، طلا در مس، جلد دوم
- نگاه کنید به براهنی، طلا در مس، ج ۲

فضای قهوه‌ای

در «بوی شکلاتی»

نقدی بر کتاب بوی شکلاتی تو نوشته‌ی جواد موسوی خوزستانی

بوی شکلاتی تو



قهرمان پرور است. اما زندگی داود بواقع نقد و نفی کاملیت و قهرمانی است. این در حالی است که بافت داستان فاقد نظم و سامانه (سلسله مراتب نظم) تیز هست. پلات (طرح) هم ندارد. با این همه، برداشت من این است که در تحلیل نهایی، این رمان، دارای یک خط محوری (عنصر غالب) است، چون از منظر پرش تاریخی (ثبت لحظه‌ی تاریخی) از جامعه‌ی ما، که در پروسه‌ی زوال یک انسان (داود) بازتاب یافته، داستانی است دارای ساختار منطقی و منسجم!

چرا می‌گوییم منسجم؟ بدین خاطر که اگر ما تعریف‌مان از مفهوم عنصر محوری، در واقع معنایی متکث و چند وجهی باشد، آن وقت بسته به این که کدامیں جنبه‌ی از رمان بوی شکلاتی تو را مورد بررسی قرار می‌دهیم، عناصر غالب مناقوتی خواهیم داشت. مثلاً اگر رمان را از جنبه‌ی رابطه‌ی بی‌بنیاد داود با ملینا (زنی که داود عاشق و شیفته‌ی اوست) در نظر بگیریم، طبعاً موضوع محوری ما تفاوت دارد با موضوع محوری که می‌توانیم از رابطه‌ی داود با بازجو که او را شکنجه می‌کند، به دست آوریم. همین طور در رابطه‌ی او با فضای جنگ، مبارزه‌های کارگری، یا با آن دختر زیبای جنوبی به نام سلیمه!

از سوی دیگر، وجود طرح یا موضوع محوری در یک اثر ادبی، بسته به «موقعیت» می‌تواند شکل بگیرد و با تغییر موقعیت، از بین برود. وانگهی، تکه، تکه بودن بافت داستان نمی‌تواند لزوماً به نبود موضوع محوری (فقدان عتصر غالب) تعبیر شود به خصوص اگر چند معنایی بودن را در تعیین موضوع محوری پذیریم. معنای‌های مختلف و «پراکنده» ای که در پازل نهایی می‌تواند به یک سامان معنایی بینجامد، هم‌چنان که در برخی آثار گلشیری می‌بینیم. از این رو برداشت و نتیجه‌گیری من به عنوان یک خواننده از موضوع محوری در این داستان، همان معنا و ماهیت معرفت‌شناسانه‌ای است که پس از مطالعه‌ی بوی شکلاتی تو به خواننده‌ی القا می‌شود.

در مورد زبان به کار رفته در این رمان، کمتر از کلیشه‌ها استفاده شده است و نویسنده سعی کرده از کلیشه‌های مرسم زبانی، فاصله بگیرد. ولی به نظر من در مواردی که به ایدیولوژی و القامکانیکی یک فکر خاص به خواننده می‌پردازد (از جمله ایده‌های فمینیستی)، زبان افت می‌کند و عمدتاً کلیشه‌ای می‌شود. فلاش‌بک‌های تو در تو که بیوسته در رمان به کار گرفته شده، تا حدودی خواننده را خسته می‌کند و از نفس می‌اندازد، به ویژه در فصل سوم. هم‌چنین ترجمه نکردن جمله‌های غیرفارسی (آذری و انگلیسی) از دیگر ضعف‌های کتاب است. با این همه، صحنه‌ها و لحظه‌هایی از زندگی، از جنگ، از زوال تدریجی انسان، از عشق و حسرت و نظایر این‌ها وجود دارد که در ذهن و خاطره‌ی ما می‌ماند.

روزهای پایانی سال ۱۳۸۳ رمان بوی شکلاتی تو (نوشته‌ی جواد موسوی خوزستانی) به بازار آمد که تعطیلات نوروزی، فرصت و فراغتی برای مطالعه‌ی آن، و کتاب‌های دیگر، فراهم آورد. «بوی شکلاتی تو» داستان زندگی زن و مردی از طبقه‌ی متوسط مدرن ایران در دوران کنونی است، که طبعاً نمی‌تواند مثل همتایان خود در کشورهای اروپایی، از ثبات زندگی برخوردار باشند. چند ویژگی عمده در این داستان وجود دارد که از همیان آن‌ها، حضور چندصدایی و انعکاس پر رنگ صدای زنان، بسیار جذاب است. تا صفحه‌ی ۹۴ یعنی نزدیک به تیمی از داستان، روایت زندگی، آرزوها و شرح ماجراهای را از نگاه «راوی/ اول شخص» داریم ولی با تغییر منظر روایت و حضور مستقل تا همینجا، نگاه و قضاؤت ما نسبت به زندگی و سرنوشت داود (شخصیت محوری داستان) و حوادث پیش آمده، به کلی تغییر می‌کند. در فصل بعد نزدیک با تغییر دوباره‌ی منظر روایت، حضور مستقل و شورانگیز زهر را داریم که باز دیگر قضاؤت ما رانه فرق نسبت به داود و حوادث زندگی او بلکه حتا نسبت به خود ناهید، دگرگون می‌کند. این تغییر مدام و عوض شدن راوی (که تیجه‌اش ایجاد نظام دموکراتیک سخن است) به نظر ویژگی مثبت این داستان است که دایره‌ی انتخاب و قضاؤت خواننده را وسعت می‌دهد.

ضعف داستان اما به فضای تیره و قهوه‌ای آن باز می‌گردد. غیر از دو فصل دکر شده که از منظر ناهید و زهره روایت می‌شود، این رمان در کلیت خود، «تراژدی اضطراب دایم» است: فضایی سراسر خاکی از پریشان حالی، ترس خودگی و بی‌ثباتی طبقه‌ی متوسط جدید ایران امروز.

ساختمانی این سرگین این بحرون و پریشانی، لحظه‌ای ما را رهای نمی‌کند یعنی نه اوج می‌گیرد نه سیر نزولی دارد، یکدست است و مدام با ما هست و کمترین تکیه‌گاهی (ثبات) در هیچ جای فضای زندگی شخصیت‌های اصلی (واز جمله برای خواننده) وجود ندارد. در حالی که به باور من، مسیر حوادث داستان می‌توانست از جایی شروع شود، اوج بگیرد و به طور منطقی، سیر نزولی داشته باشد.

رمان بوی شکلاتی تو دارای تنوع موضوعی است. مادر طول رمان با تم‌های مختلفی سروکار داریم، از جمله با: عشق، مبارزه‌ی اجتماعی، حوادث کارگری و شغلی، مسایل زنان، مسائله‌ی جنگ، ناتوانی‌های جنسی، روان‌پریشی، فروپاشی و... که همه‌ی این محورها عمدتاً در ذهن قهرمان داستان (داود) می‌گذرند و ما به ازای بیرونی ندارند. برخی محورها نیز که عینیت یافته‌اند توسط شخصیت‌های زن (ناهید و زهره) در داستان شکل می‌گیرند. شخصیت محوری این رمان، برعکس بسیاری از داستان‌های فارسی، مردی است از طبقه‌ی متوسط جدید از نسل خودمان، که سرشار از ضعف و ناتوانی است و اصلاً قهرمان نیست. یعنی جنبه‌ی ضدقهرمان در این داستان، بر جسته است. شاید این ویژگی (ضدقهرمان) از موضوع‌های مثبت و جدید در این رمان محسوب می‌شود، زیرا بیشتر شخصیت‌های محوری در رمان‌های فارسی، شخصیت‌هایی به نسبه کامل و قهرمان هستند. ادبیات مرسوم در ایران، عموماً

اراده‌ی بشر گم شده است

کفت و کوی مجید یوسفی با حسن مرتضوی
به بهانه‌ی ترجمه‌ی کتاب فیل بی اخلاق*

زندگی روزمره‌شان را قوانین وضع شده در این دنیای جهانی شده تنظیم می‌کند. ماجرا مطلقاً یک بحث انتزاعی نیست که نتیجه‌اش لزوماً تأثیر معینی بر هیچ کس نمی‌گذارد. تصمیمات گرفته شده در این اجلاس‌ها و یا طرح‌های بانک جهانی یا صندوق بین‌المللی پول می‌تواند سرنوشت میلیون‌ها نفر را در سراسر جهان تغییر دهد و تغییر هم داده است. در آمریکای لاتین تقریباً فقط طی یک دهه، معروف به دهه گمشده یعنی از ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۰، حجم عظیمی از ثروت از آن منطقه خارج شد که به شکل سود سرمایه‌ی پرداخت بدھی کشورهای منطقه به ۲۰۰ میلیارد دلار می‌رسید. این در حالی بود که در آمد سرانه مردم این منطقه ۱۵ درصد کاهش یافت و فقر تا آن حد گسترش یافت که گفته می‌شود ۴۴ درصد از جمعیت منطقه یعنی ۱۸۳ میلیون نفر در فقر مطلق زندگی می‌کنند. بنابراین صرف نظر از هزاران مورد از اعتراضات گوتاگون مردم کشورهای آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا (تظاهرات مردم بولیوی، پرو، بربازیل علیه بیامدهای محلی این سیاست‌ها، اعتراضات شدید مردم هند و بنگلادش، اعتراضات دانشجویی و کارگری کره‌جنوبی و اندونزی و فیلیپین و موارد دیگر) منطق ماجرا هم حکم نمی‌کند که مردم سایر کشورهایی که به شدت تحت تأثیر جهانی شدن قرار گرفته‌اند سکوت کرده و تنها اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها اعتراض کنند. در واقع مفهوم ضمنی سوال شما گویای این است که جهانی شدن به نوعی به نفع مردم کشورهای به اصطلاح جهان سوم بوده است. اما هنگامی که مردم شهر داکا در بنگلادش با این واقعیت رویه‌رو می‌شوند که در نتیجه طرح‌های بانک جهانی برای پژوهه‌های تحقیقاتی و عملیاتی سیل بند روزی ۸۸۰۰ دلار برای هر مشاور خارجی بدنهند در حالی که در آمد سرانه آنها ۱۶۰ دلار است یا به عبارتی به ازای هر دلاری که وارد آن کشور می‌شود ۱/۵ دلار باید بازپرداخت کنند با اثرات عملی این سیاست رویه‌رو می‌شوند و نمی‌توانند از آن ساده بگذرند. اما در یک نکته با شما موافقم، فعالین اجتماعی آمریکا و اروپا از آزادی عملی بیشتری برای بیان نظرات خود روبرو هستند و دست کم قوانین نوشتة و ناآنوسه اجتماعی حق اعتراض کردن را به مراتب برای آنها بیشتر قابل است. وجود انواع سازمان‌های غیردولتی، سنت طولانی اعتراض علی، بررسی روزانه مسائل جهانی شدن در روزنامه و مجلات معتبر اروپایی و آمریکایی امکان تظاهر علی این اعتراضات را فراهم آورده. اما این به هیچ‌وجه به معنی آن نیست که مردم کشورهای دیگر به سیاست‌های جهانی شدن تن داده و سکوت کرده‌اند.

آن‌چه که ویلیام کی. تاب از وجود گروه کاد می‌گوید اگر چه شاید عمله ساکنین زمین از آن بی اطلاع باشند اما فهم بندۀ از این گروه و گروه‌هایی چون کاد این است که باشگاه کشورهای پیشفرته این حق را دارند که نسبت



آن‌چه که در کتاب عنوان شده عمدتاً حول محور مسائل جهانی سازی است. در گیری‌های اجلاس سیاتل آمریکا و کانکن مکزیک در این کتاب بیش از پیش عمدۀ شده است، معتبرضیین هم فعالین جنبش‌های اجتماعی هستند، اما پرسشی که از همین مباحث به ذهن متبار می‌شود این است که این نوع اعتراضات صرفاً در کشورهای قاره اروپا و آمریکا روی می‌دهد، چرا در کشورهایی چون ایران و همسایگان آن این مساله با سکوت مواجه شده است؟

البته به نظرم واقعیت غیر از این است. ماجراهی سیاتل و به دنبال آن در گیری‌های متعددی که در سراسر دنیا - هر جا که اجلاس و نشسته‌های سازمان تجارت جهانی - برگزار شد، تنها فعالین اجتماعی اروپایی و آمریکایی را به میدان اعتراض نکشاند. در واقع زمانی که سیاست‌های سازمان تجارت جهانی پنهان گیتی را در می‌نوردد تمامی مردم جهان از آن متأثر می‌شوند و

رسمی رفاه همین را نشان می دهد. اما شاخص های دیگر چیز های دیگری می گوید: اگر همین دوره را که ذکر کرده اید در نظر بگیریم، یعنی تحولات حدود نیم قرن اخیر پس از جنگ جهانی دوم، با پدیده دیگری نیز رو به رو می شویم: اقتصاد سرمایه داری جهانی پس از یک دوره پویایی شفگت انگیز که با دولت رفاه و معجزه اقتصادی آلمان و ژاپن مشخص می شود در اوایل دهه ۱۹۷۰ در رکودی طولانی فرو رفت و در دهه های ۱۹۹۰ پس از آن با دوره دیگری که وجه مشخصه آن سقوط دولت رفاه و مکتب کینز و برآمدن سرمایه داری نیولیبرالی است رو به رو هستیم. زمانی بود که کشورهای ثروتمند اورپایی با استقبال کامل کارگران رو به رو بودند و زمانی دیگر یعنی اکنون فقط در خود آلمان بنابه آمارهای رسمی ۸۰۰ میلیون بیکار وجود دارد. این نوسانات شدید حکایت از چه دارند؟ بسیاری از معیارها و شاخص های رفاه که تاسه دهه پیش در اروپایی پیشرفت نشانه رشد و پیشرفت بود اکنون گویی به دورانی باستانی تعلق دارند. در دوران دولت رفاه که معیار سویل دمکراسی است نوعی توازن طبقاتی در سطح جهان اجازه می داد تا شاخص های رفاه در سطح بالایی باشند، با تک قطبی شدن جهان و سلطه چشمگیر نیولیبرالیسم تمام دستاوردهای دولت رفاه به همان سرعانی که پدیدار شده بودند ناپدید شدند. در دهه ۱۹۹۰ در سراسر جهان ۸۰۰ میلیون نفر بیکار بودند و به احتمال قوی این رقم تاسال های بعد پیشتر خواهد شد. یک میلیارد نفر از مردم جهان در شرایطی زندگی می کنند که از سوی یانک جهانی به آن (فقر مطلق) اطلاق شده است. تکیه بر این که در یک دوره زمانی وضعیت ملت ها بهتر از گذشته است بدون این که به عواملی توجه کنیم که دورنمای تیره و تاری برای این یوه مردم جهان در آینده به وجود می آورند گونه ای مسخ شدگی ایدئولوژیک است. در همین کتاب قیل بی اخلاق بحران مالی در آسیای شرقی مورد بررسی قرار گرفته است. زمانی بود که همه به یاد می اوریم اقتصاد بیرهای آسیا مثال زدنی بود اما در ۱۹۹۷ بحران مالی آن کشورها آغاز شد. خسارات تولیدی ناشی از آن از ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۰ نزدیک به ۲ تریلیارد دلار بود. بهای آن با نابودی و سیله امara معماش دهها میلیون نفر، افزایش فقر، ورشکستگی کسب و کار خرد، کاهش خدمات پزشکی و آموزشی پرداخت شد. سعی و تلاش بیشتر که شما از آن یاد کردید با دو بحران یعنی اضایاف طرفیت تولیدی و دومی فروپاشی حباب های مالی به نابودی کشیده شد. آیا این امر اجتناب ناپذیر است و بسیاری از شاخص های رفاه به ناگزیر رشد می کند اما سخن بر سر توسعه پایدار و تداوم آن در اجتماعی انسانی است و این چیزی است که سرمایه داری آشکارا ناتوانی خود را نشان داده است.

□ سال ها پیش برونکرایسکی، اولاف پالمه و ولی برانت در کمیسیون ۲۸ سازمان ملل در این اندیشه بودند که نگاه کشورهای قدرتمند را نسبت به جوامع جنوب تغییر دهند یا جهان متمند را به نگاه منصفانه و بشردوستانه معطوف دارند. دیدیم که کشورهای شمال چگونه در کنفرانس گوادلوپ این اندیشه را در نظره خفه کردند، به نظرم نگاه نویسنده بهمان استدلال و منطق ترسیم شده است. اما آن چه که این دو را از هم متمایز می سازد راهکار آن استه نویسنده در این کتاب خواننده را با بن بست های اجتماعی مواجه می سازد، به نظرم مردمان جهان دیگر توجهی به همدردی طبقه الیت و نخبه ندارند، آنان می خواهند بدانند که هیچ بدیلی جز راه موجود وجود دارد؟

نویسنده وضع ما را در دنیای موجود به زیانی کسانی تشبیه کرده که می خواهند سر از کار فیلی بزرگ در آورند. او دنیا کنونی را به این فیل تشبیه کرده که چنان در زندگی مانتبیده شده که هر کدام از مابسان آدم های کور فقط بخشی از حقیقت فیل را در می باییم. یافتن راهکار با شناخت حقیقت فیل سرمایه داری گره خورده است. بدون این شناخت فقط سرمان را به دیوار خواهیم کویید. این نویسنده نیست که مارا بین بست اجتماعی رو به رو کرده

به تولید و درآمدی که کسب می کنند، سهم متناسبی در تصمیم گیری ها داشته باشند چرا باید کشورهای دیگر با نویسنده کتاب این حق را نادیده بگیرد؟ فکر می کنم باید شمه ای از کارکرد گروه کادر انتوصیف کنم آن گاه خواهیم دید که سهم متناسب چه معنایی می دهد. کاد که همان گروه چهار جانبه وزیران بازرگانی آمریکا، اتحادیه اروپا، ژاپن و کاناداست پیش از هر اجلاس عمومی سازمان تجارت جهانی طی دیداری خصوصی بدون شکرت سایر نمایندگان جامعه جهانی تصمیمات اساسی برای بقیه مردم جهان می گیرد. تازه پس از تفاوقات کاد گروهی بزرگ تر و منتخب باز بیست تا سی کشور دعوت می شوند تا جلسات غیررسمی داشته باشند. سرانجام پس از آن اعضای سازمان تجارت جهانی در مورد طرح های پیشنهادی بحث و رای گیری می کنند. نکته درست همین جاست. کشورهای قریب به دلیل فشارهای اقتصادی و سیاسی ناگزیر به پیروی از این تصمیم ها هستند. مقامات نماینده کاد ارتباط تنگاتنگی با شرکت های تجاری دارند و کمیته مشورتی سیاستگذاری کاد زیرنظر مدیران همین شرکت های تجاری است. این جا اصلاح بحث سهم مطرح نیست. آنان برای مردم کشورهای دیگر تعیین تکلیف می کنند و مردم این کشورها که با هزاران رشته مرئی در اقتصاد جهانی سرمایه داری ادغام شده اند ناگزیرند آن را بپذیرند. دو قرن پیش مدافعان سرمایه داری از حقوق برابر و آزاد و خودمختار کارگر و سرمایه دار در قراردادی که میان آنها بسته می شد دفاع می کردند و تنهان کته ای که برایشان اهمیت نداشت این بود که از لحظه ای که کارگر این قرارداد را می پذیرد دیگر اراده ای برای تعیین سرنوشت خود ندارد و برای گذاران زندگی اش مجبور است به پهنه کشی سرمایه دار تن دهد. اکنون در مقیاس کلان اقتصاد جهانی حقوق صوری برابر به حقوق واقعی نابرابر کشورهای ثروتمند و فقیر تبدیل شده است. نکته مهم این است که چه کسی تولید می کند و چه کسی این درآمد را کسب می کند. واژه هایی چون درآمد و تولید باشگاه کشورهای ثروتمند چنان این حقیقت بدیهی را پوشانده اند که به راحتی فراموش می شود که در آمد فقط ۴۴۷ میلیارد در برابر با درآمد سالانه نصف تمام مردم دنیا است و گویی این در مدد سرشار به جیب مردم عادی اروپایی و آمریکایی می رود. فقط یک نمونه کوچک ارایه می کنم طی سال های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۷ دارای ۱۰ درصد خانواده های امریکایی شده است. و مردم عادی آمریکا چطور؟ از ۱۹۸۰ به بعد شرایط زندگی ۰ درصد فقیرترین افراد یا تغیری نکرده یا بدتر شده است. بنابراین صرف نظر از این بحث حقوقی که یک نفر یک حق را دارد (همان سهم مردم نظر شما)، در عمل باشگاه کشورهای ثروتمند نماینده مردم عادی آمریکا، اروپا، کانادا و ژاپن نیستند بلکه عملای سیاست هایی را تاختاذ کرده و می کنند که درآمد حاصل از آن را به جیب اقلیتی ناچیز می رینند.

□ آن چه که ویلیام کی. تاب از دولت های جهانی - صندوق بین المللی پول، بانک جهانی سازمان تجارت جهانی - می گوید، شاید تا اندازه ای با واقعیت موجود سازگار باشد، در این که ممالک و ملت هایی در شرایط ناگوارتری قرار گرفته اند. منشا و شکل ظلم و استعمار انسان ها در دنیا تغییر یافته است، هیچ تردیدی ندارم، اما اگر کمی منصفانه بیاندیشیم یک مساله مهم تر وجود دارد که در طی نیم قرن اخیر به وقوع پیوسته است. این که ملل دنیا در شرایط بهتری به سر می برند. آمارها می گویند ملت هایی که پس از جنگ جهانی دوم سعی و تلاش بیشتر از خود نشان داده اند - آسیای جنوب شرقی - به لحاظ شاخص های رفاه به مراتب در وضعیت بهتری هستند، چرا ویلیام کی. تاب به این شاخص ها توجهی نشان

البته من نماینده آقای ویلیام کی. تاب نیستم. اما نه به عنوان مترجم کتاب بلکه به عنوان یک فرد نظرم را می دهم. حق با شمامست تمام شاخص های

حتی پیامبرانه است. قرن بیستم به روایت هابرماس قرن تجربه و سلطه را سه حوزه دولت، بازار و اجتماع در مقاطع مختلف تاریخ بود. همه اینها اینک تجربه شده‌اند و عواقب آن هم به چشم همه ما رفته است، دنیای جدید نیازمند یک منطق جدید است، منطقی که از سال‌های ربع قرن آخر بیستم درباره آن اندیشه شده است، چرا ویلیام تاب می‌خواهد جهان دوباره تکرار شود.

صرف نظر از موافقت یا مخالفت من با پیشنهاد آقای تاب، منطق نهفته در سوال شما این است که آدمی نمی‌تواند در سازوکار اقتصاد دخالت داشته باشد و هر نوع دخالتی امری مصلحانه و پیامبرانه تلقی می‌شود. من این را نوعی بتواره کردن می‌دانم که انسان را مجری بی‌اراده منطق بی‌رحم سرمایه می‌داند. آن را منطقی می‌دانم که سرمایه شخصیت یافته و بی‌جان را بر انسان زنده و پویا برتری می‌دهد. هر قدر هم دورنمای کنونی جهان آشفته و خون‌ریز باشد، هر قدر هم که ایده‌آل‌های قدیمی به بارگفتگو باشند باز یک چیز روش است: این بشر در کلیت جهانی خود است که سرنوشت خویش را باید تعیین کند. گیرم مابا شکستهای متواالی و دردناک روبه‌رو شده‌ام. گیرم خسته و فرسوده از جدالی هستیم که توامان را برای از سرگیری مجدد تحلیل برده است. طبیعی است که توافق قوا که شما به زبان دیگری آن را عدم توجه مردم جهان به همدردی طبقه الیت و نخبه بیان کردید در دهه ۱۹۹۰ و سال‌های آغازین قرن بیستم به شدت تغییر کرده است. حرفي در آن نیست اما خواست بشر چه؟ خواستی که قرن‌های دنبال آن است. شاید زمانی احمقانه می‌پنداشته به آن نزدیک شده و شاید هم زمانی چون امروز مایوسانه از جستجو برای آن در راه‌هایی طی نشده سریاز زند. اما در آن خواست چه تغییری رخ داده؟ نام‌ها و آدم‌ها عوض می‌شوند اما خواست‌ها بنا به ماهیت‌شان نمی‌میرند. ویلیام تاب جهانی شدن را پدیده‌ای جدید نمی‌داند و با استدلال‌های متعددی نشان می‌دهد که هنگام برسی اوضاع و احوال تاریخی جدید بر مبنای ویژگی‌های منحصر به فرد آن، آنها را باید بر مبنای الگوهایی دریافت کرد در پس دگرگونی گذشته به حال و آینده نهفته است. کی تاب الگوهای اثبات سرمایه‌داری را الگوهایی می‌داند که بر اساس آن در کروندهای معاصر ممکن می‌شود. من اضافه می‌کنم خواست‌های عمومی انسان نیز به همین سان دستخوش تحولات گوناگونی شده‌اند. دیگر دست کم در برخی جوامع تغذیه و بهداشت مناسب و کار و آموزش شرافتمانه موضوع روز نیست (البته تمام اینها را با قید احتیاطی هر چه تمام‌تر بیان می‌کنم) اما چیرگی انسان بر سرنوشت خویش که من از آن بالا انسان باوری بادم کنم هنوز که هنوز است مساله تمامی انسان‌هاست. شاید اشکال تغییر کرده باشد اما مضمون این خواست هنوز به قوت خود باقی است.

■
بنویشت:
* برگرفته از: دنیای اقتصاد، سال سوم، ضمیمه‌ی شماره‌ی ۳۷، ۶۳، مصاحبه‌ی مجید یوسفی با حسن مرتضوی.

بلکه نظام سرمایه‌داری است که مارا بادنیابی وارونه مواجه می‌کند: حال مردم بزریل را در نظر بگیرید که ناگهان در ژانویه ۱۹۹۹ بازارهای کشور فرو پاشیدند و ارز کشور بیش از ۴۰ درصد سقوط کرد. سال‌ها در تابعی بازار آزاد فریاد می‌کشند و بعد ناگهان بحران‌های اقتصادی مردم این یا آن کشور را به نابودی تهدید می‌کند. سیس نشریات پر سرو صدای اقتصادی دنیا از نیاز به کنترل سرمایه و ساز و کارهای جدیدی برای تنظیم مسایل مالی سخن می‌گویند و با این همه تمامی تلاش این است

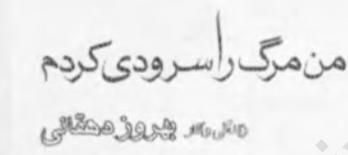
تکیه بر این که در یک دوره زمانی وضعیت ملت‌ها بهتر از گذشته است بدون این که به عواملی توجه کنیم که دورنمای تیره و تاری برای انبوه مردم جهان در آینده به وجود می‌آورند گونه‌ای مسخ شدگی ایدئولوژیک است

که سرمایه‌داری به هر نحو که شده از زیر بار ضربه خارج شود. با فروپاشی شوروی بدیل اقتصاد با برنامه‌ریزی متمرکز نیز دچار ضریبات شدیدی شدیده گونه‌ای که کمتر کسی حاضر است چنین بدیلی را به عنوان بدیل سرمایه‌داری قرار دهد. در واقع برنامه‌ریزی متمرکز که من از آن به عنوان سرمایه‌داری دولتی بادم کنم هرگز بدیل سرمایه‌داری از اراده‌م نبود. در حال حاضر با توجه به تجربی که از سرگذرانده‌ایم به این نقطه رسیده‌ایم که هم سرمایه‌داری دولتی و هم سرمایه‌داری رقابت آزاد را رد کنیم. هیچ کدام برای مضلات بشری راهی نیافتن‌اند. اما معتقدم بر خلاف گذشته می‌توانیم از این تجربیات در جهت شکل دادن به بدیلی متضاد با آن دو استفاده کنیم. الگوی اقتصاد مشارکتی یکی از این الگوهای است و کتاب آقای ویلیام کی، تاب نیز به نوعی در صدد یافتن یاسخ این پرسش است.

□ ویلیام کی، تاب در بخشی از کتاب آورده است: «نمی‌پذیرم که دولت نمی‌تواند از شکل‌گیری دورنمای اجتماعی و سیاسی در راستای نیازهای بازارهای جهانی جلوگیری کند یا قبل ندارم که پیشرفت فناوری، یک پارچه سودمند است و هزینه‌های آن ناگزیر و به یکسان بر همه تحمیل می‌شود، به جای آن به راه‌هایی می‌اندیشم که خود دولت فعلانه موجب تضمین سلطه بازار می‌شود.» نگاه ویلیام کی، تاب یک نگاه مصلحانه و

با نهایت تاسف خبردار شدیم آقای بهروز اسکویی برادر همکار عزیزمان دکتر رحیم اسکویی در هانوفر آلمان در گذشته‌اند. در گذشت این محقق گرامی و یار و پشتیبان ایرانیان آزادیخواه در چهل سال گذشته در آلمان را به خانواده و یاران ایشان به ویژه به دکتر رحیم اسکویی تسلیت می‌گوییم. در غم ایشان شریکیم.

هیات تحریریه و کارکنان نقدنو



ییانیه‌ی شماره ۱۲

ستاد یاری بم (سیب)



تخصص مشاوره) اداره می‌شود، برای دختران داوطلب کنکور برگزار شده و نتایج قابل قبولی به دست آمده است.

۸- کار عادی سرپرستی و آموزشی کودکان که برای تعمیرات ساختمان و ایجاد فضاهای جدید و جداگانه کار آموزشی و بازی موقتاً متوقف شده بود از سر گرفته شده است.

۹- کلاس‌های حرفه‌ای و فعالیت‌های؟ متناسب و مرتبط، آن در فضاهای جداگانه تشکیل شده‌اند. مقررات مربوط به حقوق کودک، فضاهای کار، ضرورت‌ها و حق بازی اضهارنظر در کلاس اجرامی شوند.

۱۰- ایجاد فضای ورزشی و فراغتی برای پسران نوجوان و جوان در معرض آسیب که مخصوصاً طرف توجه کارشناسان سیب بودند و می‌توانستند در محیط اطراف کمپ سیب ایجاد اخالل کند، طراحی و تصویب شد و بودجه‌ی آن به تصویب هیات مدیره رسید. کار ساختمانی مربوط به این فعالیت در فاصله ۱۰ روز آینده آغاز می‌شود.

۱۱- دیوارکشی زمین ۴۰۰۰ مترمربعی نزدیک به اتمام است.

۱۲- نقشه‌های بنا، نما، داخلی محاسباتی و استاد ضمیمه برای ساختمان ۶۰۰ مترمربعی پایان یافته است. این نقشه‌ها به زودی برای گروه معماران همکار سیب در کانون اذای بررسی و اظهارنظر ارسال خواهد شد. امیدواریم در چند هفته‌ی آینده کار ساختمانی شروع شود.

۱۳- شماری از مشکلات اداری و مزاحمت‌ها از سوی افراد با انگیزه‌ی سفر استفاده از طریق مداخله‌ی مستقیم هیات مدیره و با یاری اعضای محلی سیب در بم مرتفع شد سازمان دهی و نیروی کار حرفه‌ای و داخلی برای اداره امور صورت گرفته است. به امید یاری‌های بیشتر همه‌ی شما برای به ثمر رسیدن این مناسبت هستیم. تاکنون این یاری‌ها به اضافه‌ی همکاری‌های جانانه و پیگیر داوطلبان به رغم مشکلات برنامه‌ریزی شده از این سروران کافی ایجاد کرده و مارابه پایان بردن ماموریتمن در بم امیدوار کرده است. باشد که در هر جای دیگر، به ویژه در میهن خود برای امدادهای اجتماعی متحداهه از گذشته باشیم.

دست همه‌ی شما را می‌نشانیم. شاد و سر بلند باشید
ستاد یاری بم (سیب)

توجه فرماید که شماره تلفن دفتر سیب در تهران تغییر یافته است لطفاً به شماره تلفن جدید توجه فرمایید.

شماره تلفن دفتر سیب در تهران ۸۸۹۹۷۲۸

عارف شایگان سه ساله بود. همراه پدر و مادرش برای دیدار از پدر بزرگ و مادر بزرگش به بم رفت. شب کنار پدر بزرگ و مادر بزرگ خوابیده بود که زلزله امد.

به دایی فرناتم که در کرمان بود خبر دادند. دایی فرناتم خودش را به بم رساند و هر پنج نفر را از زیر آوار بیرون اورد و در کنار هم به خاک سپرد. عارف را هم در کنار طاهره خانم، مادر بزرگ عارف خواباند.

مادر: شیرین فرهی
پدر: مهدی شایگان
مادر بزرگ: طاهره ایران نژاد
پدر بزرگ: محمد فرهی
دی ماه ۱۳۸۲ بم



همیه‌ننان گرامی، بشردوستان ایران و جهان، سال نوی بر همه‌ی کسانی که نوروز را انتظار می‌کشند پیروز باشد. بهاران بر همگان خجسته باشد. دل‌های انسانی تان همیشه سرشار از امید و توان برای خدمتگزاری به مردم نیازمند باشد و نور صنایع محبت ما و یاری‌های متقابل مردمی نثارتان باشد.

برای شما، در این هنگامه‌ی درد و نیاز و گرفتاری و این تلاش پایان‌نایاب برای بهزیستی و آزادی مردم ایران، این بار خبرهای خوش داریم - چنان‌که در گذشته نیز به همت شما داشته‌ایم.

خبرها و گزارش تلاش پیشرفت کار ما را امروز می‌خوانید:

۱- کمب شادی نمونه در سیب با یاری اعضای سیب، «کودکان کار» یونیسف، اهالی بم و شماری از داوطلبان از ۲۸۰ تا ۱۳۰ اسفند ۸۴ برقرار شد.

در تاریخ ۲ فروردین ۱۳۸۴ جشن نوروزی به نام جشن هفت‌سین در اردوی آموزشی - رفاهی - فرهنگی سیب برگزار شد. پیش از آن شماری از اعضای هیات مدیره و شمار پیشتری از یاران و کارشناسان و امدادگران در این اردو مستقر بودند. جشن با مشارکت ۲۵۰ نفر از اهالی بم، شامل کودکان و نوجوانان برگزار شد. در مسابقه‌ی هفت‌سین که در آن هدف بهترین تزیین سفره‌ی هفت‌سین بود، ۱۴ گروه ۷ نفری از بچه‌ها شرکت کردند و به هر یک از اعضای گروه اول یک دوچرخه و به گروه‌های بعدی رادیو ضبط و هدایای دیگر داده شد. هیات داوران از اهالی بم، سیب، یونیسف و «کودکان کار» بودند.

۲- مسابقه‌ی نقاشی در روز ۶ فروردین بین پنج گروه پنج نفری برگزار و به گروه‌های برنده جوایزی مانند ضبط صوت داده شد.

۳- در دو هفته اردوی نوروزی گلگشت برای کودکان و نوجوانان ترتیب داده شد. مراسم سیزده بدر نیز دسته جمعی انجام شد.

۴- یونیسف تامین بخشی از منابع مالی را عهده‌دار شد.

۵- انسان دوستان آمریکایی به اضافه‌ی دیگر دوستان ایرانی سیب در مجموع حدود ۳۵ تا ۴۵ میلیون ریال در مراسم نوروز به سیب کمک کرده‌اند که صورت دقیق دریافتی و هزینه‌های در حسابداری است.

۶- انجمن نقاشان ایران در مراسم شرکت کردند و با اعضای سیب همکاری صمیمانه داشتند.

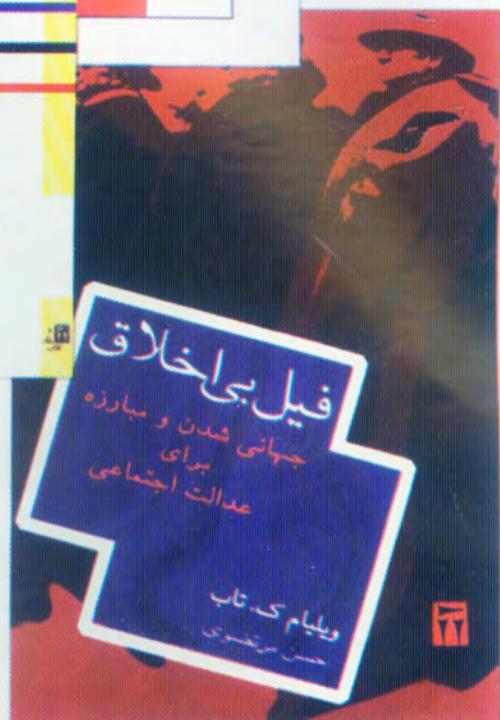
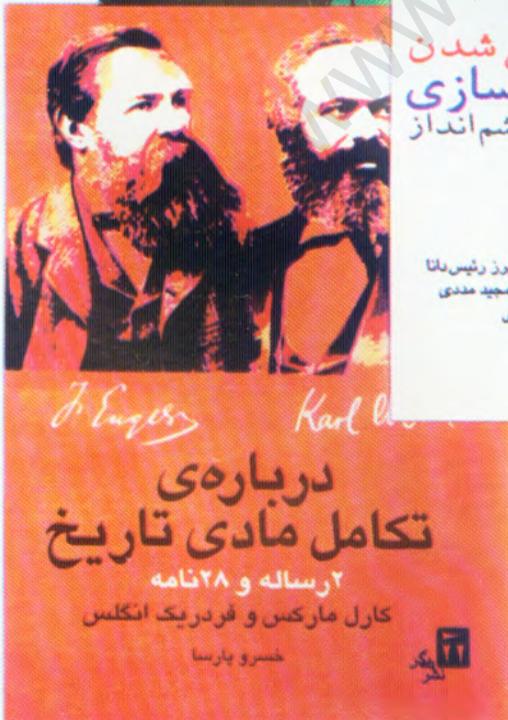
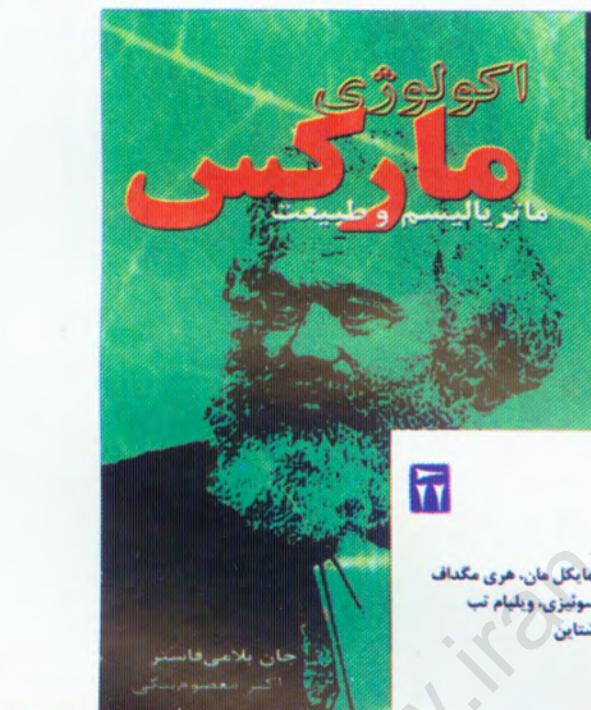
۷- کادرهای تخصصی آموزشی، علمی، هنری و حرفه‌ای به استخدام درآمده از تاریخ

۱۵ فروردین کار خود را با روشنی جدید برای آموزش کودکان و نوجوانان تحت سرپرستی آغاز کرده‌اند. از جمله کلاس‌های شادمانی، کنکور که آز سوی یکی از اعضای سیب (با

دیگر نشر



مارکسیسم و فلسفه، الکس کالینیکوس، ترجمه‌ی اکبر معصوم‌بیگی
فیل بی‌اخلاق: جهانی شدن و مبارزه برای عدالت اجتماعی، ویلیام ک. تاب، ترجمه‌ی حسن مرتضوی
جهانی شدن، جهانی سازی: پیشینه و چشم‌انداز، مجموعه‌ی مقاله، گروه نویسنده‌گان و مترجمان
درباره‌ی تکامل مادی تاریخ، کارل مارکس و فردریک انگلس، ترجمه‌ی حسرو بارسا - حاب سوم
اکولوژی مارکس: ماتریالیسم و طبیعت، حان بلامی فاستر، ترجمه‌ی اکبر معصوم‌بیگی
صورت‌بندی‌های اقتصادی پیشاسرمایه‌داری، کارل مارکس، ترجمه‌ی حسرو بارسا
سه چهره‌ی دموکراسی، سی. بی. مک‌فرسن، ترجمه‌ی مجید مددی
استعمار پسامدron، مجموعه‌ی مقاله، گروه نویسنده‌گان، گردآوری و ترجمه‌ی احمد سيف
جبر انقلاب: دیالکتیک و سنت مارکسیستی کلاسیک، جان ریز، ترجمه‌ی اکبر معصوم‌بیگی
بهره‌کشی از مردم، نولیرالیسم و نظم جهانی، نوام جامسکی، ترجمه‌ی حسن مرتضوی
سرمایه‌داری در پایان هزاره: یک بررسی جهانی، مجموعه‌ی مقاله، ترجمه‌ی خلیل رستم‌خانی



ایرنا ریما مکاریک

دانشنامه نظریه های ادب معاصر

مهران مهاجر
محمد نبوی

Irena Rima Makaryk
Encyclopedia of
Contemporary Literary Theory
Mehran Majaer
Mohamed Nabavi

